

۱۳۴۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب جلالیه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۲۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۹۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب جلالیه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۳۸



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

رد ثبت کتاب

۹۰۹۸

۱۹

۱۸

۱۷

۱۶

۱۵

۱۴

۱۳

۱۲

۱۱

۱۰

۹

۸

۷

۶

۵

۴

۳

۲

۱

۲

۱۳۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب جلال‌المصائب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۲۸۴۵۸

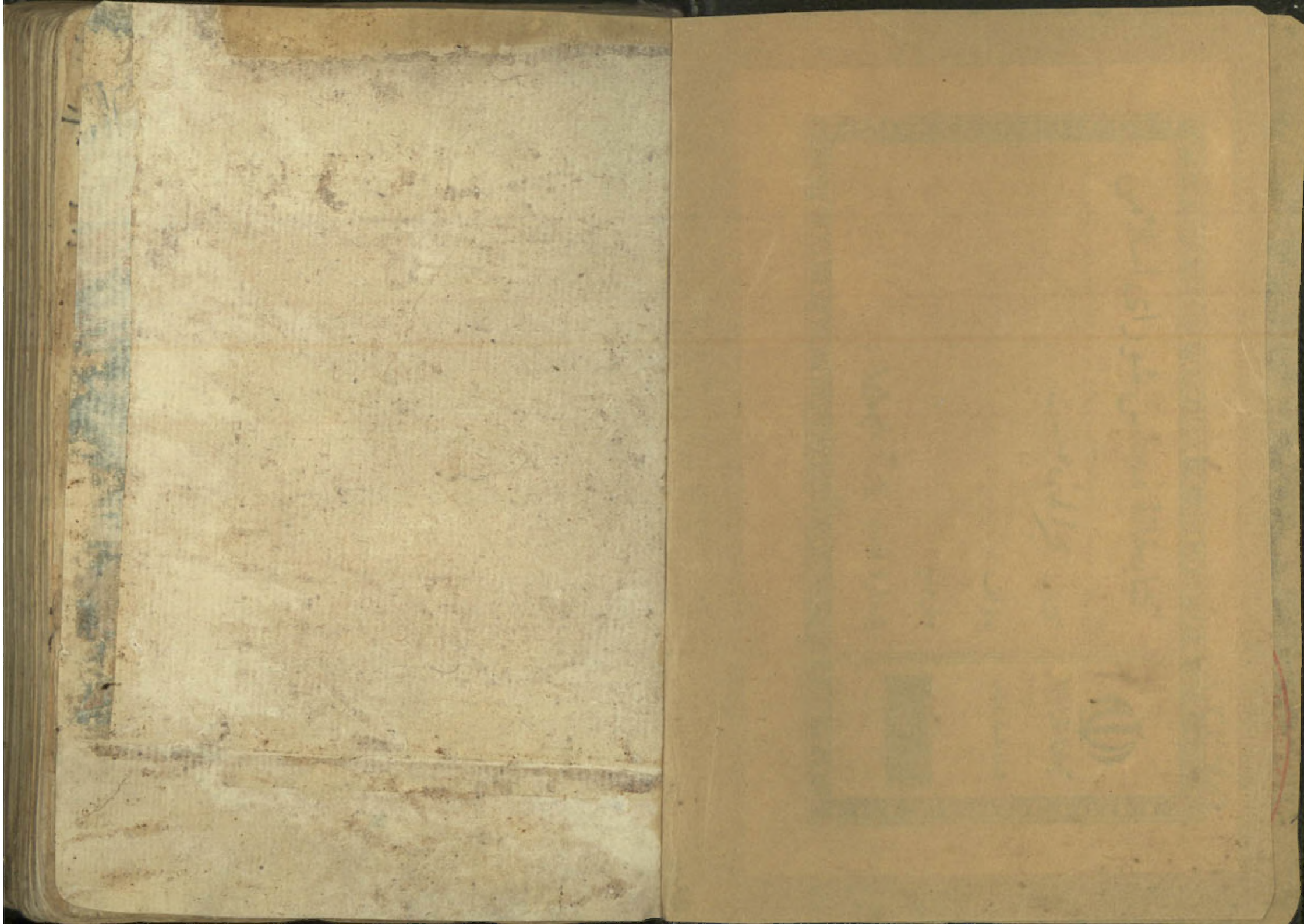


جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۹۸۱

۱
۲
۳
۵
۶
۸
۷
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۳۱
۵۱
۶۱



اسم این کتاب در بحران قیامت و مختصری است

و بحران قیامت

و اینهم از طرف

این کتاب است

در وضع باشد

حرر قلم

ابن

المصنف

الکتاب

صلى الله على سيدنا محمد صاحب المقام المحمود وعلى سيدنا علي
 حامل لواء الحمد وساقى الخوض يوم الورد وعلى آله الاصفاء
 واصحابه الاتقياء صلوة مفروضة بالدوام والخلود
 جنين كويد يده فقير جيف خاك راه درویشان علی بن ابرهیم الملقب
 بدر ویش برهان بغدادی و فقه الله لاحسن القول والعلم
 عصمه من النقص والجدل كه چون مطالعة كتب كلا می کردم و سخن
 بعضی كه در باب تنوع وامانة كفته در نظر آوردم دیدم هر حدیث
 و آینه كه در شان مرتضی آمد بعضی را غیر صحیح نام نهاده و بعضی را
 بر سبیل معارضه جواب داده اند چند حدیث را به ابعده احتمالات
 برده و چند بر آردون معانی حمل کرده اند از ان جمله قاضی عضد
 لا تجاوزنا الله عن سبائته در مواقف جميع نصوص افضليت مرتضی را
 علیه نفی کرده كاهی بعثت و استفسار و تقسیم دست زده و كاهی بآل
 كلمه كل و بعضی تمسك نموده است چنانكه در مقدمه باب اول و
 دوم كفته شود لاجرم خواستم كه از طریق مكابره و مباحثه و رسم

۱۵۴۲۸

۹۰۹۸۱



مجادله و مغالطه عدل و جود و از سر عدل و انصاف سخن گوید
مقتدا علی کلام رب العالمین که در کتب علماء جمهور و معولا علی
حدیث سید المرسلین که در مصنفات فضلاء اعصار و دهور در
فضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مذکور و مسطور است مثل کتاب
المناف که اخطب خطباء خوارزم ابوالموید احمد بن موفق المکی ثم
الخوارزمی رحمه الله جمع فرموده است و کتاب المناف که ملک
المخفاطه از محدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله روا
کرده و کتاب المناف که فقیه الفقه ابوالحسن علی بن المغازلی
المالکی رحمه الله ترتیب فرموده و کتاب المستد که عالم ربانی و عامل
حقانی امام احمد بن حنبل الشیبانی رحمه الله با سند رسانیده و کتاب
حلیه الاولیا و غیره که حافظ ابونعیم رحمه الله روایت نموده و کتاب
فردوس الاخبار که برهان المحدثین شیرویه بن شهر دارالدیلمی رحمه
الله تألیف نموده و کتاب وسیله المتعبدین که ابو حفص عمر بن خضر
الملاحه رحمه الله جمع کرده و کتاب کفایت الطالب که ابوطالب عبدالله

بن یوسف الکلی الثانی رحمه الله از دار قطنی روایت کرده و
کتاب نزله السائرین که علامه علامه محمد ابی الذر کنزی
رحمه الله ترتیب داد و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر
ثعلبی و اسباب نزول واحدی و کتانی و مخشری و از جزو یک
عزالذین محدث جنلی تخریج کرده است و فی الجمله هر حدیثی و اثری
که درین مختصر آورده آنرا بجامع آن حدیث و مؤلف آن کتاب منسوب
کرده ام تا هر کرا درین منفوعات خطیانی بخاطر خطور نماید کتب
مذکور بدست آورده رفع آن شک و ریب فرماید و علی ظاهر
حدیث و آیه که در کتب این علما توارد باقیه و این فضلا بر ایراد آن
اتفاق کرده باشند یقین که بحسب عقل دلیل تحت آن نقل خواهند بود
اگر ناظر و مستمع منصف باشند نه از عقل مخطوط و نه در عقل مخطوط
است و چون من قبل بلسان عربی حجت تبیه بعضی معاندان
جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب داده بود و آنرا بحار المناف
فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاده شد و این مختصر خلاصه آن کتاب

و اگر و البیاض بالله بصفت
ضم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
مستبصرون هم

بود هر آینه در بحر المناقب فی تفضل علی بن ابی طالب در تسمیه آن
مناسب نزد و من الله از جوارن یقع بیر من نظر فیه بعض النصفه
متجنباً عن التعصب و حجة الجاهلیة و الا فخر خدمت برکت من
ایده الله بالارواح القدسیه و حقه بالانوار العقلیه و
الکلمات النفسیه حیاة بالفر و سینه و الاقدام و احیاء بالفر
و الا لام خصه الله بحدیسی یکاد ان یخرج عن مغیبات المستقبل و
الحاضر و یطلع علی مکنون الخواطر و مضمون الصمائر قاصع المردة
قاطع العصاة و الشیاطین قانع الطغاة و المتمردين ناصر عباد الله
المؤمنین مظهر کلمات الله العلیا جاعل کلمة الذین کفر و السفلی علی
بعین و اخصیه بوصف یغنی الزمان و فیه مالم یوصف فاتح قلوب
الممالک فی الآفاق و ارب الخلافة و السلطنة بالاستحقاق و عقد
السلطنة و الذولک و الذین اللهم انا نسئلك متضرعین یا من لا
رب سواه ان قوا لی من الهلکة و تعادی من عاذاة و تدعوا ^{ضعیف} لک
ان تعصم بفضلك فی سائر حالاته و تحرسه بحفظک من جمع جهاته

خانه

و توقفه فی کل الامور لما یتقرب به الیک و تلمه ما یرزق به
لذیک اللهم هذا الدعاء و منک الاجابة و هذا الجهد و علیک
الکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اکون
مقصود ما درین کتاب مختصرت در مقدمه و دو از ده باب
در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و منزلت اهل
البيت و آل عبا که مشتمل بر فضیلت مرتضی است چه سید آل عبا و مهتر
اهل البيت اوست بعد از حضرت مصطفی علیه سلام الله و سلام
الملک الاعلی و در آخر این مقدمه چهار تعریف است ای ولی
مومن اگر بنی هاشم با سایر صحابه مساوی بود ندی حضرت
حق ایشان را بهم ذوی القربی که خمس است مخصوص نکر دی و در
تجاری از جبر بن مطعم مرویست که گفت رفتم من و عثمان بن
عقاف سوری رسول الله صلعم و کفتم یا رسول الله بنی عبد المطلب
را خمس دادی و ترک ما کردی و حال آنکه ما بنی عبد المطلب نسبت
تو بمنزلت اهل ایم آنحضرت فرمود انما بنو عبد المطلب و بنو هاشم

شیء واحد یعنی بنی عبد المطلب و بنی هاشم هر دو بیک منزل اند
 و شما را با ایشان نسبت نیست پس به نقل این حدیث بنی عبد المطلب
 و بنی هاشم بشرف و کرامت از سایر صحابه ممتاز شدند و در وسیله
 المنعبدین از انس مالک مروی است که قال رسول الله علیه وآله و
 سلم نحن اهل بیت لا یُقاس بنا احد یعنی ما خاندانیم که قیاس نباید
 کرد با ما هیچکس را و بنقل این حدیث اهل البیت به فضیلت بر همه
 سزاواران شدند و اگر فضیلت و منزلت ایشان با دیگران یکسان
 بودی خدا و رسول خدا صدقات بر ایشان تحمیه نفرمودی که آن
 القدر لا یحل لی و لا لاهل بیتی یعنی بدرستی که صدقه حلال نخواهد
 بود مرا و نه اهل بیت مرا و در وسیله المتعبدین و کفایه الطالب
 و در جمل حدیث که حافظ ابن نعیم در شان مهدی جمع کرده از ابی
 سعید خدری مرویست که فاطمه زهرا در مرض رسول الله بر سبیل
 عیادت آمد و چون انحضرت را ضعیف و نحیف دید بگریست
 آنحضرت حدیثی مطلق فرمود چنانکه در باب اول گفته شود و در

سلی الله

آخر آن حدیث این فرمود که یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع
 خصال لم یعطها احد من الاولین و لا یدرکها احد من الآخرین
 غیر ما بیننا خیر الانبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاولیاء
 و هو بعک و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم ابیک حمزه و منان
 له جناحان بطیر بهما فی الجنة حیث شاء و هو جعفر و مناسبا هذه
 الامة و هما ابناک و مناهدی هذه الامة الذی یصلی خلفه
 عیسی بن مریم ثم ضرب علی منكب الحسین فقال من هذا مهدی
 هذه الامة یعنی ای فاطمه ما اهل بیت بنو تیم هفت خصلت و
 منقبت داده شده ای که ان خصایل داده شده است بهیچکس از
 اولین اینها که گذشته اند و نه مدبان هیچکس از آخرین بهیچکس
 اول آنکه بنی ما بهترین انبیاست و او پدرتو است خصلت دوم
 آنکه وصی ما بهترین اولیاست و او شوهرتو است خصلت سوم
 آنکه شهید ما بهترین شهداست و او حمزه است عم پدرتو خصلت
 چهارم آنکه از ما است آنکس که او را دو بال هست که پسربان

دو پال درخت هر کجا که خواهد و او جعفر طیار است خصلت
پنجم و ششم آنکه از ذریه ماست دو فرزند زاده که درین امت
یکجا اند و ایشان هر دو پسران تواند امام حسن و امام حسین
خصلت هفتم آنکه از نسل ماست مهدی این امت آنکه عیسی علیه
السلام در عقب او نماز کند بعد از آن خضر رساله دست
بردوش امام حسین زد و فرمود که از نسل این است مهدی امت
پوشید نماید که حافظ نعیم و صاحب کفایت شش خصله روایت
فرموده اند و ذکر جعفر طیار نکرده اند و صاحب وسیله حکایت
نماز عیسی در عقب مهدی تا آخر حدیث روایت نفرموده ای
و ای مؤمن ازین حدیث افضلیت اهل البیت بر جمیع صحابه و ائمه
واضح است اگر سامع و ناظر منصف و صالح است دیگر احمد بن
الحسین البیهقی در کتاب دلائل النبوة و ابن الاثیر خبایندی در
کتاب معالم العترة النبویه از ابن عباس روایت میکند که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله خلق الخلق تسعین

فجعلني

فجعلني في خيرها قسما و ذلك قوله تعالى واصحاب اليمين واصحاب
الشمال فانما من اصحاب اليمين وانا من خير اصحاب اليمين ثم جعل
القسمين اثلاثا فجعلني في خيرها ثلثا و ذلك قوله تعالى واصحاب الميمنة
واصحاب المشئمة و الشايقون الشايقون فانما من الشايقين و
انا خير الشايقين ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلني في خيرها قبيلة
و ذلك قوله تعالى جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم
عند الله اتقاكم فاننا اتقى ولد آدم و اكرمهم علي الله و لا فخر ثم
جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا و ذلك قوله تعالى انما يلد
الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا فانما
واهل بيتي مطهرون من الذنوب ميعر ما يدك بد رستی که الله
تم خلافت را دو قسم افريد و مراد بهترين آن دو قسم گردانند
و قول حق تعالى واصحاب اليمين يعني اهل سعادت واصحاب الشمال
يعني اهل شقاوت اشاره بان دو قسم است پس من از اصحاب يمين
بلکه از بهترين اصحاب يمين بعد از آن دو قسم را شرفي شرفي گردانند

در تلك بهترين نهاد و قول حق تعالی اصحاب مین را نیکنی و انصاف
شمال شود و بدیختی و سابقان که در تعرب الی الله پیش گرفته
اند عبادت از آن سه کرده اند پس من از سابقانم بلکه من از بهترین
سابقانم بعد از آن سه تلك را قبله کرد و مراد بهترین آن قبایل
آورد و از اینهاست قول الله تعالی وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِأَعْلَانِ
که شما را گروه کرده و قبایل قبیله گردانیدیم تا با هم دیگر آشنائی
دهید بدوستی که اگر شما نزد یک حق تعالی تعلق و پیوند کارترین
شماست پس من تعلق اولاد آدم و اگر می ایشان بر حق تعالی و این سخن
را نه از سر پندار و افتخار مسکویه بلکه از بغیر و کرامت پروردگار
اجاز می کنم بعد از آن ان قبائل را خانها کرد و مراد بهترین آن
خانها بظهور آورد و ازین اصطفا و اجبا اجاز شما میفرماید حق تعالی
تعالی که انقار پیدا لله لیدهب عنک الرجس اهل البيت و یطهرکم
تطهیرا یعنی ای خاندان نبوت الله تعالی نجو اهد که دور کنند از
شما ایما تا شایسته و ناپاکیت را لا غیر پس من و اهل بیت من از ذنوب

و کاهان پاک و مطهریم ای ولی مؤمن اگر کسی حیث جاهلته
بر طرف نهاد یا بن نظر اهل البيت را بر جمیع صحابه تفضیل دهد و
وسیله المتعبدین از عمر بن الخطاب مرویت که رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود انا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین فی خطیفة
القدس فی قبة بضاء و هی قبة المجد یعنی من و این چهار منظر
مظهر در خطیفة قدسیم در کیدی سفید که نام او قبة المسجد
یعنی کندی بزرگ و عظیم است چه معنی مجد بن رکت و رکت
و از آن پس بن مالک مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که نحن بنی عبد المطلب ساده اهل الجنة رسول الله و حمزة
سید الشهداء و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
یعنی ما که فرزندان عبد المطلبیم سادات و مهتران اهل خستیم
ای ولی مؤمن ازین دو حدیث افضلیت مرئی لان ما یدیک
انکه این پنج منظر مطهر مخصوصند بقبة مجد و بزرگی و دیگرانکه از
صحابه هر که در حجت بود این هفت منظر سادات ویند و ثابت

شد که اهل این هفت خضر مصطفی و مرتضی است و این مغازی در
 مناقب از ابن عباس روایت میکند که گفت سئل رسول الله صلی
 الله علیه وآله وسلم عن الکلمات التي تلقى آدم من ربه فاب عليه
 قال سألته بنی محمد وعلی وفاطمة وحسن وحسین چون خضر
 حق قدر در کلام مجید خود فرموده است که فلقی آدم من ربه
 کلمات قباب علیه نعم یعنی آدم از پروردگار خود کلماتی عظیمه
 الثانی فرا گرفت تا توبه ویرا قبول کرد این عباس میگوید که
 پرسیدند از رسول الله را که آدم بواسطه کدام کلمات مقبول
 التوبه شد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آدم علیه
 السلام این پنج نام را وسیله کرد و گفت خداوند با حق محمد وعلی
 فاطمه و حسن و حسین که مرا بر براط قبول توبه بنشان ای ولی من
 بهمین یک حدیث فضل آل عباس را و فضیلت مرتضی اگر تعصب بنا
 روشن و هویدا است و در وسیله المتعبدین از جابر بن عبد الله
 انصاری مرویست که گفت دخلت علی رسول الله وهو یبشی علی

اربعه و الحسن و حسین علی ظهره فقلت نعم المظی مطیعکما فقال
 صلی الله علیه وآله وسلم و نعم الزاکمان هما و ابوهم اخیر منهما
 یعنی بخانه پیغمبر در آمده دیدم که پیغمبر بر چهار دست و پای من
 و امام حسن و امام حسین بر پشت وی سوار بودند من با ایشان
 گفتم خوشا شتری که شتر شماست پس پیغمبر فرمود خوشا و شتر
 سوار که ایشان اند و پدر ایشان از ایشان بهتر است و مولای
 روی قدس ستن از اینجا میفرماید اشتر من جو علف کند
 چله علف تلف کند قول علف در کلام مولانا اشارت بانست
 که امامین علیهما السلام فریاد میکنند انحضرت او از شتر کردند
 علف علف و علف و علف کند پیش مهار یار من و شیخ عطار رحمه
 الله علیه میفرماید انکه شتر گشت ز بهر پسر او شتر آورد و پسر
 از حجر ای و بی مؤمن ازین حدیث قدر و متذکر سبطین و فضل
 و شرف حسن و حسین معلوم شد چه فعل رسول الله عبت نیست
 هر چه کند و گوید و حی من الله باشد و با وجود فضل و کرامت ایشان

می فرماید و ابوها خیر منها و در مستند امام از زید بن ثابت
 مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انی
 تارک فیکم خلیفتین کتاب الله جبل مدود ما بین السماء و الارض
 و عترتی اهل بیتی و انهما ان یفترقا حتی یردا علی المحض یعنی بدستی
 که من در میان شما و خلیفه خواهم گذاشتن یکی کتاب الله که حلی
 است محمد و یعنی عهد و پیمان حق و زینهار و امان حلی است
 کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت منند و بدستی
 که آن دو خلیفه هرگز از هم دیگر جدا نشوند تا انگاه که باب حوض کوثر
 من آیند ای ولی مؤمن این حدیث دلیل است بر فضیلت و استخلاص
 خاندان و حجت بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و همین حدیث در
 تفسیر تعلیمی از ابوسعید خدری مرویت که رسول صلی الله علیه
 و آله خطبه فرمود و خواند ایها الناس انی ترک فیکم الثقلین خلیفتین
 بعدی م ان اخذتم بهما لن تضلوا احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حل مدود
 من السماء الی الارض و عترتی و هم اهل بیتی ان یفترقا حتی یردا

علی المحض یعنی ای مردمان من در میان شما دو کران نما
 قایم مقام خود گذاشته ام اگر عمل بفرمان این هر دو کنید هر یک
 که بعد از من گمراه نشوید یکی از آن دو خلیفه از دیگر اکبر و بزرگتر
 اکبر کتاب الله است که حلی است محمد و یعنی عهد و پیمان و
 امان خلق است کشیده از آسمان تا زمین و اصغر عترت من و
 ایشان اهل بیت من اند هرگز از هم دیگر جدا نشوند تا انگاه که حوض
 کوثر بر من آیند ای ولی مؤمن این حدیث مع ما قبله بحجت مفید
 نص قاطع است هم بر خلافت و هم بر فضیلت مرتضی و دال
 بر آنکه خلیفه اکبر که آن کتاب الله است چنانکه واجب التعظیم و
 مقتدی به است همچنانست خلیفه اصغر که اهل البیت اند و لهذا
 کتاب و عترت را ثقلین فرمود چه اخذ بفرمان و حقوق ایشان
 ثقیل و مستصعب است مگر بر مؤمنان و در مواضع متعدده اهل
 البیت که اصحاب کما و آل عبا اند بفضل و شرف مخصوص خیار کبریا
 و حضرت مصطفی اندازان جمله بآیه انما یرید الله لیتذهب

الرجس اهل البيت ويطهرهم تطهيرا در جميع تفاسير آمده است
که چون آیت فرود آمد حضرت مصطفی علی وفاطه و حسن و حسین
را مخصوص کرد و فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي چنانکه در
باب دهم گفته شود و در وسیله المتعبدین غیر بن جمیع از
عایشه روایت کرد حضرت مصطفی علی وفاطه و حسن و حسین
را بجا بوشاند و فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي اللهم اذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا قالت عایشه فذهبت لا دخل
راسي فبغنی فقلت یا رسول الله انت من اهلك فقال انت
علی خیر انت علی خیر یعنی عایشه گفت که چون رسول الله ایشان را
بجا بوشاند و از برای ایشان دعا کرد من زخمه تا که سرخود
را در زیر عبا گذرانم آنحضرت مرا منع کرد گفت یا رسول الله آیا
نیستم من اهل بیت تو فرمود که تو بر خیری تو بر خیری یعنی تو بر
خیری غطی جهت آنکه ترا نکاح خود را ورده ام و این شرف ترا
کافی است و بر وایت دیگر فقلت یا رسول الله انا من اهلك فقال

این

بخی

تنتی و انت علی خیر عایشه میگوید گفته یا رسول الله من اهل
بیت تو ام یعنی منع مکن اگر با شما سرزیر عبا کنم آنحضرت فرمود
دور باش و بد رستی که تو بر خیری و حدیث عبارات ام سلمه
بر روایات متعدده گفته و در آخر يك روایت میگوید فقلت یا
رسول الله انت من اهلك فقال انت علی خیر یعنی چون حضرت
رسالت آل عبا را بجا بوشاند و انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البيت خواند گفت یا رسول الله من اهل بیت تو
نیستم فرمود که بد رستی که تو بر خیر عظمی یعنی ترا این شرف پس
است که زن من باشی و بر وایت دیگر انام سلمه گفت که ان المني
اشتمل بالعباء ثم الصق طهر علی بن ابی طالب لی صدر علیه
السلام و طهر فاطمة الی ظهره صلی الله علیه وآله وسلم الحسن
والمحسین عن یمنه و شماله ثم عثم و نفسه بالعباء قالت ام
سلمه لند لکم رسول الله حتی انه جعل اطراف الکساء تحت قدس
ثم رفع طرفه الی السماء و اشأ بسبابه و ما کان بین و حبه و

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي أَنَا سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ وَحَرْبٌ
 لِمَنْ حَارَبَكَ اللَّهُمَّ وَالْأَهْلُ مِنْ أَهْلِهِمْ وَعَادِمِنْ عَادِهِمْ وَنَهْرٌ
 مِنْ نَصَرِهِمْ وَأَخْذٌ مِنْ خَذَلِهِمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَجِيرٌ شَلُّ يَوْمَئِذٍ
 ثُمَّ قَالَ وَأَنَا مَعَكُمْ يَا مُحَمَّدٌ قَالَ نَعَمْ بَعْنِي أَمَّ سَلَمَةَ كَفَتْ كَيْفَ يَنْفَعُ صَلَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَمَّا رَأَى بِرْخُودِ بُوْشِيدِ وَبَيْتِ مَرْتَضَى رَأَى بِسُيُوسِ
 خُوشِيقِ أَوْدَدِ وَبَيْتِ فَاطِمَةَ رَأَى بِسُيُوسِ بَيْتِ خُودِ كَرْدِ وَأَمَّا حَسَنُ وَ
 إِمَامُ حُسَيْنٍ رَأَى أَرْدَسَتْ رَأْسَتْ وَجِبْ خُودِ تَشَانِدِ بَعْدَانَانَ هَلْمِي أَشَانَا
 وَخُوشِيقِ رَأَى تَامَامِ بِيَا بِوْشَانِدَامِ سَلَمَةَ كَفَتْ كَيْفَ رَسُولُ اللَّهِ أَشَانَا
 بِيَا بِمُجِدِّ تَابِجَدِي كَيْفَ أَطْرَافِ دُكَارِ هَاءِ كَارِ دُرْزِيرِ هَرْدِ وَقَدِمِ
 خُودِ سَتَوَارِ كَرْدِ بَعْدَانَانَ نَظَرِ جُورِ اسَانِ كَرْدِ وَبَا كُنْتِ شَهَادَةِ
 أَشَارَةِ فَرْمُودِ وَحَالِ أَنْكَ دُورِ أَنْخَضَرِ بَدَا بُنُودِ وَكُنْتِ أَيْ بَا خُودِ
 أَهْلِ بَيْتِ مِنْ وَحَامَتِ كُنْتِ شَرِيفِ مِنْ إِنْ كَرْدِ وَهَنْدِ بِسْمِ مِنْ بَسْمِ وَ
 صَلَمِ بَا أَشَانِ وَانْكَ كَيْفَ بَا أَشَانِ صَلَحَ كَرْدِ وَبِيَكْرِ بَا انْكَ كَيْفَ بَا أَشَانِ
 خَلِكِ كُنْدِ أَيْ بَا رُخْدَايِ وَلِيِ وَدُوسْتِ انْكَ بِأَشَانِ كَيْفَ بَا أَشَانِ دُوسْتِ

كُنْدِ وَدُشْمَنِي كُنْ بَا انْكَ كَيْفَ بَا أَشَانِ دُشْمَنِي كُنْدِ وَنَا صَرِ بَانَا
 مَنْصُورِ كَرْدَانِ وَخَاذَلِ وَتَرْكَ كُنْتِ نَصْرِهِ أَشَانِ رَا خُودِ وَلِ كُنْ
 وَحَضْرَةِ رَسَالَةِ فَرْمُودِ كَيْفَ جَبْرِ شَلُّ إِيْمِنْ دَرْ حَسِنْ دَعَا كَفْتِ أَنْ مِلْكَتِ
 بَعْدَانَانَ جَبْرِ شَلُّ كَفَتْ يَا مُحَمَّدُ مِنْ دَرْ حَسِنْ دَعَوَاتِ بِأَشَانِ أَمَّ سَلَمَةَ
 اللَّهُ فَرْمُودِ بِلِي وَصَاحِبِ كُتَافِ حَدِيثِ عِبَا رَأَى عَاطِشَةِ رَوَايَةِ
 كَرْدَةِ دَرْ تَفْسِيرِ آيَةِ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
 وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ كَيْفَ دَرْ شَانِ وَفَضْلِ أَهْلِ الْبَيْتِ اسْتِ
 جَانَكِ دَرْ بَابِ دَهْمِ بَقَدَرِ رَسْدِ وَكُنْتِ وَفِيهِ دَلِيلُ لَأَشَانِ
 أَقْوَى مِنْهُ عَلَى فَضْلِ أَصْحَابِ الْكِيَاءِ بَعْنِي دَرْ بِنِ حَدِيثِ دَلِيلِ قَوِي
 هَسْتِ بَرِ فَضْلِ أَصْحَابِ كَمَا كَيْفَ جَمِيعِ حَدِيثِ أَشَانِ دَلِيلِ قَوِي نَبِيتِ
 وَفَاضِي عَضْدِ عَلَيْهِ سَلَامُ دَرْ مَوَاقِفِ بَقَدَرِ وَسَعِ نَفِي أَفْضَلِيَّتِ
 مَرْتَضَى كَرْدَةِ مِيكُودِ كَيْفَ مَرَادِ بَهْ أَنْفَسَا دَرْ بِنِ آيَةِ شَهَا عَلِي نَبِيتِ
 بَلَكِ جَمِيعِ أَقْرَبَا وَخُودِ بِبَغْمَرِ كَيْفَ بِنَزَلَةِ نَفْسِ وَشِدِّ دَرْ بِنِ بَعْنِي
 دَاخِلِ بَدَلِ مِغْفَرِ جَمِيعِ كَيْفَ أَنْفَسَا اسْتِ جَوَابِ كَرِيمِ كَيْفَ صَاحِبِ

کثاف و غیرا و از مفسران همه در سبب تردید آورده اند که
مراد از انبیا تا امامین است و از فناء ما فاطمه و از انفسا منقی است
لا غیر چه حضرت رسالت روز میا هله این چهار نور الهی را مخصوص
کرده بیا هله نصاری رفتند و در صحیح مسلم از عامر بن سعد
ابی وقاص مرویت که لما تراث آیه المیا هله دعی رسول
الله علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل
بیتی و چون فعل رسول الله تخصیص ایشان کرده باشند پس بکر
دخل بنود و مولانا قدس سره گفته نیست حاجه شهره کن
در کرد و چون این مقدمه مهمت شد اکنون بجهار تعریف نمود
ایم تعریف اول در بیان آل و اهل ای ولی مؤمن بدانکه میا
آل و اهل بحسب معنی فرق نیست چه آل اهل بوده است های
اهل را جهت قرب مخرج بهره کردند و هم را تلیین دادند آل
شد چنانکه گویند هتاک و ایتاک و هیتهات و ایتات و
دلیل آن اجماع نجات است بر آنکه تصغیر آل اهل است و میگویند

اصل

که تصغیر اشیا را با صل خود باز میبرد و بعضی گویند اختیار است
که در جادات و اسماء محبوه اهل کویم همچون اهل بیت و اهل فدا
و در حیوانات و اسماء معروفه آل چنانکه آل الرسول و آل الق
و آل عوج و عوج ناماسبی بوده در قدیر الایام و آل در
لغت بخند معنی آمد سراب را که در صحرا بر مثال آب دید
میشود آل گویند و بعضی فرق کرده اند و گفته اند اگر قبل
الظهر دید شود آل بود و اگر بعد الظهر سراب باشد و
بعضی عکس این گفته اند و چوب خیمه را آل گویند و سوار شخص
هرشی را و شوهر را حریسه و خواص سلطان را و حربیه ماهی کل
آل گویند و آل محمد بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند و آل
عبادت از حبیب بخارست اگر کیسه گوید که حضرت رسالت
تکلمه السلام فرموده است کل نقی آتی جواب کویم که آل وضع
لغت بر سبیل حقیقت مخصوص بقرب است و همچنین عتره و
فاطمه است و هرگاه که آل را بر سبیل مجاز استعمال کنیم اطلاق

از آل محمد است

ان بر سایر امت شاید بنا بر آنکه هر که بر دین و ملت کسی بود
آل و باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل
موسی و آل هرون و آل فرعون پس کل تقی الی از روی
بجایز بودن بر سبیل حقیقت و تحقیق این آنست که اگر شخصی
وصیت کند که مال او را آل رسول دهند فقها صرف نمکنند
آن مال را الا به کسانی که صدقه بر ایشان حرامست تعریف
دویم در بیان عترت ای ولی مؤمن بدانکه در لغت عرب نافه
مشک را و اصل و بنیاد درخت را عترت گویند و گفته اند که
عترت عثیره است که اقرباء نزدیک اند و گفته اند که عترت
ذریه است و اولاد فاطمه علیها السلام هم عثیره و اقرباء
نزدیک رسول الله اند بدلیل صریح نسب و هم ذریه رسول
قول الله اند بدلیل حق تعالی از بهر ابرهیم علیه السلام و من ذریه داود
و سلیمان تا اینجا که فرمود عیسی و الیاس کل من الصالحین
جه عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نیستند الا از جهت مزبور

بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ان الله عز وجل جعل ذریه کل نبی فی صلبه و ان
الله عز وجل جعل ذریه فی صلب علی یعنی بدستی که خدای
عز وجل ذریه و فرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر
افزید و ذریه مراد پشت علی گردانیده است و از عربین
خطاب مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود
کل قومی فعضبتهم لایم الا اولاد فاطمه فانی انا عضبتهم
و انا ابوقهر عصبه ان سر را گویند که در میان هر کاه که شجر
باشد همه مال میت را مالک شود یعنی هر قومی که باشد عصبه
ایشان مرید ایشان راست ملکا و اولاد فاطمه بدستی که منم
عصبه ایشان و منم بد ایشان تعریف سیئ مرد را بخر و از شد
از وجوب محبت ذوی القربی و اهل البیت اجالا ای ولی من
در تفسیر واحدی که با سیب نزل موسی است از ابن

عباس مرویست که چون آنکه قل لا اسئلكم علیه اجر الا
المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله من
هو لاء الذین امرنا الله بمودة تم یعنی کیستند این گروه که
الله تعالی ما را محبت و مودة ایشان امر کرده است آنحضرت
فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و زینب و حمزه و ابی طالب
کثاف نزد تفسیر این آیه آورده است و این حدیث در سند
آمده است و در وسیلة المتعبدین آمده است که قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله عز وجل جعل الجری علیکم
المودة فی اهل بیتی و اتی ساکنکم غذا عنهم فحففکم فی المسئلة
یعنی بدستی که الله تعالی بر سر شما این دوستی با اهل
البت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان خواهم
پرسیدن و بالله در سؤال کردن و قال صلی الله علیه و آله
و سلم ان الله فرض فرائض فوضها فی حال و خفف فی حال
و فرض ولایتنا اهل البیت فله یضعها فی حال من الاحوال میفرماید

که الله تعالی بعض واجبات و تکالیف شرعی را به سبب
غرضی یا مرضی از کردن عباد ساقط کرده است چون
صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف
کرده چون قصر جمع صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که
خاندان بنویم بر اهل اسلام فرض کرد و انرا در هیچ حالی از
ایشان وضع و تخفیف نفرمود و قال صلی الله علیه و آله وسلم
ما اجئنا اهل البیت احد فزلت به قدمه یعنی دوست نداشت
ما را که خاندان بنویم همچو کسی که پای و لغزد و از طریق اعتدال
در افتد ای ولی مؤمن از اهل تعصبت ستفسار یابد کرد که
مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب محبت
و ولایت ایشان آمده از همه هیچ صحابی آمده است تریف چهار
در آنچه وارد شده از عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین الصحیحین
که تالیف محمد حیدری است از جابر بن سمره مرویست که رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یکون بعدی اثنا عشر امیرا

کلمه من قریش یعنی بعد از من دوازده امیر و هکلی ایشان
 از قبيلة قریش باشند و بر وایتی دیگر لایزال من الناس ماضیا
 ما وایه ما اثنی عشر رجلا کلمه من قریش یعنی همیشه کار مردم ما
 بسا مان باشد چند آنکه امیری ایشان کنند دوازده مردان
 قریش و بر وایتی دیگر لایزال آلکذب فایضا حتی تقوم الساعة
 ان یکون اثنا عشر خليفة کلمه من قریش یعنی همیشه این دین
 قائم باشد تا روز قیامت چون باشد بر شما دوازده خلیفه
 از قریش و بر وایتی دیگر لایزال هذا الذین عن بر منیعاً الی
 اثنی عشر خليفة کلمه من قریش و بر وایتی دیگر لایزال الاسلام
 عزیزاً الی اثنی عشر خليفة کلمه من قریش وایتی و بی من بعد
 نقل این اخبار مطالب اهل تعصب میگویند تعیین این دوازده خلیفه
 قریشی و تعیین توانندگان و کلات و حکام این امر از چهار و بی
 امیه و بنی عباس زیاده از پنجاه خلیفه بوده اند پس ضرورت
 باید که اقل رکعت بر آن اثنا عشر اگر چه بصورت حکومت نکرده اند

عظیم

در این کتاب
 از اخبار
 و روایات
 و کلمات
 و حکام
 و کلمات
 و حکام
 و کلمات
 و حکام

بحر

بحسب معنی و الی و خلیفه الله ایشان بوده اند یا خود اعتدال نمایند
 که این اخبار اگر چه در صحیحین آمده ضعیف و غیر صحیح است اگر
 کسی گوید که از دو حدیث اخیر بقرینه الی اثنی عشر خليفة معلوم
 میشود که این دین عزیز است از ابو بکر تا دوازدهم خلیفه که
 بر ترتیب بعد از وی بودند گوئیم بر این تقدیر بر بد علیه لعائن الله
 که از کلاب اهل النار است عزیز کنند اسلام باشد و با وجود
 رضا و امر بقبل قرع العین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نفوذ با الله من سوء الاعتقاد و الله میگوید پنجم یوم القيمة
 فیما کانوا فیه یختلفون و سيعلم الذین ظلموا انی منقلب
 یتقبلون اکنون در فهرست ابواب دوازده گانه شروع کنیم
 در ثبوت افضلیت مرتضی به نقل احادیثی که در
 فضل آنحضرة وارد شده و این باب محض بر پست و نه خجسته
 است اقل آنکه حضرت رساله در شان ایشان فرمود که اگر نباتات
 قلم و دریا مداد شود و بر بیان حساب کنند و آدمیان نویسند با

فضایل مرتضی را شمردن توانند دوم فرمود که هر که فضیلتی
از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل کند گناه گذشته و
آینده او مغفور شود سی و دوم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی بگوید
همیشه ملائکه از بهر او استغفار کنند خدا نکند آن کتاب را رسم
و اثر باقی بود چهارم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی استماع
کند گناهی که بسج کرده باشد مغفور شود پنجم هر که نظر
بکتاب فضایل مرتضی کند گناهی که همه بنظر کرده باشد مغفور
گردد ششم نظر بر وی امیر المؤمنین علی کردن عبادت است
و بر زبان و دل یاد او کردن عبادت هفتم حق تعالی ایمان
جمع بند قبول نکند مگر بولایت علی و پیروی از دشمنان علی
هشتم من و علی یک نور بود و پیش از خلقت آدم چهارده
هزار سال الوهیت هم علی از من بزرگتر سر من است از سر
من دهم اول کسی که روز قیامت کسوف گرامت پوشد با هم
عجله التکلم بود و بعد از آن من و بعد از آن علی میان من و آن

بود و بخت رویار دهم علی اقدم قریش است با ایمان
و او فی ایشان بعد از الله و او کرامت ایشان با امر الله و اقسام
ایشان بر راستی و سؤیت و عدل در رعیت و ابرایشان
در حکم و قضیه و اعظم عند الله از روی مرتبه دوازدهم
فرمود که اگر اخبار میکردم بهر منافقی که در فضل و کمال
علی نازل شده است بر هیچ موضعی پای ننهادی الا الله
خاک آن موضع را تا آب جهت تبرک برداشتنی
سیزدهم یا علی فرمود که اگر نه پسران بودی که طایفه
چند از امت من در حق تو میگفتند آنچه نصاری در حق
عیسی گفتند من امروز در کالات تو گفتنی گفتمی که
آن قول بهر مسلمان که میرسد خاک پای ترا و آب صورتی
ترا بجهت شفا و تبرک بر میداشت چهاردهم تو در آخر از
جمع مردمان بمن نزد میگری یا نهم تو بر عرض کوثر
قایم مقام منی شازدهم اول کسی که بحضرت کوثر اید و بوی

هفدهم اول کی که از امت من با من بچنت که ردی
 هشتم شیعۀ تو در قیامت بر منبرهای نور باشد پس آن
 و سید روی و همایه من باشند و دشمنان تو بر عکس این
 نوزدهم حرب و صلح کردن با تو امی حرب و صلح کردن تو
 پستیم نمان تو نمان من و اشکار تو اشکار من است پست
 یکم فرزندان تو فرزندان من و گوشت و خون تو گوشت و خون
 منست پست و دوم حق با تو است و بر زبان تو و در دل تو
 و در پیش نظر تو است پست و سیوم ایمان آینه است با تو
 و خون تو چنانکه آینه شد با گوشت و خون من پست و چهارم
 دشمنان تو بجز کوفریا بند و درستان از عرض کوفریا
 نشوند پست و پنجم فرمود با فاطمه که حق تو بخلق خود یک نظر کرد
 و از اهل زمین مرا اختیار فرمود و مرا امر کرد که او را وصی
 خود گردانم پست و ششم اکثر صحابه است بعلم و اعظم ایشان
 است بحله و اقدم با سلام و بر و ایتی دیگر اعظم است بعلم و اکثر

برسانت و سباده و دوم
 بیت و کور و سوره و حساب
 (مورد)

در کوفه روایت ملحوظ و نه از قلت عبار محظوظند اگر فی المثل خص مصطفی
 صلی الله علیه و آله بعالم بشر به اید و نخواهند که متعقی باقرار و انصاف را
 نمایند از اوده و شیت حق به منبر نشود این فیه خبر در چه حساب بود و الله اعلم
 من یشاء الی صراط مستقیم در ثبوت افضلیت مرتضی از جهت
 فضل و شرف محل ولاده و استحقاق مرتبه امامت و خلافت بنقض حدیث و آینه
 ای ولی مؤمن بدانکه مرتضی در درون خانه کعبه بوجود آمد و در جمعه یازدهم
 شهر الله اسلام رجب بعد عام الفیل بی سال و گویند بعد عام الفیل
 به پست و هشت سال و نوزدهم روایت اولی صح است و در درون کعبه
 بغیر از ابوناب هیچ مولود موجود نداشت بود و عام الفیل از حجه تا پنج
 شد که ابراهیم صباح بادشاه حبشه در آن سال کفر و قتل چند بقصد خیر
 مکه فرستاده بود بسبب آنکه از طرف بادیه عرب در بعد که مقید نصار
 است افتاده و قتل هلاک اصحاب قبل بطیرا با بیل در تفسیر سورۀ الم
 ترکیف مذکور و مسطور است و چون شعار رفت که هر واقعه و حادثه که
 غریب و عجیب نماید آنرا مبدء و ناریختی کند لاجرم عرب آن سال را مبدء و ناریختی

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي أَنَا سَلَّمَ لِمَنْ سَالَهُمْ وَحَرْبُ
 لِمَنْ حَارَبَهُمُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَنَصْرُ
 مَنْ نَصَرَهُمْ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَجِبْرِئِيلُ يَوْمَئِذٍ
 ثُمَّ قَالَ وَأَنَا مَعَكُمْ يَا مُحَمَّدُ قَالَ نَعَمْ يَعْنِي أَمَّ سَلَّمَ كَقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِبَارًا بِرُخْوَاطِ بَيْتِ مَرْثِي رَابِعِي سَبْعِينَ
 خَرِيشَةً أَوْرَدَ وَبَيْتِ فَاطِمَةَ رَابِعِي بَيْتِ خُودِ كَرْدِ وَأَمَامِ حَسَنِ وَ
 إِمَامِ حُسَيْنٍ رَانَدِ سِتِّ رَاسَتِ وَجِبِ خُودِ ثَانِدِ عِدَانَانِ هَلْكَ إِيَّانَا
 وَخَوِضَتِ رَانَامِ بِيَا بِوِشَانِدَامِ سَلَّمَ كَقَوْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّانَا
 بِيَا بِجِدِّ تَا جِدِّي كِهْ أَطْرَافِ وَكَارِهَا وَكَارِ دَرِ زِيرِ هَرْدِ وَ قَدِمِ
 خُودِ اسْتَوَارِ كَرْدِ عِدَانَانِ نَظَرِ جَمُوعِ اسْمَانِ كَرْدِ وَبَا كُنْتِ شَهَادَةِ
 إِشَارَةِ فَرْمُودِ وَحَالًا نَكِهْ دُوعِ أَنْخَضَةِ پِدَا بُنُودِ وَكَلَّتِ إِي بَا خَلَا
 أَهْلُ بَيْتِ مِنْ وَحَامَتِ كُنْدَةُ شَرِيفِ مِنْ إِنْ كَرُو هَنْدِ جَمِيعِ مِنْ بَسْمِ وَ
 صَلِّمْ يَا إِيَّانَ وَانْكُ كِهْ يَا إِيَّانَ صَلِّ كُنْدِ وَبِجِ كِهْ يَا انْكُ كِهْ يَا إِيَّانَ
 خَلِكِ كُنْدَايِ بَارِ خُدَايِ وَلِيِ وَدُوسْتِ انْكُ يَاشُ كِهْ يَا إِيَّانَ دُوسْتِ

محمد

كُنْدِ وَدُشْمَنِي كُنْ بَا انْكُ كِهْ بَا إِيَّانَ دُشْمَنِي كُنْدِ وَنَا صِرَافِثَانَا
 مَنْصُورِ كَرْدَانِ وَخَاذِلِ وَتَرْكِ كُنْدِ نَصْرِهِ إِيَّانَا خُودِ وَلِ كُنْ
 وَحَضْرَةِ رَسَالَةِ فَرْمُودِ كِهْ جِبْرِئِيلُ امِينِ دَرِ حِينَ دَعَا كَفْتَنِ آمِينِ كَفْتِ
 بَعْدَ إِيَّانَ جِبْرِئِيلُ كَفْتِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ دَرِ حِينَ دَعَا بَا شَمَامَةِ سَلَامِ
 اللَّهُ فَرْمُودِ بِلِي وَصَاحِبِ كُتَافِ حَدِيثِ عِبَارًا زِيَادَةً رَوَايَةِ
 كَرْدَةِ دَرِ تَفْسِيرِ آيَةِ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا
 وَنِسَاءَكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ كِهْ دَرِ شَانِ وَفَضْلِ أَهْلِ الْبَيْتِ اسْتِ
 جَانَكِهْ دَرِ بَابِ دَهْمِ بِنَقْدِ مَرَسَّدِ وَكَلَّتِ وَفِيهِ دَلِيلُ لَاشَيْ
 اقْوَى مِنْهُ عَلَى فَضْلِ أَصْحَابِ الْكِيْسَاءِ يَعْنِي دَرِ بَيْنِ حَدِيثِ دَلِيلِ قَوِي
 هَسْتِ بَرِ فَضْلِ أَصْحَابِ كَا كِهْ هَجْجِ حَدِيثِ إِيَّانَ دَلِيلِ اقْوَى نَبِيتِ
 وَفَاضِلِي عَضْدِ عَلَيْهِ سَلَامِ دَرِ مَوَاقِفِ بَقْدَرِ وَسَعِ نَفِي أَفْضَلِيَّتِ
 مَرْثِي كَرْدَةِ مِيكُورِدِ كِهْ مَرَادِ بَهْ انْفِسَا دَرِ بَيْنِ آيَةِ تَهَا عَلَى نَبِيتِ
 بَلَكِهْ جَمِيعِ اقْرَبَا وَخُدَمِ بِيغْمَرِ كِهْ بِنَزْلَةِ نَفْسِ وَنَبِيتِ دَرِ بَيْنِ مَعْنِي
 دَاخِلِ بَدَلِ لِيلِ صِيغَرِ جَمْعِ كِهْ انْفِسْنَا اسْتِ جَوَابِ كَرِيمِ كِهْ صَاحِبِ

نشی ۱۱۸

کثاف و غیرا و از مفسران همه در سبب نزول آیه آورده اند که
 مراد از ابناء نا امانین است و از فناء با فاطمه و از انفسا منتهی
 لا غیر چه حضرت رساله روز میا هلد این چهار نور آبی را مخصوص
 کرده میا هله نصاری رفتند و در صحیح مسلم از عامر بن سعد
 ابی وقاص مرویت که لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيَاهِ كَذَبَ رَسُولُ
 اللَّهِ عَلَيْهِ وَفَاطِمَةُ وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ
 بَيْتِي وَجَوْنِ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ تَخْصِيصَ اِثْنَانِ كَرِهَ بَاشَدِ مَن كَرِهَ
 دَخَلَ بَيْتُهُ وَهُوَ لَا يَدْخُلُ قَدْسٌ سَمِعَ كَقَوْلِهِ نَبِيْتُ حَاجَةِ شَهْرٍ كَقَوْلِهِ
 دَر كَرْدَ وَجَوْنِ اَيْنِ مَقْدَمِ مَمْدُ شَدَا كَوْنِ بِحَمَارِ تَعْرِيفِ عَوْدِ
 اَيْنِ تَعْرِيفِ اَوَّلِ دَر پَانِ آلِ وَاَهْلِي وَاِي مَوْمَنِ بَدَا كَمِيَا
 آلِ وَاَهْلِ حَبِيبِ مَعْنَى فَرْقِ نَبِيَّتِ جَبَّ آلِ اَهْلِ بُوْدَه اسْتِ هَايِ
 اَهْلِ رَا جِهَتِ قَرَبِ مَخْرَجِ بَهْرَه كَرْدَنْدَ وَهَمَزِ رَا تَلْيِينِ دَادَنْدَا
 شَد چنانكه كَوْنِدَ هَتَاكْ وَ اِيَاكْ وَ هِيْهَاتَ وَ اِيْهَاتَ وَ
 دَلِيلِ اَنْ اِجْمَاعِ نَجَاتِ اسْتِ بَرَا نَكِهْ تَصْغِيرِ آلِ اَهْلِ اسْتِ وَ سَيَكُوْنُ

اصل

كه تصغير اشيارا با صل خرد باز میبرد و بعضی گویند اختیار آنست
 كه در جادات و اسماء محبوه اهل كَوْنِمْ همچون اهل بیت و اهل بیتا
 و در حیوانات و اسماء معروفه آل چنانكه آل الرسول و آل الله
 و آل اعوج و اعوج ناماسبی بوده در قدیر الامام و آل در
 لغت بخند معنی آمده سراب را كه در صحرا بر مثال آب دیدم
 میشود آل گویند و بعضی فرق کرده اند و گفته اند اگر قبل
 الظهر دیدم شود آل بود و اگر بعد الظهر سراب باشد و
 بعضی عكس این گفته اند و چوب خیمه را آل گویند و سواد شخص
 هر شی را و شوهر را حوسه و خواص سلطان را و حربه ماهی را
 آل گویند و آل محمد بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند و آل
 عبارت از حبیب بخار است اگر کسی گوید كه حضرت رساله
 عَمَلُهُ السَّلَامُ فرموده است كَلَّ تَقَى آلِي جَوَابِ كَوْنِمْ كه آل در وضع
 لغت بر سبیل حقیقت مخصوص بقرایه است و همچنین غرقه گویند
 فاطمه است و هرگاه كه آل را بر سبیل مجاز استعمال كنید اطلاق

از آنکه هرگز

ان بر سایر امت شناید بنا بر آنکه هر که بر دین و ملت کسی بود
آل و باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل
موسی و آل هرون و آل فرعون بس کل تقی الی از روی
بجای بود نه بر سبیل حقیقت و تحقیق این آنست که اگر شخصی
وصیت کند که مال او را بآل رسول دهند فقها صرف نکنند
آن مال را الا به کسانی که صدقه بر ایشان حرامست تعریف
دویم در بیان عترت ای ولی مؤمن بدانکه در لغت عرب نافه
مشک را اصل و بنیاد درخت را عترت گویند و گفته اند که
عترت عشیره است که اقرباء نزدیک اند و گفته اند که عترت
ذریه است و اولاد فاطمه علیها السلام هم عشیره و اقرباء
تردیک رسول الله اند بدلیل صریح نسب و هم ذریه رسول
قولم الله اند بدلیل حق تعالی از بهر ابرهیم علیه السلام و من ذریه داود
وسلیمان تا اینجا که فرمود و عیسی و الیاس کل من الصالحین
جه عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نمیشود الا از جهت مزبور

بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم ان الله عز وجل جعل ذریه کل نبی فی صلبه و ان
الله عز وجل جعل ذریه نبی فی صلب علی یعنی بدستی که خدای
عز وجل ذریه و فرزندان هر پیغمبری را در پشت او پیغمبر
افزید و ذریه مرا در پشت علی گردانید است و از عربین
خطاب مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود
کل قوم فعبثت بهم الا اولاد فاطمة فانی انا عبثت بهم
و انا ابوهم عصه ان مرد را گویند که در میراث هرگاه که شری
باشد همه مال میت را مالک شود یعنی هر قومی که باشد عصه
ایشان مرید ایشان راست مکر اولاد فاطمه بدستی که منم
عصه ایشان و منم بد ایشان تعریف سنی مرد را بنحی و از شد
از وجوب محبت ذوی القربی و اهل البیت اجمالا ای ولی مؤمن
در تفسیر واحدی که با سیاب نزول موسوم است از ابن

عباس مرویست که چون آیه قل لا استلکم علیه اجر الا
المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله من
هو الا الذین امنوا الله بمودة تم یعنی یکستند این گروه که
الله تعالی ما را محبت و مودة ایشان امر کرده است آنحضرت
فرمود که علی و فاطمه و بناهما و زحشری این حدیث را در
کثاف نزد تفسیر این آیه آورده است و این حدیث در سند
آمده است و در وسیلة المتقبدین آمده است که قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل جعل اجرکم
المودة فی اهل بیتی و اتی سائلکم غذا عنهم فحففکم فی المسئلة
یعنی بدستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما من دوستی اهل
البیت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان خواهم
پرسیدن و بالغه در سؤال کردن و قال صلی الله علیه وآله
و سلم ان الله فرض فرائض فوضعا فی حال و خفف فی حال
و فرض و لا یتنا اهل البیت فله یضعها فی حال من الاحوال میفرماید

که الله تعالی بعض واجبات و تکالیف شرعی را به سبب
غرضی یا مرضی از کردن عباد ساقط کرده است چون
صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف
کرده چون قصص صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که
خاندان بنو تیم بر اهل اسلام فرض کرد و انرا در هیچ حالی از
ایشان وضع و تخفیف نفرمود و قال صلی الله علیه وآله وسلم
ما اجنأ اهل البیت احد فزلت به قدمه یعنی دوست نداشت
ما را که خاندان بنو تیم همچو کسی که پای و لغزد و از طریق اعتدال
در افتد ای ولی مؤمن از اهل تعصیل استفسار باید کرد که
مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب محبت
و ولایت ایشان آمده از بصر هیچ صحابی آمده است تفریف چنان
در آنچه وارد شده از عدد ائمة اثنی عشر در هر چه بین الصحیحین
که تالیف محمد جمیدی است از جابر بن سمره مرویست که رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یکن بعدی اننا عشر امیرا

کلمه من قریش یعنی بعد از من دوازده امیر و همگی ایشان
از قبیل قریش باشند و بر وایتی دیگر لا یرال امر للناس ماضیا
ما وایهم اثنی عشر رجلا کلمه من قریش یعنی همیشه کار مردم ما
بسامان باشد چنانکه امیری ایشان کند دوازده مرد از
قریش و بر وایتی دیگر لا یرال الدین قایما حتی تقوم الساعة
از یکن اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش یعنی همیشه این دین
قایم باشد تا روز قیامت چون باشد بر شهاد دوازده خلیفه
از قریش و بر وایتی دیگر لا یرال هذا الدین عنیرا منیعاً الی
اثنی عشر خلیفه کلمه من قریش و بر وایتی دیگر لا یرال الاسلام
عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه کلمه من قریش ای وایتی من بعد
نقل این اخبار مطالب اهل تعصب میگویند تعیین این دوازده خلیفه
قرشی و تعیین توانند چه وکالات و حکام این امران چهار و بی
امیه و بنی عباس زیاده از پنجاه خلیفه بوده اند پس ضرورت
باید که اقل رکند برائت اثنا عشر اگرچه بصورت حکومت نکرده اند

عسکه

و این خبر از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

بجر

بجسب معنی وای و خلیفه الله ایشان بوده اند یا خود اعتبار نمایند
که این اخبار اگر چه در صحیحین آمد ضعیف و غیر صحیح است اگر
کسی گوید که از دو حدیث اخیر بقرینه الی اثنی عشر خلیفه معلوم
میشود که این دین عزیز است از ابو بکر تا دوازدهم خلیفه که
بر ترتیب بعد از وی بودند گوئیم بر این تقدیر بر بد علیه لعائن الله
که از کلاب اهل النار است عزیز کند اسلام باشد و با وجود
رضا و امر نقیل قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نفوذ با الله من سوء الاعتقاد و الله بحکم پندهم يوم القيمة
فما کانوا فیهم یختلفون و سیعلم الذین ظلموا انی منقلب
ینقلبون اکنون در فهرست ابواب دوازده گانه شروع کنیم
در ثبوت افضلیت مرتضی به نص احادیثی که در
فضل آنحضرت وارد شده و این باب محضی بر پست و نه حجت و منقبت
است اقل آنکه حضرت رسالت در شان ایشان فرمود که اگر نیایات
قل و دریا مداد شود و پریان حساب کنند و آدمیان نویسند با

فضایل مرتضی را شمردن نتوانند دوم فرمود که هر که فضیلتی
از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل کند گناه گذشته و
آینده او مغفور شود سیم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی بگوید
همیشه ملائکه از بهر او استغفار کنند چنانکه آن کتاب را رسم
و اثر باقی بود چهارم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی استماع
کند گناهی که بسمع کرده باشد مغفور شود پنجم هر که نظر
بکتاب فضایل مرتضی کند گناهی که به نظر کرده باشد مغفور
گردد ششم نظر بر روی امیرالمؤمنین علی کردن عبادت است
و زبان و دل یاد او کردن عبادت هفتم حق تعالی ایمان
جمع بند قبول نکند مگر بکلیت علی و پیروان او از دشمنان علی
هشتم من و علی یک نور بود و پیش از خلقت آدم چهارده
هزار سال الوهیت بهم علی از من بمنزله سر من است از حد
من دهم اول کسی که روز قیامت کسوف گرامت پوشیده باشد
عجله التکلم بود و بعد از آن من و بعد از آن علی بیان من و این

بود و بیعت رویه یازدهم علی اقدام قریش است بایمان
و او فی ایشان عهد الله و اقوام ایشان با امر الله و اقسام
ایشان بر استی و سویت و عدل در رعیت و ابرایشان
در حکم و قضیه و اعظم عند الله از روی مزیه دوازدهم
فرمود که اگر اخبار میگردم بهم مناقبی که در فضل و کمال
علی نازل شده است بر هیچ موضعی پای ننهادی الا که
خاک آن موضع را تا باب جهت تبرک برداشندی
سیزدهم یا علی فرمود که اگر نه پسمان بودی که طایفه
خندان امت من در حق تو می گفتند آنچه نصاری در حق
عیسی گفتند من امروز در کالات تو کفنی کنی که
آن قول بهر مسلمان که میرسد خاک پای ترا و آب وضو ی
ترا بجهت شفا و تبرک بر میداشت چهاردهم تود را خوف از
جمع مردم مان بمن نزد میگری یا نهم تو بر حوض کوثر
قایم مقام منی شازدهم اول کسی که بحوض کوثر اید تو یی

هفدهم اول کسی که از امت من با من بجنت گذرد و بی
 هشتدهم شیعه تو در قیامت بر منبرهای نور باشد پس
 و سفید روی و همسایه من باشند و دشمنان تو بر عکس این
 نوزدهم حرب و صلح کردن با تو امری حرب و صلح کردن تو
 پست و نمان تو نمان من و آشکار تو آشکار من است پست
 یکم فرزندان تو فرزندان من و گوشت و خون تو گوشت و خون
 منست پست و دوم حق با تو است و بر زبان تو و در دل تو
 و در پیش نظر تو است پست و سیوم ایمان آینه است با تو
 و خون تو همچنانکه آینه شد با گوشت و خون من پست و چهارم
 دشمنان تو بحضرت کوثر نیایند و دوستان از حوض کوثر غایب
 شوند پست و پنجم فرمود با فاطمه که حق تو بخلق خود یک نظر کرد
 و از اهل زمین مرا اختیار فرمود و مرا امر کرد که او را وصی
 خود گردانم پست و ششم اکثر صحابه است بعلم و اعظم ایشان
 است بجله و اقدم باسلام و بر واتی دیگر اعظم است بعلم و اکثر

رسالت و سبب و دود
 بیت نظر کرد و دستور و احسان
 فرمود

در کثرت روایت ملحوظ و نه از قلت عبارت محظوظند اگر فی المثل خص مصطفی
 صلی الله علیه و آله بعالم بشریه اید و خواهند که متعقی با قار و انصاف را
 نمایند از ادله و مشیت حق بیشتر شود این فقیر حقیر در جمیع حساب بود و الله اعلم
 من یثاء الی صراط مستقیم در ثبوت افضلیت مرتضی از جهت
 فضل و شرف محل ولاده و استحقاق مرتبه امامت و خلافت بقض حدیث و آیه
 ای ولی مؤمن بدانکه مرتضی در درون خانه کعبه بر جود آمد و در هجدهمین
 شهر الله الاصل رحمت المرحب بعد عام الفیل بی سال و گویند بعد عام الفیل
 به پست و هشت سال و نزد شیعه روایت اولی صحیح است و در درون کعبه
 بغیر از ابوناب هیچ مرلود موجود نشد بود و عام الفیل از حجه از حجه نایخ
 شد که ابراهیم صباح پادشاه حبشه در آن سال لشکر و قلی چند بقصد حجاز
 مکه فرستاده بود بجهت آنکه از طرف بادیه عرب در پیچه که معبد نصار
 است افتاده و قهقهه هلاک اصحاب قبل بطیرا با بیل در تفسیر سورع الم
 ترکیف مذکور و مسطور است و چون متعارف که هر واقعه و حادثه که
 غریب و عجیب نماید آنرا مبدء ناریخی کند لاجرم عرب آن سال را مبدء تاریخ

و حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله در آن سال برپا آمد
 و چون بعالم بقا نقل فرمود مرثی و سی و سه ساله بود و بعد رسول الله
 سال امام عالم و غوث اعظم و قطب دایره نبی آدم و عالم پناه و خلیفه
 الله و قائم مقام رسول الله او بود و آنکه حضرت رسالت فرمود الخلفاء بعدی
 ثلثون سنة ثم بصیر ملکاً عضواً فرموده بدین معنی شانه فرمود
 یقین خلافت و امامت بعد وفاته من سی سال بعد از آن بتغلب و اتفاق بود
 و نه به اهلیت و استحفاظ چرا که عرض میالفاست در آنکه آن ملک حبیباً
 کریم و بدندان بکر است چه اگر بعضی صحابه بر هم حکومت و اسم خلافت
 صوری مشهور و معروف بودند اما نه الحقیقه باو الحسن بود که بکمال خلافت
 صوری و معنوی بر زبان رسول معیوث و منقوت و موصوف بود و لهذا
 در جمیع مشکلات بفرمان و کلام میرفتند و بکرات و قرأت کاه یا
 مفرج الكرب و کفی لولا علی لهلك عمر میگفتند و از جمله این سی سال
 هفت و چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف در احکامی که شکل
 نمیشد بوسیله حضرت بنوع بصیر و ملاراة زندگانی میفرمود و پنج

یعنی

سال و چند ماه بجهاد ناکبتن که بیعت شکان و قاسطین که ظالمان
 و مارقین از دین پیروان شدگان اند متحن بود چنانکه حضرت
 الله سیزده سال ممنوع بود از تصرف در احکام نبوت و امر و
 نواهی رسالت که در شعب که در کوه است شش سال به حصار
 و کامی جنگ کردگان و تنگ کردن کافران و کفران و بی استطاعت
 جهاد با کافران و ندوق دفع مضرة از مؤمنان بنا بر آنکه و من
 ظهور اسلام و فوق دین مصطفی علیه الصلوة و السلام رسید بود
 ناکار بجائی رسید که از استیلاء کفار و از بیت شرار بعضی صحابه
 و جعفر طیار بجسته رفتند و بعضی صحابه و حضرت رسالت ببلندیه مجرم
 کردند و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد رفتند بجهاد کافران و کثایها
 منافقان متحن بودند از راده و سسته آبی نابود در هر عصری چنین
 بود سسته التي قد خلعت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً ای و لی
 مؤمن بدانکه این امت بعد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم در امامت سر حشمت و لایزال خلافت کردند هر چه شیعه وی گفت

بنی هاشمند و سلمان فارسی و عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد
بن اسود الکندی و حریظه بن ثابت که ذوالشهادتین است و ابوبکر بن
انصاری و جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و رضوان الله علیهم
اجمعین و امثال ایشان از اصحاب صفه که خلیفه و امام بعد رسول
صلی الله علیه و آله علی مرتضی است علیه السلام چه آنکه جمیع صفات الهی
و مجرعه کالات نامتناهی بعد رسول الله او بردن حق آیات و احادیث و
معدود و صفات آن غیر محدود و آن جمله حجت اول بقرآن و اولی
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله مبغض ما یکد اولو الامر
که خویشان نزد یکدیگر است و اولی اند یکدیگر و این معنی در باب هفتم می آید
و ابوبکر است که از اولو الارحام است به ابو بکر پس بخلافه و جای
نشینی حضرت ابوالقاسم باید که او حق و اولی باشد چه ابن اخیوت
و اولویت که اولو الارحام را حکم الله با یکدیگر هست از جمیع وجوه است
نه از وجهی مقتد بنا بر آنکه حکم اولویت این آیه مطلقست و حجت دوم
بنص آیت اولو لکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقربون الصلوة

و کلام

الایة یعنی متصرف در شما نیست مگر خضر خدا و رسول خدا و آن مؤمنانی
که در چنین رکوع در نماز آنکس ازین بعد که سائل را دجنان که در باب هفتم
تقریب باید پس هر چه خدا و رسول را از ولایت ثابت شود امیر المؤمنین
را ثابت باشد چرا که معنی آیه بدلیل کلمه حصر جناس است که متصرف در شما
نیت الا حصرت الله و رسول الله و علی ولی الله نه غیر ایشان و لهذا
صفت تصرف در خدا و رسول و مرتضی منحصر شد باشد چه کلمه انما از
ادوات و آلات حصر است و چون این حرف مطوم شد کوشه که لفظ
ولی در لغت عرب به معنی پسر است یا معنی متصرف که اخ و اولی
بالتصرف عبارت از آنست همچون ولی کودک و ولی زن و معنی
و معنی ناصر و درین آیه شاید که ولی بمعنی محب و ناصر باشد بجهت انقیاد
صدق بن قصر و عدم تحت این حصر برای آنکه معنی آن چنین شود که
محب و ناصر شما نیست الا خدا و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان پس
محبت و نصرت مؤمنان درین سه وجود منحصر شود و حال آنکه محبت
و نصرت در ایشان منحصر نیست بلکه عام است در حق جمیع مؤمنان بنص قول

خدای تبارک و تعالیٰ و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی جمیع
مؤمنان محبت و ناصر یکدیگرند و چون ولی درین آیه یعنی متصرف و ولی
بالتصرف باشد پس آنکه در مؤمنان متصرف بود باید که امام و قائم مقام
مسئله امام و قطب دایره اسلام او باشد نه غیر او و قاضی عضد در
موافق گفته که ولی درین آیه یعنی ناصر است و اگر نه چنین باشد نظام آیه
دلیل کذب بر آنکه مرتضی علی امام و ولی بالتصرف باشد در حال حیات و
الله و این معنی باطل است جواب کویم که خضر رسالت صلی الله علیه و آله
مرتضی را در حال حیات خود امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام اولیاء
و امام من اطاع الله و اولی الناس بائنا من خاندان است چنانچه در
باب چهارم و پنجم و هفتم مروی گردد و اولی بالتصرف گفته چنانکه
در حدیث الست اولی بالمؤمنین و غیره محقق شود و قاضی عضد در
انزاع شیعیه دیگر آورده و گفته که ولی اینجا یعنی ولی بالتصرف نیست
چون آنکه با آنکه قبل از او گذشته و آتی که بعد از او آمده است مناسبت
ندارد و آیت قبل نیست که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى

اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مؤمنان باید که با یکدیگر با یکدیگر دوست
و برادران را اولی و ناصر خود چه ایشان ناصر یکدیگرند و آیه بعد ازین
آیت و من یؤتی الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم
الغالبون یعنی هر که محبت و ناصر خدا و رسول و مؤمنان باشد خدا
خواهد بود جواب کویم که متصرف است که آیات قرآن مجسم و متصرف
فر آمده است و بعضی صحابه آنرا بدین نحو ترتیب داده اند و مشهور
است که آیه انما ولیکم الله با آیات متقدم نازل شده بلکه متقدم و
آمده و میان آیه سابق و آیه انما ولیکم الله چهار پنج آیه دیگر هست و
تقدیر نسلم کویم ولی را در آیت انما ولیکم الله اگر یعنی محبت و ناصر محکم
همان محمد و هر که محبت و نصرت است لازم آید و حال آنکه محبت و نصرت
مؤمنان در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر نیست بلکه عام است میان
مؤمنان چنانکه تقریر یافت دیگر چه محمد و لازم آید که نظام دلیل
نما و محبت مابین حق باشد که متصرف در شما نیست بجز الله و محمد علی
و هر که محبت و نصرت الله و محمد و علی و رزق بنا بر آنکه اولی بتصرف خدای

بس بدستی که آنکس غالب خواهد بود فاضی عضد درین آیه شبهه دیگر
آورد و گفت که الذین آمنوا جمع است و مرئی واحد و حمل جمع بر واحد
مستعذر و ممنوع است دیگر گفته که نزول این در شان علی منافی شمول غیر
او نیست بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او از صحابه جواب
گویند که اخذ بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل از علماء تحریر اخی و اولی
آفت از سخن شما درین تقریر و تحریر و چون در جمیع تفاسیر آمده است
که این آیت در شان وی نازل شد و بوی مختص است چنانکه در این هم
مذکور شد پس حمل جمیع بر واحد حجتی تعظیم چرا جایز نباشد و حال آنکه
و حنی که قائل جمع و کافر حنی بود چون داعیه اسلام پیدا کرد و از فضل
خود نا امید میسرود حضرت صدیق در اشتیاق وی این آیه فرمود که
یا عبادی الذین اسرفوا و یلفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است اختصا
تقریر و تاحریف طایر یا کتابهم که دلیل استعطاف است با آن ضم نمود دیگر
بر تقدیر تسلیم محنی شما که مراد از الذین آمنوا علی است و امثال وی که بنیم
که چون این در شان امیر المؤمنین نزول یافت بر ائمه و ائمه تصرفات

و با صالیه باشد و امثال ویرا بفرعیه و تبعیه بود و حکم الفصل
للمتقدم فضل اصل بر فرع الظاهر من الشمس است و تحت سیور من
حدیث غدیر خم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مرتضی کشید
و بر بالای بالان شتران رفت و فرمود که ای المؤمنین
انفسهم فقالوا بلی فقال من کت مولاه فقلی مولاه یعنی یا من
بتصرف کردن در مؤمنان اولیا از مؤمنان نیست صحابه گفتند بلی
فرمود که هر که من اولی بالتصرف باشم پس علی و بعدا اولی بالتصرف باشد
حضرت زهری روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چون
از تحت الوداع بازگشت در غدیر خم نزول فرمود در کرمای کرم و
انها الناس من اولی بالمؤمنین یعنی مردمان کتب اولی بالتصرف کردن
مؤمنان صحابه گفتند الله و رسول الله و اولی بالمؤمنین یعنی خدا و رسول الله
است سه نوبت این سؤال میفرمود و صحابه این جواب می گفتند و در
چهارم برخاست و دست مرتضی را گرفت و فرمود اللهم من
کت مولاه فقلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من

و این سخن را سه نوبت هم مکرر فرمود یعنی ای بار خدای هر که من
اولی بتصرف باشد علی اولی بتصرف باشد و در آخر این حدیث فرمود
الا فلیبلغ الشاهد منكم الغایب یعنی آگاه باشید باینکه مبلغ
گذرساند این سخن را آنکه از شما حاضر است بکسی که غایب است و
وسيلة المتقین از برای بن غایب مرویست که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود است اولی المؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال انت
اولی بكل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال لیس از واجبی امها تکرر قالوا
بلی قال فان هذا مؤلی من انا مؤلاة اللهم قال من و لا و
عاد من عاداة قال فلقیه بعد بعد لك عمر فقال له هینا لك
یا ابن ابی طالب اصبح و امسیت مؤلا و مؤلی كل مؤمن و مؤمنه
یعنی مصطفی دست مرتضی را گرفت در دوزخ و غیبت خم و با صبا به گفت ای من
بتصرف کردن در مؤمنان و اینست از مؤمنان نیست بکنند بلی
باز بعبادت دگر فرمود که ای من بتصرف کردن در هر مؤمنی و لیران
مومن نیست بکنند بلی فرمود آگاهانه زبان من مادران شما نیستند بکنند

بلی فرمود بدینستی که این کس یعنی مرتضی مؤلی و خداوند آنکس است
که من مؤلا و خداوند ویران به مرتضی دعا کرد و راوی روایت
کند عمر خطاب بعد از آن مرتضی را در راه تهنیت کرد گفت هینا لك
یعنی گوارنم باد تا این منبت ای پو برای طالب درین باعداد با خود
درین شبانگاه خداوند من و مؤمنین و المؤمنات شد ای ولی من
تهنیت و فرد کانی عمر خطاب دلیلی واضح است بر آنکه مراد از اولی بن
احادیث جز اولی بالتصرف نیست چه اگر مراد ناصر بودی تهنیت را و چه
بنودی چرا که نزد جمعی صحابه بضمون آیات و اقوال و افعال رسول
و معین بود که مؤمنان ناصر هر یکند پس اگر از جمله مؤمنان
يك شخص را به ناصریه تعریف و تهنیت کنیم تحصیل حاصل بلکه
عجبت باشد و در مناقب بن مردویه از ابن عباس مرویست که
پس فرمود انها الناس است اولی بكم من انفسكم قالوا بلی
رسول الله قال اللهم من كنت مؤلاة فهذا علی مؤلاة
چنانکه در باب دهم در سبب نزول آیه یا اهل الرسول بلغ

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ رَوَايَتُ كَرْدَه شُود و در مناقب خطیب و
 احمد از بريدی اسلمی مرویست که گفت در خدمت مرتضی سوسی مین
 بغزار رفیق و از جفاائی دیدم چون بخدمت حضرت مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم رسیدم علی را بعب و نقص یاد کردم دیدم که
 روی مبارک حضرت مصطفی متغیر شد و فرمود که یُریدُ التَّ
 اُولی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بَریده گفت که گفتیم بی اخفرت و
 مِنْ کُنْتُ مُرَّلاً هُ قَعْلَی مَوْلَاهُ ای ولی مؤمن بدانکه لفظ مؤلی
 در لغت عرب به هفت معنی آمده است اول یعنی ازادکننده و
 معنی ازاد شده سیوهر معنی غمنازه چهارم معنی همایه پنجم معنی هم
 سوکنده ششم معنی ناصر معنی ولی بالتقریف و حمل مؤلی بر معانی
 چکانه و ناصر هم مشتق است چه هر کس داخدا که مؤمنان ناصر یکدیگرند
 پس باید که مؤلی در این حدیث معنی ولی بالتقریف باشد قاضی عضد
 در موافق گفته که این حدیث را اکثر اهل حدیث نقل کرده اند گفتم
 که از اصحاب حدیث اگر چه دوسه کی نقل نموده و در یک خود مستوفی

کرده باشند ما را ان مقدار کافیست در احتجاج و استشهاد دیگر گفت
 که علی و زین عابدین هم راه رسول الله نبود بلکه درین بود که در
 بخاری چند موضع آمده است که مرتضی را ازین نبوی مکمل آمد و بار
 الله حج گزار دو قربان کرد و در آن حج چهل هدی نفرستاد و قربان
 نکرد مگر مصطفی و مرتضی علیهما السلام دیگر گفت اگر چه تحت این حدیث
 مسلم دارد بر اکثر راویان مقدمه که اَنَا التَّ اُولی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
 است نکرده اند که بر عرض توان و تحت حدیث اگر اکثر راویان روا
 کرده باشند به اقل اکتفا نمودن هم جایز است چنانکه از برابری بن عباس
 و زهری و ابن عباس و بريدی اسلمی درین کتب مذکور به طریق معتدله
 مستطراست ای ولی مؤمن مثل قاضی عضد در این ابرادان مثل التَّ
 یَعْلَقُ بِکُلِّ حَشِيشٍ است چه کند مسکین بخواهد که بقدر مقدار مناقب و
 فضایل مرتضی را جوی و غنای کوبید دیگر گفته که مؤلی در این حدیث معنی
 ناصر است بدلیل از حدیث که التَّ اُولی مِنَ الْاُولَیَّهِ است که مؤلی حدیث
 اَنَّهُ کَانَ التَّ اُولی بِالْمُؤْمِنِینَ است و مقدمه و تهید کلام است دلالت میکند

که موی یعنی اولی بالتصرف است دیگر گفته که موی یعنی اولی در عینه
بنامه است گویند که حق نه ما و بیکه التارهی مولکم دلالت میکند که موی
یعنی اولی آمده است یعنی جای شایسته است او ضیاء اولیت و آنچه
میگویند که لفظ موی درهی مولکم یعنی مقروض مال و عاقبة الامرست بفرستند
و بنسب المصیران هم مسلم نیست چرا که موی در عینه هفت معنی میسر ندارد
چنانکه در اول این کلمات گذشت و یعنی مقروض مال و عاقبة الامر قطعاً
بنامه است دیگر گفته اگرچه مسلم داریم که موی یعنی اولی است دلیل
حدیث بر آنکه مراد از اولی و اولی بالتصرف است بل جایزست که مراد
از آن الولیة باشد در امری از امور چنانکه خدای عز و مجد ما بدان اولی التار
بابرهم للذین اتبعوا یعنی بدستی که سر او را بر زمین مردمان بابرهم
آن کسانند که اتباع او کرده اند و این اولیة بابرهم شاید که از جهت
قرب یا از جهت اتباع یا از جهت اختصاص بوی باشد و اولی بالتصرف اینجا
مردانیت و محض استفسار و محض تقسیم دلیل ماست بر آنکه مراد از اولی
اولیة است در امری از امور اما استفسار و اینجا کوی نزدیک درجه

امرا و اولی است بر و در حضرت یا در محبت یا در تصرف و اما تقسیم چنانکه
زید و اولی است عمرو و این اولیة یا در نص او است یا در ضبط اموال
او یا در تصرف در او است جواب گویند دلیل ما بر آنکه مراد از اولی التار
من انفسهم اولی بالتصرف است جزو صمیم من انفسهم نیست چه با این
محقق میشود که مراد از اولی درین حدیث جز اولی بالتصرف نیست مراد
اولیة است در امری از امور بنا بر آنکه بنفس مردمان از مردمان اولی بود
بغیر اولی بالتصرف بودن هیچ معنی ندارد بلی اگر بقید من انفسهم بودی
قاضی عضد بآیه ان اولی الناس بابرهم و استدلال و بخت استفسار
و محض تقسیم راست بودی چه نظم آیه مثلاً اگر چنین بودی که ان اولی الناس
بابرهم من انفسهم للذین اتبعوا مراد از این اولی بالتصرف میشود
و همچنین اگر کوی زید اولی بعمرو من نفس عمر و استفسار و تقسیم
راحت نمی ماند چه مراد اولی بالتصرف میشود لا غیر اما قاضی
مغذ و راست و حجة چهار مرتبست حدیث انت متی بمنزلة هرون
موی الانا اینه لا نبی بعدی و غیره از علماء حدیث آورده

اند که مصطفی صلی الله علیه وآله بغزاء بولک رفت و مرتضی را در پناه
گذاشت مرتضی گفت یا رسول الله مرا با زنان و کودکان مسکداری
آنحضرت فرمود راضی نیستی که از من آن منزلت داشته باشی که هرون
از موسی داشت و این قضیه چنان بود که چون حضرت رسالت بغزاء بولک
میرفت و بولک در راه شام بود و بسیار دور مرتضی را از خوف هجوم
اعادی در مدینه بر مراهل و عیال قایم مقام خود گذاشت و فرمود که الله
توبین و مع داده است که بولک را حاجه بجزک نیست و بی گفت و مشفق آنرا
فتح خواهیم کرد و مرتضی در هیچ غم از مصطفی متخلف نشد است مگر در
غزاء بنی نضیر که بان یطعن کشودند که علی در حساب زنان و کودکانست
چون مرتضی این سخن شنید سلاح و درع در پیشید و سوار شد و در اول
منزل مصطفی رسید آنحضرت فرمود که موسی چون بگویم طور میرفت هرون
را قایم مقام خود گذاشت چنانکه حق تعالی در کلام مجید از موسی حکایت میکند
که با هرون گفت اخلقی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
یعنی خلیفه من باش در قوم من و اصلاح کن میان ایشان و اتباع راه

فاد من وای ابو الحسن نواز من آن منزلت داری که هرون داشت از موسی
بحکم این حدیث هر چه هرون را ثابت بود از استحقاق و استخلاف و غزوان
هم مرتضی را ثابت باشد مگر بوفه که مستثنی است در لایقی بعلی و این
حدیث برخلاف امیر المؤمنین علی نقض خفاست بلکه نقض جلیت قاضی عقد
در موافق آورده که علی خلیفه رسول الله شد در حق رفتن بغزاء بولک
و هرون خلیفه موسی شد در حق رفتن بکوه طور پس جمیع منازل را عام
و شامل بنامند چنانکه از جمله منازل هرون یکی برادری و یکی پسر
بودن است جواب گویند که هر چه قول تو که از جمله منازل هرون یکی برادر
است و یکی پسر پسر نیست حق و بی وفاءند چرا که حضرت رسالت منزله
پسر را در لایقی بعلی استثناء فرموده است پس این سخن تو عیب و
باشد و هر چه برادری است خود مشهور است که ویرا برادر گفته است
در مواضع متعدد و حق تعالی پیش از خلقت سموات وارضی بدو هزار سال
در جنت فرشته که بعد رسول الله علی آفر رسول الله چنانکه در باب هشتم
آورده شود پس اگر الحق بقول خدا و رسول محقق و مقبول نشود هیچ قول

مقبول نخواهد بود اگر کسی که غرض اخوة ماذری یا پدری است گوشم که
 اخوة مناسبتی ارفع و اعرف است از اخوة نسبی و اخوة روحی و قلبی عز اند
 از اخوة بطنی و صلبی و هر چه قول تو که این حدیث در حسن رفتن بغایت
 گفته شد پس مخصوص باشد بآن استخلاف و عام نبود گویشم که حضرت رساله
 این حدیث را بکلمات و قرات یا مرتضی در چند موضع فرموده است در فتح
 و در غزای سلاسل و روز قتی در های مسجد و غیر آن چنانکه مذکور شد و حجت
 بجم یعنی حدیث علی متی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی اما در مشد اما
 از بر آن اسلی بر و ابی دیگر مر و بیت که چون من حکایت درین و شکایت
 ابو الحسن کردم حضرت رساله در غضب شد و فرمود لا تقع فی علی فانه متی و انا
 منه و هو ولی کل مؤمن بعدی فانه متی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی
 یعنی ای بر بر در غیبت و منقصت علی یعنی که علی از من است و من از وی
 او ستاوی با تصرف در شما بعد از من و این سخن را در نوب فرمودن دلیل
 تاکید است در تنصیب بخلاف و تادیب و تنبیه صحابه و در سنن ترمذی
 عمران بن حصین مر و بیت که حضرت رساله مرتضی را امامه شکر داد و بغایت

جمله

و چون بر کفار غالب آمدند مرتضی یک دختری را مخصوص بخود کرد
 بعضی هرا مان انکار او کردند و چهار کس از صحابه با هم دیگر عهد بستند که
 چون بحضرت رساله رسید حکایت و شکایت علی کنند باشند که بیت فاطمه زهرا
 بر مرتضی غضب کند و فاعله صحابه آن بودی که چون از سفری معاودة
 کردند ای اول جلام حضرت رفتی پس بخانه های خود شدند و چون
 بدیده رسید از آن چهار شخص یکی برخاست و گفت یا رسول الله علی چنین
 چنین کرد و مضمون حکایت و شکایت وی این بود که علی دختری اصطفا کرد
 چنانکه تو زنان و غیر آن اصطفا میکنی پس حضرت رساله روی از آن کس
 گردانید و هیچ نکفت دو مین برخاست و چنین گفت از وی هم روی کرد
 پس سیو مین برخاست و همان گفت از وی هم اعراض کرد و چون چهارم
 برخاست و چون ایشان گفت رسول الله در هر و غضب شد و فرمود ما
 نریدون من علی ما نریدون من علی ان علیا متی و انا من علی و هو
 ولی کل مؤمن بعدی دو بار فرمود چه بخوانید ان علیا متی که علی را بش
 و من از علی ام و او ست خداوند همه مؤمنان بعد از من و در فردوس است

هم از عمران و وجبت که رسول الله علیه و آله فرمود که علی شقی و انا منه
هو ولی کل مؤمن بعدی اگر کسی گوید که ولی درین حدیث یعنی محبت و ناصر
است اگر در آیه انا و لیکه الله تبارک و تعالی منع هر کدی و گفتی که ولی در انا
و یکم الله یعنی محبت و ناصر تا بد که باشد چرا که محبت و نصرت منحصر در خدا و
مصطفی و مرتضی بشود اینجا چه عذر داری جواب گویم که این حدیث هم بر
طبیقت آمده و هم متضمن حصر است بدلیل تعدیه هر که ضمیر فصل است
یعنی هر ولی مؤمن را غیر و دیگر قرینه حال و شان رو در این حدیث
با کمال دلالت میکند بر آنکه لفظ ولی اینجا یعنی خداوند و ولی بالتقریر
بنابر آنکه صحابه از جهت اصطفا ی دختر از مرتضی شکایت کردند یعنی که
مرتضی را اهلیت و استحقاق آن هست که بر خود کاری و دختر را احیا
و اصطفا نماید پس حضرت رساله ایشان را توبه کرد و گفت که مرتضی را احتفا
آن هست که اقتدار و اصطفا کند چنانکه من میکنم چرا که اصطفائی که من میکنم
بنابر آنست که من ولی بتصرفی و خداوند شما ام و مرتضی بعد از من بمرتبه
و برمان یعنی در جات و مقامات من خداوند شما است و جهة ششم بنص

حدیثی که در مناقب خلیف و در وسیله المتبعین هم از عبد الله بن مسعود
مر و بت که گفت کنت مع رسول الله و قد اصحری یعنی بودم همراه رسول الله
در حالتی که بجهرا رفت فتنفس الصعداء صراعه سرد کنید فقلت یا
رسول الله ما لك تنفس قال یا ابن مسعود فیت الی نفسی هم ای
رسول الله جیت ترا که آه سرد میکنی فرمود ای ابن مسعود خبر مرا
من بن رسانید ند قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت یا ای که گفت
گفتم کسی را قاصد مقام خود کن ای رسول الله آنحضرت فرمود که خلیفه
کنم گفتم این بکر را آنحضرت جمع گفت و باز آه سرد کنید دیگر بر سیدم و آن
جواب شنیدم این نوبت گفتم که عمر را خلیفه کن آنحضرت خورشیدت و این
تنفس فرمود و در نوبه سیدم گفتم که علی را خلیفه کن از سر تفجع گفت
ای هر که این کردار نکنید و هرگاه که او را خلیفه و قایم و مقام خود
کنم هر که قبول نماید و بحق خدا که از شما این کردار میکردید البته
شمار اینجت میکند باند و تمام لفظ حدیث اینست ثم تنفس فقلت یا
أراک تنفس یا رسول الله قال فیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول

الله قال من قلت عمر بن الخطاب فقلت ما لي ارا نفسي
 يا رسول الله قال فقلت اني نفسي قلنا استخلفنا رسول الله قال من قلت علي بن
 ابي طالب قال نعم لن تفعلوا اذا ابدوا الله لن فعلتمو لندخلكم الجنة ورضا
 وسيله آتت ككث مع رسول الله فنفس فقلت يا رسول الله ما شانك قال
 يا ابن معبود فقلت اني نفسي قلت فاستخلف قال من قلت يا ابي قال فقلت ساعة
 نفس فقلت ما شانك يا رسول الله قال فقلت اني نفسي قلنا استخلف قال من
 قلت عمر فقلت حتى ذهب ساعة ثم نفس فقلت ما شانك قال فقلت اني نفسي
 فقلت له استخلفك لمن قلت علي بن ابي طالب قال اما والذي نفسي بيده
 اطاعوه ليدخلن الجنة اجمعون يعني اخضره مصطفى صلى الله عليه وآله يوم
 اخضره آه سر دكيد كنتم يا رسول الله حال شاجيت فرمود كه خبر كن من
 من مير من كنتم استخلفي كن فرمود كي كنتم ابي بكر را خبر كن يك ساعت خوش
 ماند بعد از آن آه سر دكيد ديگر حال پرسيدم و همان جواب شنيدم اين وقت
 كنتم عمر را خليفه كن اخضره جواب ندا دنا يك ساعت گذشت و باز آه سر دكيد و چون
 كنتم كه علي بن ابي طالب را خليفه كردان فرمود بگوي كنم با من بدست قلده اوست

كه صحابه اگر اطاعت على كنند البته البته كه هر چي كنند و حجة هفتم از
 عمر و سلمه مرويت كه گفتند شنيديم رسول الله را كه در حجة الوداع سفير
 على بصوب المؤمنين و اما لى بصوب الغالبين على اخي و مولى المؤمنين من بعدى
 و هو مني بمنزله هرون من موسى الا ان الله ختم النبوة فلا نبى بعدى و هو
 الخليفه فى الاهل و المؤمنين بعدى يعنى على شاه مؤمنان است چه شاه بن
 عسل را بصوب كویند و ما لى شاه و اما لى على برادر من است و خداوند من
 و اولیاست بنصره كردن در ایشان بعد از من و على از من آن شركت دارد كه
 هرون داشت از موسى اما اين قد رهت كه حق و نبوة را ختم كرده است و
 من هیچ پيغمبر نیست و اوست بعد از وفات من خليفه و قائم مقام من در اهل البيت
 و در مؤمنان و در باب پنجم خواهد آمد آنكه بنوع امير المؤمنين را خليفه گفته است
 اگر چه كويد كه خضر بنوع ابوبكر را بخلاف مخصوص كرده است چنانكه بخاري
 در باب استخلافه از عايشه روايت كرده كه رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم فرمود بد رستى خواست كه بسوي ابوبكر فرستم و عهد كنم بآدا كه كویند كن
 نغنى كویند يا خود آند و كنند كان آند و بگوي كنند يا كنتم كه خا غير ابوبكر كنتم

نکند و مؤمنان غمنا و رادفع کند و با خود خدا دفع کند و مؤمنان قوی نکند
 و ابن جریر بن مسلم روایت کرده که ضعیف با حضرت مصطفی گفت که هرگاه که آمد
 و ترا نبام و گویم که ان ضعیفه و فاته رسول الله بود و مرا طلب مصطفی
 فرمود که ابو بکر را جواب گویم که بغیر سلالین احادیث از خود برای چیزی داده
 آنکه در حق ابو بکر نص کرده باشد چه مرتضی در هیچ خاندانی نبود که بدین
 جد و برادر و عم و خال گفته بود و عرب همچون کرد و زنند در کینه و حقیقت
 و حجت جاهلیه لاجرم بیایف و منافعی در رغبت نکردند و با وجود آنکه
 اسلام قوی شد و ممالک فتح یافته بود تا کان و قاسطان و ماریقان بر
 خروج کردند و در آن پنج سال که مدتی ظهور خلافت وی بود بحال و دست
 آن ندادندش که با سائین و فراق نشیند چنانکه میفرماید **تَلَكُمُ**
فَرَسٌ تَنَانِي يَفْتُلْنِي فَلَا وَرَيْكَ مَا بَرُّوا وَلَا ظَهْرُوا و ابن جریر
 بیت در دیوان مسطور است باز گویم تو که اثبات خلافت میکنی بخدا
 که لفظ خلیفه و خلافت ظاهر در آن نیست و ثبوت مدعی در آن حدیث بنا و دل
 محتاج است پس بدین آیات و احادیث که در شان مرتضی آمده و لفظ خلیفه

و اختلافی در آن صریح است بطریق اولی که خلافت مرتضی ثابت شود دیگر در
 معاند الشریع در تفسیر یا ایها النبی لا تحرم الله ما اهل الله لك اهل است
 که حضرت مصطفی بجز آن خود را که ما را به قطبیه بود در نبوت عایشه بخاند
 حفصه بنت عمر آورد و با وی صحبت داشت چون حفصه بخاند آمد و ما را بر
 دید گفت که رسول الله اس و من نبوت عایشه است و ما را بر را بخاند من را دیدی
 آنحضرت فرمود این حکایت با عایشه سکوی و نزل و بنیان دهم یکی آنکه ما را بر
 بر خود حرام کردم دیگر آنکه بدین و بدین عایشه بعد از من بجای من خواهد شد
 حفصه این سرخانی را فاش کرد و حضرت را این معنی بوی معلوم شد فرمود
 که بی ما را بر بر خود حرام کردم و بی گفتم من جنت انحصار که این کبر و عمر
 بعد از من بجای من خواهد نشست و حضرت رسالت ازین سخن عیب آن اعراض
 کرد و آنکار نمود تا در حق ابو بکر و عمر خلافت نص نکرده باشد و آنحضرت
 سخنی نگویید و با آن از آن اعراض نماید و آنکار کرد مگر با بر مصطفی عظیم
 نیست که اگر اعراض و آنکار نمودی هرگز آن سخن را به نصیبت حل کردند
 و غرض آنحضرت اخبار از آن تقدیر بود نه نصیبت یعنی در آن چنین تقدیر شده

مرد وید از ابن عباس و از اسماء بنت عمیس مرویت که گفتند که
شنیدیم رسول الله که میفرمود که صلح المؤمنین طیبست چنانکه در
باب دهم گفته شود انشا الله تعالی در این باب
مرتضی بجهت سبقت اسلام و کمال علم و زهد و تصرف دین بنا بر آنکه جمیع
کالات و فضائلی که استحقاق افضلیت مرتضی داشته باشد در این
صفت و منقبت منحصراست و این باب بر چهار فصل مشتمل است
در سبقت اسلام تعلیقه در تفسیر آیه و التائبون الاولون
من المهاجرین و الانصار را آورده است که فلما نفعتم العلماء علی ان
من آمن بعد خدیجه من الذکر بر رسول الله علی بن ابی طالب و هو
قول ابن عباس و جابر بن عبد الله ان انصاره و زید بن الحارث
و محمد بن المنکدر و غیره را می و ابی الجارود مدعی است و کلبی که
از اعیان مفسران است گفت که امیر المؤمنین علی مسلمان شد و حال آنکه او نه
ساله بود و در نه ساله از بن از عمر بن خطاب مرویت که رسول الله صلی
علیه و آله و سلم بامرتضی گفت انما اول السلیب اسلاما و انما اول المؤمنین

ایمانا

ایمانا و انت منی بمنزله هارون من موسی یا علی انما انت بمنزله الکعبه
تونی و لا تا می و انما انت هارون من موسی یا علی انما انت هارون من موسی
فانما انت هارون من موسی فانما انت هارون من موسی یا علی تونی اول
مسلمانان از روی اسلام و تونی اول مؤمنان از روی ایمان
و تو را انجانی که هارون بود موسی را ای علی تو بمنزله الکعبه که خلق
برایان او می آیند و او پیش کس نزد پس از آن قوم قریشین می آیند
و امر خلافت را تسلیم تو کنند تو را از ایشان قبول کن و اگر پیش تو نیاید
تو پیش ایشان مرو و در این حدیث هم نصیحت ظاهرست و هم وصیت
برک منازعت و طلب خلافت و الله اعلم و در مناقب خطیب و فردوس
الاجار از سلمان فارسی مرویت که گفت شنیدم رسول الله را که
اول الناس و روى علی الحوض يوم القیمة اقولهم اسلاما علی
بن ابی طالب یعنی نخستین اینانست از روی اسلام و انکر علی ابی ابی
طالب است و روایت فردوس نیست که اولکم و روى الحوض
و اولکم اسلاما علی بن ابی طالب یعنی نخستین شما در آمدن به آستان حضرت

کوش و نخستین شهادت را علیه علی بن ابی طالب است و در مناقب خطیب
این عباس مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود صلوات الله
علی و علی بنی سابع سنین قبل و لم یزل یأمر رسول الله قال لیکن معنی
میرا الرجال غیره یعنی ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار کرد
صحابه رسیدند که یا رسول الله آن یعنی از چه رها کند بود فرمود که با
از مردان همگی من دیگر و در روایتی دیگر و ذلك انه لم یرفع شهادته
ان لا اله الا الله الى السماء المسمیة و من علی یعنی ملائکه از برای من
و علی هفت سال استغفار کردند و آن ازین جهت بود که کلمه توحید
آمان مرتفع شد درین هفت سال اما از من و علی و در منزل النابین
از ابوب ایوب انصاری مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود
صلوات الله علیه علی و علی بنی سابع سنین و ذلك انه لم یزل مع رجل
غیر یعنی بدستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار کرد
و آن از جهت بود که درین هفت سال با من بخزوی هیچ مرد ناز نکرد و در
وسيلة المتعبدين از ابودرغفاهی مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم

وسلم فرمود ان الملائكة صلت علی و علی بنی سابع سنین من قبل ان
یکلم بشر یعنی بدستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار
کردند پیش از آنکه هیچ فردی از افراد بنر مسلمان شود
در علم مرتضی ابن بخاری روایت کند که مرتضی را بر منبر کوفه دیدم که
مکرم علیه رسول الله بودند و عمامه رسول بر سر محمد و شمشیر
رسول الله حایل کرده و انکسری رسول الله در انکشت کرده بود و بعد
سلو فی من قبل ان یقف و فی فائز من الحاج منی علم جهم قواله لو ثبت
لی و سادة فجلست علیها لا فیت لاهل التردیه بنو ربهم و لاهل
الانجیل با انجیلهم حتی یطق الله التردیه و لا یجل فقوال صدق
علی فداق که بما انزل فی و اسم تلون الکتاب اقله تعقلون یعنی
مرا بر میدان هر چه خواهید بشنایان که مرا نیاید که بدستی که میان بچون
کوچک من که محل دل بود علم بسیار است و الله که اگر بالشی از برای من
دو تاشدی پس بران یا لئن خستنی الیه قوی دادی مرا اهل تریه را
بنورید ایشان و اهل انجیل را با انجیل ایشان تا خضر حق نه نورید و

انجيل را بطنق می آورد و با خلق می گفت که علی راست گفت بدستی که
 شما را فری داده است بآن احکامی که درین فرود آمده است و حال
 آنکه شما کتاب میخوانید و فهم نمی کنید آیا بفعل وادراک ندارید و بالش
 شکستن کتاب است از فراغت یافتن و ممکن بودن و بی واتی دیگر فرمود
 فوالله لو کبرت لی و سادۃ فجلت علیها حکمت بن اهل التوریه و
 و بن اهل الانجیل یا بخیله و بن اهل ان بود بن توهم و بن اهل التوریه
 بفرقا هم یعنی بحق خدا که اگر بالش از برای من شکسته شدی و من بران
 بالش نشستی البته حکم کردی میان اهل التوریه بجز تو ندیده ایشان و میان
 اهل انجیل با انجیل ایشان و میان اهل زبور با ایشان و میان اهل اسلام بقرآن
 و جای دیگر فرمود که والله لو شئت ان اجز کل رجل منکم ببلد و
 مخرجه و جیع شانه بفعلت و لکنی اَخاف ان یقرؤنی برسول الله یعنی
 اگر میخواستم که جزو هم هر مردی بلکه فردی از آمدند و در جمیع احوال
 وی خبر دادی و لیکن من میترسم که در محبت من بدین و شریعت رسول
 الله کافر شوند و فرمود لو شئت لا وقرت من تفسیر یا جسم الله سبحان

بعثا یعنی اگر خواستی البته از تفسیر یا جسم الله متقادش را بر کردی جمع
 ثلک و رهبیت در این اخبار و آثار چه حضرت رسالت در حق آن سر
 جسته و طایب میفرماید که آنآمدینه العلم و علی باها و بر واتی یک
 آنادار الحکمه و علی باها و در شایق خطیب و حکیمه الهی و لیا و فرد
 الهی از این معبودی و بت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود قیت الحکمه علی عشره اجزاء فاعطی علی ثبته الناس جزء
 و اجزا یعنی حکمت به ده جزو منقسم شد بمر تفسیر نه جزو داده شد و
 بجمع مردمان یک جزو و در مناقب خطیب آمده که ابن عباس گفت
 لقد اعطی علی ابن ابی طالب ثبته اعشار العلم و ایضا الله لقد
 شارکهم فی العشر العاشر یعنی بدستی که بمر تفسیر نه بخش علم داده
 و بحق خدا که شریک مردمان شده است در بخش دهم و روایات
 متعدده آمده که فلان ابن عباس العلم سته اشکاس یعنی من ذلک خسته
 اسداس و للناس شمس و لقد شارکها فی الشمس حتی لها علم به منیا
 یعنی علم الهی شمس سدس است شمس از آن مرتضی راست و یکدس

جميع مردمان را و بد رستی که در آن يك سدس شريك مانده است تا غایبی
که وی بآن سدس آن ما اعلم است و در مناقب خطیب و مشندان ما احسن
علیه السلام مرویست که در ایام خلافت عمر بخونه زن کرد و حامله شد عمر
در بانه وی حکم نرحم کرد و فرمود تا آن مجنونه را سنگسار کنند ابو الحسن
گفت خشنودی که رسول الله فرموده است رفع القلم عن ثلثة عن المجنون
حتى یبرأ و عن الظالم حتى یدرک و عن النافر حتى یسقط یعنی حکم نرفت
از سر کسی مرفوع شده است از دیوانه تا انگاه که بپوشاید و کردک تا
انگاه که بالغ شود و گاه خفته تا وقتی که بیدار گردد پس عمر گفت لولا
على هلك عمروان مجنونه را گذاشت نوبت دیگر هم حکم نرحم کرده بود
در حق زنی که بر سرش ماه وضع حل نمود ابو الحسن فرمود لیس علیها
رحم چون این سخن بفرمود فرمود و کیفیت آنرا از مرضی پرسید آنحضرت
فرمود که الله تع در کلام مجید میفرماید که واولادک یرضعن اولا
دهن حنین کاملین یعنی مادران شیر دهند بفرزندان خود دو سال
کامل که پست و چهار ماه باشد و هم در کلام مجید میفرمود حمله ق

خلا

فصالحه ثلثون شهرا یعنی چون مده حل و مده حیال که فرزندان
از شیر باز گرفتند پود سی ماه است چون مده رضاع که دو سال
کامل است از سی ماه ساقط گردد لاجرم اقل مده حل شش ماه باشد
انجا عمر گفت که لولا علی هلك عمر نوبه دیگر هم حکم نرحم کرده بود
در حق حامله که نزد وی بفجور اعتراف کرده بود ابو الحسن آن زن
را در راه دید و از احوال آنحضرت فرمود گفتند که عمر حکم کرده که
مستوجب رحم است ابو الحسن حامله بنزد عمر باز آمد و فرمود که
بر رحم این ضعیفه امر کرده عمر گفت نعم اعترف غندی بالفجور یعنی
بلی امر کرده ام بر رحم این زن بنا بر آنکه بنزدیک من بفجور و زنا اعتراف
کرده است ابو الحسن فرمود هذا سلطانک علیها و سلطانک علی
فی بطنها یعنی این حجت تو و حکم تو است بر زن بگو چه حجت و حکم داری
بر آن که در شکم و پاست که بچّه را بی کتابی که از وی صادر شود
میکنی بعد از آن فرمود که شاید که زن را تهدید و تخویف کرده باشی
عمر گفت بلی آنحضرت فرمود که خشنودی که رسول الله میفرمود لاخذ علی

مُعْرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ بِعِنِّي هَجَّ حَدِيثَ بِنِ كَمِي كَهْ بَقِيَدَ وَجَسَ وَتَقْدِيدَ وَفَحِّ
 اَقْرَارَ كَذِبِهِ اَقْرَارَ وَيْ اَعْيَارَ نَدَارَ عَمَرَ كَفَّ عَجَزَ اَلْمَيْتَاءُ اَنْ تَلْدَ مَثَل
 عَلِيٍّ اِنْ اَبِي طَالِبٍ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرِي نَدَانِ عَاجِزَانِدَ وَمَثَلِ عَلِيٍّ تَرَانِدَ
 وَكَوْنِدَ دَرَهْتَادَ وَدَوَ مَحَلِّ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرِي كَفْتَا اسْتِ وَهَمَّ دَرَهْتَابِ
 خَطِيبًا مَعَا اسْتِ كَهْ دَوَكُزْ اَعْمَارَ اسْتِغْفَارَ كَرْدَنَدَ كَهْ مَاتَرِي فِي طَلَاقِ اَلَا
 جَهْ مَكُونِي دَر طَلَاقِ كِرْمَاكِ بِعِنِّي غَابَتْ اَنْ جَبْدَ بُوْدَ عَمْرِي بِرِ خَوَاسْتِ سَوِي
 جَمْعِي مَرْدَمَانِ شَدَّ وَانْ مَرْدِي كَهْ دَرَا نِ جَمْعِ بُوْدَ بِرِ مِيدَكَهْ مَاتَرِي فِي طَلَاقِ
 اِسْلَمَتْ اَنْ مَرْدَكْتِ اَنْشَانِ بِعِنِّي هَآيَةِ طَلَاقِ كِرْمَاكِ دَوَاسْتِ بِرِ عَمْرِي
 كَرْدَ وَكْتِ اَنْشَانِ يَكِي اَنْ مَسْتَقْبَلَانِ رَوِي عَمْرِي كَرْدَ وَكْتِ كَهْ آمَدِ بَرِ وَانْ تَوِي كَه
 اَمِيرِ اَلْمَدِينِ وَخَطِيبُهُ رَسُوْلِي كَيْتِ طَلَاقِ اَمْدَ بِرِ سِيْدِ بَرِ قَرْنِي وَانْ دِرْ كِرْمَاكِ
 وَآلَهُ كَهْ دِي بَا تَوَ هَجَّ مَحْنِ نَكْتِ بِجَا كَهْ دَرِ حَاجَابِ تَوَانْتَانِ فَرَمُوْدَ وَخَامُوْسِ كَتِ
 بِرِ عَمْرِي اَنْ مَسْتَقْبَلِي كَتِ تَوَانِ كِي رَا بِشَنَاسِي اِنْ عَلِيٍّ اِنْ اَبِي طَالِبِ اسْتِ مَن
 شَنَسْلَهُ كَهْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْدَ لَوَا نِ اَلْمَسْرُوْرِي وَاَلْمَرْحُوْمِي
 وَضَعَتْ فِي كَفْتِهِ وَوَرْنَ اَيَانِ عَلِيٍّ لَزَجَّ اَيَانِ عَلِيٍّ بِعِنِّي اَكْرَمِي كَمِي كَهْ

آسمانها

آسمانها و زمین در سربك ترا زوبی نهاده شود و با ایمان علی سجده
 شود البته ایمان علی بر آسمان و زمین زیاده آید و هم در مناقب
 آمده که دو عالمی بجا که آمدند نزد عمر عمر با مرتضی گفت یا ابا الحسن
 افض بینهما یعنی میان ایشان هر فرماید و چون بر احباب ایشان حکم فرمود
 آن محکوم علیه بمرگفت یا امیر المومنین هذا بقضی بیتی یعنی این حکم
 میکند میان ما بین عمر بر خاست و گریان انکس را بر خلق وی عجز
 و بر زمین زد و گفت مانند ری مانند ری من هذا مولا و مولا منی
 کل مؤمن و مؤمنه و من لم یکن هذا مولا فلیس بؤمن یعنی نیشگاه
 این کس را این خداوند نیست و خداوند هر که مؤمن است و هر که این
 مظهر مولا و خداوند نباشد انکس مؤمن نیست در زهد
 مرتضی علیه السلام در کفایت الطایب و مناقب ابن مردودیه و مناقب خطیب
 و جلیة الاولیا از ابو مریم سلولی مرویت که مصطفی با مرتضی گفت یا
 اِنَّ اللهَ قد نَزَّلَکَ تَرْجِمَةً لِّعَرَبٍ مِنْ اَلْعِبَادِ بَرْنِیَّةٌ هِيَ اَحَبُّ اِلَى اللهِ
 مِنْهَا اَنْ تَهْدِنِي اَلْاِيْمَا وَجَعَلَكَ لَا تَسْأَلُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا وَ لَا تَسْأَلُ الدُّنْيَا

مِنْكَ شَيْئًا وَوَهَبَ لَكَ جَبَّ السَّائِكِينَ قَرْضًا بِكَ إِمَامًا وَضَيْتَ
بِهِمْ أَتْبَاعًا وَرَوَّيْتَ خُطْبَ جَبِّ نَاسٍ هِيَ لِحْجَةُ إِلَهٍ مِنْهَا زُحْلُكَ فِي الدُّنْيَا
وَبَعْضُهَا إِلَيْكَ وَجَبَّ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءُ فَوْضَيْتَ بِهِمْ أَتْبَاعًا وَرَضَا بِكَ
إِمَامًا الْحَدِيثُ بَعْضُ يَدِهِ سَتِي كَمَا أَنَّ تَمَّ بَرِيَّتِي أَرَأَيْتَ كَرْدَهُ اسْت
كَمْ يَدُكَانِ خُودِ امْرِئِينَ نَكْرَدَهُ اسْتِ بَرِيَّتِي كَمْ نَزْدِيكَ وَيِ اَزْ اَنْ نَبِيَّت
دُوسْتِ دَر دُنْيَا بَا شُدْ صَفَقَ زُهْدِ تَوَدَّادِ وَدُشْمَنِي دِيَادِ رَدْلِ تَقِ
اَنْدَاخْتِ وَدُشْمَنِي فُقَرَا وَمَسَاكِينِ تَوَجَّشِيدِ بِنِ اِيْشَانِ رَاضِي شُلُفِ
بَا كَمْ تَوَامَمَ وَبِشَوَّيْ اِيْشَانِ بَا شِي وَتَوَاضَعِي شُدْ كَمْ اِيْشَانِ اِتْبَاعِ كَمْ
رَوَّانِ تَوَابَشُدْ وَدَر مَنَاقِبِ خُطْبِ اَنَا بُو مَطَرِ مَرُوبِ سَتِ كَمْ كَفْتَانِ
بِسْمِ كُوفِ بَرُونِ مِي آمَدَمِ اَزْ عَقَبِ اَزْ اِيْ شَبْدَمِ كَمْ مِي كَفْتَانِ اِيْ جَوَانِ
دَا مَنِ كُشَانِ اَلْاَرْدِ اَمِنْ اَزْ اَرْبَابِ كُشِي اَتَقِي وَابَقِي بُودِ مَنِ جَوْنِ نَكَا كَرْدَمِ
مَرُودِي اَعْرَابِي يَزْدَوِي دِيدَمِ كَمْ اَزْ اَرْبَابِي دَر مِيَانِ وَرَوَّايِي بَرْدِ وَشَدَّ اَسْتِ
اَزْ اَنْ شَخْصِ بَر مِيدَمِ كَمْ اَبْنِ جِهْ كُشِي اسْتِ كَفْتَانِ كَمْ هَمَانَا كَمْ تَوَدَّ بَرِنِ بِلَدِ عَرَبِي
كَفْتَمِ بِلَا اَهْلِ بَصْرَهْ كَفْتَمِ بِنِ اَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلِي اسْتِ اَبُو مَطَرِ كُوِيْدِ دَر عَقَبِ

اوروان شدم تا بیا زار شتی فروشان رسید فرمود بفرشید
و سوکند بنخوردید که سوکند اگر چه سلطه را رواج میدهد ولیکن برکت
میگاهد بعد از آن بنجر مافروشان رسید خادمه را اگر بیان دیدی
را از سبب که بدید بر سید خادمه گفت از این تمار یکدم خرما خوریدم
من خرما را پسندیدند و این مردان متاع خود امتناع مینمایند از خنجر
به تمار گفت که بر خود ایشان و درهم خادمه بدید که خدمتکار ایشان را
تماری و فار دست بینه مرتضی زد و از در دکانش دور کرد مرتضی
همچ گفت ابو مطر کوید که من به تمار گفتم که این کس را می شناسی گفت
گفتم ای امیر المؤمنین علی است تمار خرما را درم خادمه داد و خرما در
دکان نهاد و بر مرتضی گفت التماس دارم که از من خشنود باشی فرمود ما
رضای عنک اذا وفیتم حقوقهم چه بگو راضی و خشنودم از تو هرگاه
که توفیق حقوقی مردمان کنی و روی با اصحاب تمر کرد و گفت یا افعاب
التمر اطعموا المساکین یزید کجک بعد از آن یحیی التمر رسید و مسلمانان
همراه فرمود ایتباع فی سوقها طافی باید که مافی مرده در بازار مافروخته

خود چه طاقی بر سر آب اعتماد را گویند و ماهی چون ببرد بر سر آب استند
بعد از آن جوقی نکا پس رسید و یکریاس فروشی گفت ای شیخ ^{مهم}
یکریاس چه درم بمن بفروشی آن شخص کران جانی نمود خضر مرتضی
با وی معامله فرمود و پسری دیگر شد و شعر یکریاس بر سرید چون ^{بف}
نمن شنیدند از آنکس هم بخريد تا بجوانی حدیث صغیر السی رسید به درم
فصلی یتباع کرد و پوشید و در چین پوشیدن گفت الحمد لله الذي ^{فعل}
من انی باش ما اتجمل به فی الناس و اذاری به عودتی یعنی ستادین ^{شد}
سرا و راست از خدائی را که روزی من گردانید از جامه نو پوشیدن که
بسیب آن در میان مردم تحمل میکنم و عود خدایان می پوشم مسلمانان
گفتند یا ابا الحسن این دعا را از خود میفرمائی یا از رسول الله شنید
مرتضی فرمود این دعا را خضر رسول الله عند الکسوف میخواند ابو مطر
گوید چون بد آن جوان بیا را آمد مردمان بر سبیل بشان با وی گفتند
چرا تو امروز قمی بر تنی فروخته است چه درم بدر یا جبر غیا بگرد
که چرا دو درم خندی و یکدکم گرفته و بسجده کوفه آمد و گفت یا امیر

المؤمن خذ هذا الدرهم آخضه فرمود حکایت این درم چگونه است
گفت که بهاء قبض نمود و در هر دم بود فرمود که فرزند تو برضا و رغبت
خود فروخت و من برضا و رغبت خود خریدم اما آن درم را قبول نکرد
و در ایام خلافت خود پیراهنی به درم و نیم خرید و در بازار رفت
آستین پیراهن از سرانگشتان وی دازتن بود سر آستین را بدیدن ^{شد}
دیگر و ثوب ظریف اتباع کرد و قبر را در آن تجر فرمود پس قبر کی ^{شد}
و آخضه یکی ملبوس خضر ازین قبیل بود و هر چه حکایت ماکول آخضه
است خود اظهار من الشی است ای ولی مؤمن اگر اهل تقصیر از مراضا
نظر درین اخلاق و اوصاف کند افضلیت مرتضی را من جنب ^{فقط}
مسلم دارند و لکنها الا هواء غمت فاعنت در جهاد
مرتضی و نصره مصطفی علیهما الصلوة والسلام در مسند ابی الجراح
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لقا اُسری بی
الی السماء رایت علی ساق العرش الامین انا و حدی لا آله غیري عز
جنته قد بی بیدی محمد صنعونی ایدنه یعنی چون شب معراج مرا

بر آسمان بردند دیدم که بر ساق عرش از دست راست نوشته بود
که من بکلام و نیت خدائی بجز من نشانده ام در خان جنت را
بید قدر خود محمد بگزیده منست و بر حسب علی و بیاری و معاوی
او مؤید و نیز و منکر کرده ام و بر وائی دیگر در وسیله انا ابو الحرام
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیلۃ اشری بی الی السماء
الکائبة نظرت الی ساق العرش لایین قرأت کما با فہمتہ محمد ص
الله ایدتہ بعلی و حضرت یعنی در شبی که مرا بر آسمان هفتم برد نظر
کردم جاق دست راست عرش و کتابی دیدم و آنرا فهمیدم که نوشته
بود محمد رسول الله مؤید و نیز و منکر کردم و حضرت دادم و بر حسب علی و
معاونت وی و شاید که ضمیر در نصرت عاید باشد بعلی و در خطبه
از ابو هریرہ مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که مکتوب
علی ساق العرش لا اله الا الله و حسن لا شریک له محمد عبدي و رسول
ایدتہ بعلی ابن ابی طالب ای و طموس چون بر ساق عرش نوشته است
که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است بر اختصاص وی از میان سایر خلق

بمصر

بمصر حضرت مصطفی بنقر این کتاب و ملاک میکند بر آنکه حضرت مرتضی افضل خلق
باشد چرا که حضرت رسول الله بنزد مؤلف و مخالف فضل طاعات و عبادت
و در مسند و مناقب خطیب هم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
با طایفه قریش گفت لئن لم یأمرن قریشا و یبعثن علیکم رجلا منکم
الله فلیہ للایمان یضرب رفایکم علی الدین قبل یا رسول الله این بگوید
لا قبل فعمرو قال لا و لکن خاضف الغل فی الخیر سبب این حدیث جان
بود که حضرت رساله صحابه را بفتح مکه بنام دار جنان که در تفسیر آن فخرنا
مذکور است و روانه شد تا بعد بقیه که جاهیت قریب مکه فرود آمد
سہیل بن عمرو و باجمعی از قریش هجوم کردند بر آنحضرت و غلب نمودند هر که در
دو سه روز از ابناء و اخوان و اقارب و خویشان فرصت یافته بحضرت رساله
کریحه بود مطالبت کردند آنحضرت در غضب شد بجهنمی که روی مبارک ایشان
سرخ گشت و جماعه قریش را بر نصی علی علیه السلام تهدید و تحذیف نمود
فرمود لئن لم یأمرن قریشا یعنی باید که البته ازین افعال و اقوال انجنا
نمائند ای کون قریش و اگر نه البته بفرستد الله تم بر شما مردی را هم از

شما که استخوان و تجربه کرده باشید دل و راجحه محبت با من تا بنزدکی دقایق خمار
برجایت و حضرت دین صحابه گفتند یا رسول الله این مرد ایوب گریه می کرد و فرمود که
بر عمر باشد فرمود که نه و لیکن آن مرد خاصه لغفل است یعنی دوزخ و غفلت چون
غفلت حضرت مصطفی که بار خدی همیشه رضی آنرا دخی از آن دهکند بخاصه لغفل
ملقب شدند و همین حدیث در صحیح آمده است باین عبارت که یا عمر
و فی لیلتهم اولى بعش الله علیه من يضرب رقابكم على الدين قد اتبع الله
قلبه على ايمان قالوا من هو يا رسول الله قال عمر بن الخطاب هو يا رسول الله قال
خاصه لغفل میفرمایند که و فی لیلتهم ازین گفتار و کردار باز کردید یا عمر
بفرموده الله تعالی شما که که بنزد کردی خمار بر حجاب و نصرت دین که تحقیق
تجربه کرده باشید و دل و راجحه محبت با من صحابه گفتند کبیر ای رسول
الله و عمر گفت کبیر ای رسول الله و عمر گفت که او خاصه لغفل است
اخطب خمار زهر در منافق از مطلب بن عبد الله روایت کند که رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود با کسی که نزد وی از بنی ثقیف
آمده بودند که لتسلمن اولى بعش الله رجلا منی اوقال مثل نفسي فليضربن

اعتنا

اعتنا فكم و ليس بين ذرا بكم و ليأخذن اموالكم فقال عمر بن الخطاب
قوله ما نيت الامان لما نيت من جعلك انصب صدري كرجاء
ان يقول هو هذا قال قال لثقت الي علي بن ابي طالب فاخذ بيد فقال
هو هذا هو هذا يعني میفرماید که باید که مسلمان شود بای کوه ثقیف
یا خود البته بفرستد الله تعالی مردی را که از اهل بیت من یا خود گفت مردی
را که مثل و مانند من باشد جبر البته کرده ای شما را بنده و ذرات
زن و بچه شما را البته و برده و کذا و امثال شما را البته چنانکه مطلب
عبد الله گوید که چون عمر این حدیث را یاد کردی با صحابه گفتی و الله تعالی
و آرد وی مائة و حکومت نکردم مگر در آن روز در این دام و برای
حضرت رساله سینه خود را پیش میداشتم بامید آنکه گوید اینست پس آن
حضرت جبر علی بن ابي طالب الفات فرمودند انکس و دست را گرفت
فرمود انکس اینست انکس اینست و در مسند آمده است که رسول الله صلی الله
تعلیه فرموده است در حق بخوان عرب لیلتهم اولى بعش الله رجلا منی اوقال
فیهم امری فقاتل المقاتلة و فی لیلتهم فقال ابو ذر فارأی فی لیلتهم

بِرَدِّكَ عُمَرُ بْنُ حَرْبٍ مِنْ خَلْفِي قَالَ مَنْ تَرَاهُ يَعْنِي قُلْتُ مَا يَعْنِيكَ لَكِنِّي
 بِعَنِي خَاصِفُ الْعُلَى بِفَرْمَايِدَ كَهَا اَنَا فَعَالٍ وَقَالَ قَبْحُ خُودِ بَارَكَ دِيدِ
 يَا خُودِ بَسُو اِيْثَانِ مَرْدِي رَابِعُهُمْ كَهَا اِيْثَانِ اَمْرُ وِفْرَمَانِ مَرَا
 بِجَايِ آوَرْدِ بَكْدِ مَرْدَمَانِ كَارِ زَارِ كَسَدِ رَا وَا سِرِ وِ بَرْدِ كَنِ وَ زَنِ وَ
 رَا اَنَا بُو زَرِ غَفَارِي كَوِيْدِ كَهَا بُوْنِ خُصْرُ رَسَالَتِ اِيْنِ سَخِي فَرْمُوْدِ بَسَايِدِ
 وَ بَشَلَكْتِ بِنَا وِرْدِ مَرِ الْاَلَكْفِ دَرِ سَتِ عَمْرُ كَهَا كَاهِ دَرِ مِيَانِ بِيْدِ مَنِ زِدَانِ
 قَفَايِ مَنِ وَ كَفْتِ كَرَا كَانِ مُبْرِي كَهَا بَرَايِنِ سَخِي مُرَادِ وَ مَقْصُوْدِ بَا شَدِ
 كَفْتِهْ كَهَا تَوْنِيْسِي مُرَادِ وَ مَقْصُوْدِ كُلِّ خَاصِفِ فَعَالِ وَ سَتِ مَقْصُوْدِ و
 مُرَادِ وَ بَعُوِي دَرِ شَرْحِ سُنْدِ اَنَا بُو سَعِيْدِ خُودِي رَوَايَتِ كَنْدِ كَهَا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرْمُوْدِ اَنْ يَكُوْمَ مِنْ تَقَاتِلِ عَلَي تَاوِيْلِ الْقُرْآنِ
 كَمَا قَاتَلْتُ عَلَي تَتْرِيْلِهِ فَقَالَ اَبُو بَكْرٍ اَنَا هُوَ يَا رَسُوْلَا اللهِ قَالَا قَالَ
 عُمَرُ اَنَا هُوَ يَا رَسُوْلَا اللهِ قَالَا وَ لَكِنِّي خَاصِفُ الْعُلَى وَ كَانِ عَلَي قَدِ
 اخَذَ نَعْلَ رَسُوْلَا اللهِ وَ هُوَ يَخْصِفُهَا بِعَنِي بَرِ سَتِي كَهَا اِنْ جَلَّ شَاكِسِي هِتِ
 كَهَا بَرَا دِيْلِ وَ مَعْنِي فَرَا نِ خَالِ وَ جَادِ نَابِيْدِ هِيْجَا نَكَهَا مَنِ بَرِ تَتْرِيْلِ الْقُرْآنِ قَاتَا

وَ جَاهِدُ كَرْدِ مَرَا بُو بَكْرِ كَفْتِ مَنِمِ اَنْكَسِ يَا رَسُوْلَا اللهِ اَنْ خُصْرُ فَرْمُوْدِ بَعْدِ
 اَنَا نِ عَمْرُ كَفْتِ مَنِمِ يَا رَسُوْلَا اللهِ اَنْ خُصْرُ فَرْمُوْدِ وَا لَكِنِ اَنْكَسِ خَاصِفُ الْعُلَى
 اَسْتِ وَ مَرِ نَفْسِي دَرَا نِ حَالَتِ فَعِلْنِ رَسُوْلَا اللهِ سَتِدِ بُوْدِ وِ بَرِ خُصْرِ اَنْ
 مَشْغُوْلِ بُوْدِ وَ دَرِ مَنَاقِبِ خُطْبَايِ نِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ مَنِي مَرِ وِ سَتِ كَهَا كَفْتِ خُطْبَتِهِمْ
 عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَوْ سَرَفْنَا كَهَا عَمَّا تَعْرِفُوْنَ اِلَيْنَا تَنْكُرُوْنَ مَا كُنْتُمْ
 صَاحِبِيْنَ قَالُوا فَكُنُوْا قَالِ ذَلِكِ ثَلَاثًا قَامَ عَلَيَّ فَقَالَ اِذَا كُنَّا فَبَشَلَكْتِ
 كَانِ تَبْتُ قَبْلَكَ وَا يَنْ لَمْ قَالَا اِذَا نَضْرِبُ الَّذِي فِيْهِ عَيْنَا لَمْ فَقَالَ الْحَدِ
 اللهُ الَّذِي يَجْعَلُ فِيْ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ مَنَ اِذَا اَعُوْجِبْنَا اَقَامَ اَوْ اَذْنِي بِعَنِي عَمْرُ خُطْبَا
 خُطْبَةُ هَوَالِدِ وَ دَرِ اَتْنَايِ خُطْبَةِ كَفْتِ اَكْرَ شَمَارَا مِيْكَرَا اِيْدِمِ اَنَا اِيْجَهْ فِيْ شَيْئَا
 كَهَا اَنَا مَكْرَا بِاَشْدِجِهْ مِيْكَرِدِي رَا وِي كَوِيْدِ هُوَ حَاضِرَانِ كَشْتِدِ وَ عَمْرُ اِيْجَهْ
 بَارَكْتِ بِنِ مَرِ نَفْسِي بِنِ خَاسِتِ وَ كَفْتِ هَرَا كَهَا تَوْجِيْنِ مِيْكَرِي مَا اَنْ تَوْنِيْدِ
 وَ بَارَكْتِ مِيْجَسْتِيْدَا اَكْرَ تَوْنِيْدِ مِيْهُوْدِي تَرَا قَوْلِ مِيْكَرِدِي عَمْرُ كَفْتِ اَكْرَ مِيْكَرِي
 مَرِ نَفْسِي كَفْتِ هَرَا كَهَا تَوْنِيْدِ مِيْكَرِي مِيْزِدِمِ اِيْجَهْ دَرَا وِسْتِ هَرِ دُوْشِيْمِ
 پَرِ عَمْرُ كَفْتِ شَايِشِ اَنْ خَلَايِرَا كَهَا دَرِ بِنِ اَمْنَا اِيْجَهْ كِيْ يَدِ يَكْرَدِ اَمْنَا كَهَا

اعوجاج و کژی نماید کژی ما را راست کند در ثبوت قضیه
مرفعی بیل قراض محبت و وجوب مولایه و موده ایشان بر جمیع مخلوقات در
مناف خلیف و فردوس از اخبار بن عبد الله انصاری مرویت که گوید
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود جانی چیرش از من عند الله عز وجل بود
آمین خضره مکتوب فیها بیاضیاتی قرضت عبده علی بن ابی طالب علیه السلام
فلغهم ذلك عنی یعنی چیرش از خضره حق به یک برآمد مورد سبب نجات و
در آن بر یک سفیدی نوشته بود که بدرستی که محبت علی بن ابی طالب را بر
جمیع مخلوقات خود فرض و واجب گردانیده و محمد باید که آن سخن را از
من یا ایشان رسائی و روایت فردوس اینچنین است جانی چیرش از من عند
الله عز وجل مکتوب فیها بیاضیاتی قرضت عبده علی بن ابی طالب علیه السلام
خلق فلغهم ذلك و حافظ ابو نعیم در حیل الاولیاء از ابو هریره روایت
کند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لست اسیری فی لیله المیراج
فاجتمع علیّ الامیین فی السماء فادعی الله معی الی سلفه یا محمد یا ابا نعیم قال
بعینا علی سماءه ان لا اله الا الله و علی الاقرین بک و الایة یعنی این

ابی طالب یعنی چون مرا با آسمان بردند در شب معراج انبیا بر من جمع شدند
پس حضرت حق صبی من وحی کرد که ای محمد از انبیا پس من که بحر کار فرستاده
شده اید گفته که فرستاده شد ابر بر اظهار کلمه توحید و برافرازدن نبوت حق
و ولایت و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و در منافق اخطب خواندم
از جابر بن عبد الله مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن فاحسنته فخرصن علیهن
بنوتی و ولایت علی بن ابی طالب قبلناهما ثم خلق الملق و فخرنا الینا
امر الدین فالجهد من سعور و الشقی من شقی بنا نحن المخلوق بجلاله و الخیر من
الخیر امیر یعنی بد رسی که حق به چون آسمانها و زمینها آفرید ایشان را خواند
و اجابت حق کردند و لیتیک گفتند پس حق به نبوت مرا و ولایت علی بن
ابی طالب بر ایشان عرض کرد و آسمان و زمین آن نبوت و ولایت را
قبول کردند بعد از آن حق به مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعت را با
خاندان پیوست پس بیکجنا انکلی است که حبیب دوستی ما بیکجنا شد و بدیجتیک
حبیب دشمنی ما بدیجتیک شد ما یم حلال کنه حلال خدای و حرام کنه حرام

خداي اي ولي سؤمن مفهوم و منطوق اين دوسه حديث مقدم بر اهل امام
فوت و لازم که مرتضى را بعد رسول الله افضل خلق الله دانند تا در جمل و صلوات
و عباي غفلت نمانند چرا که محبت و ولايت ابا الحسن بر عباي واجب و مقرر
باشد و محبت عباي بر دي نه فرض و نه واجب بود بلي غايت ما في الباب محبت
و مندوب نايد پس وي اهل و افضل بوده باشد و در آثار آمده است از علماء
فارسى که گفت بايعنا رسول الله على الصلح للمسلمين و الامتثال بعلين ابي ابي
طالب و الامواله که يعنى که ما رسول الله بخت کرديم بر يكى اهي مسلمانان و اقدار
مرتضى و موالاه و بخت آن امام اوليا و در مناقب فخر خوارزم و فردوس
الاخبار از ابن عباس مرويست که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود
لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله عز وجل النار يعلى
مردمان محبت مرتضى جمع شدند خداي تو آتش دوزخ نيا فريدى و در نزله
التايرين از عمر بن الخطاب مرويست که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود حب
علي بن ابي طالب من النار يعنى محبت علي بن ابي و از اديت از آتش دوزخ و در
فردوس الاخبار از جابر بن جنداب مرويست که رسول الله صلى الله عليه وآله

فرمود عتوان صحفه المودع من حب علي بن ابي طالب و در مناقب خوارزمي
از ابن مالك و در فردوس الاخبار از معاذ بن حنبل مرويست که رسول الله
صلى الله عليه وآله فرمود حب علي بن ابي طالب حسنة لا يقصر معها
سيئة و نفقه شه لا ينفع معها حسنة يعنى محبت مرتضى حسنه و تركيبي
عظيم است که با وجود آن هيچ شه و بدى زبان ندارد و بعضى و شني
او شه و بدى عظيم است که با وجود آن هيچ حسنه و نكويي سؤ ندارد
و در فردوس و وسيله و نزل التايرين از ابن عباس مرويست که رسول
الله صلى الله عليه وآله فرمود حب علي بن ابي طالب با كل الذنوب
تا كل النار الحطب يعنى دوستى مرتضى گناه را بخورد هم جناحه آتش
هضم را بخورد و در وسيله و نزل نام زوجه رسول الله صلى الله
عليه وآله مرويست که رسول الله ص فرمود علي و شيعة هم القارون
يوم القيمة و روايت وسيله جنراست ان عليا يعنى بدى است که
علي و شيعة وي روز قيامت ايتانند که تاين و رسكاري و در وسيله
از ابن عباس مرويست که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود

افضی اشقی لکتاب الله فمن احتجني فليحبه فان العبد لا يتألى ولا ياتي
 الا بحب علي يعني علي بن ابي طالب منست در حکم کردن کتاب خدای تو پس
 هر که مرادوست دارد باید که و برادوست دارد بنا بر آنکه بدوستی کند
 سعادتند غیر مد بسعاده با خود گفت که نمی آید روز قیامت الهی بحب علی
 ای و بی مؤمن هر که از سرانصافی در این پنج شش حب ساین نامل نماید
 افضلیت مرتضی معلوم فرماید چه بفحای این احادیث معلوم میشود که
 باید که از شیعه و مرالیان و مجتاهد مرتضی باشند تا روز قیامت سعادتند
 و رسک را آیند بدلیل صبر فصل که هم الفایز و ن و لام تعریف که فان
 البقات و در وسیله انا بنو الطقیل مرویت که رسول الله صلی الله علیه
 و آله ما ینصح کرار و جنت بحراب داده بمرده مان نظر کرد و فرمود که تا
 لا اری علی بن ابی طالب ثم قال ما فی السماء و ما فی الارض مؤمن
 الا و یحب علیا حبه فرض و بغضه کفر یعنی جنت مرا که علی در خانیتم
 بعد از آن فرمود که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که علی را دوستی
 دارد و بحب علی فرض است و دشمنی وی کفر است ای ولی مؤمن قریه کلام

ذوق اقتضای مقام دلالت میکند بر آنکه حضرت مصطفی از بعضی صحابه
 بغض مرتضی کرده و جنت نبویه و ردع انکس این سخن فرموده است و الله
 اعلم و در فردوس ان غمار یا سر مرویت که رسول الله علیه و آله
 سلم فرمود اوصی من آمن بی و صدقنی بولایت علی بن ابی طالب
 فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله یعنی من
 میکنم انکس را که بن کر وید و صدیق من کرد که بولایت مرتضی تسلیم
 پس هر کس که بوی تولای کرد تحقیق که بن تولای کرده باشد و هر که بن
 کرد بن تحقیق که بحضرت حق تولای کرده باشد و در فردوس از ابی ذر غفاری
 مرویت که بغیر صلی الله علیه و آله فرموده علی ابی طالب و هدی فی
 صبیح لایستی ما ارسلت به من بعدی جنة ایمان و بغضه نفاق و الظل
 الیه راقه و مؤذنه عبادة یعنی علی در علم من و سیرت من و کوی ملت و
 کننده است بعد از من برای امت من آنچه بان فرستاده شد ام محبت او
 ایمان است و دشمنی با وی منافق و نظر سویی وی رافق و محبت وی
 عبادة است و در فردوس از ابی عباس مرویت که گفت حضرت مصطفی مرتضی

صلی الله

و محبة

نظر کرد و فرمود انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة فمن اجنک فقد
احتی و جیبی حبیب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و بغضی بغض الله
فالرئیل لمن ابغضک بعدی یعنی تو مهری در دنیا و آخره هر که ترا دوست
داشت پس تحقیق که مراد دوست داشته است و دشمن داشته من دشمنی خدا
پس وای بر آنکس که ترا بعد از من دشمن داشت و در حقیقه اولیا از امام حسن
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود از عوالی سید العرب یعنی
علیائش قالت فایسته انت سید العرب فقال لا ناسید و لکدام و علی سید
العرب فلما جاءه ارسیل الیه انصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار
اسم ادکم علی ما ان تمیکتم به لئن تملکوا بهن ابدًا قالوا ای یارسول
الله قال هذا علی فاجزئ محیی و اکرم بکرامتی فان جبریل علیه السلام
أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عز وجل یعنی از برای من سید عرب را که
طلب بخواند پس عایشه گفت یا رسول الله تو سید عربیستی آن حضرت
فرمود من سید و لکدام و علی سید عربیت و چون مرتضی آمد رسول صلی الله
علیه و آله بطلب انصار فرستاده انصار آمدند آنحضرت با ایشان فرمود آ

کرده انصار شمارا دلائل نکم بر کسی که اگر بوی تمسک نماید هر کس
بعد از من کمره نشوید گفتند بی ای رسول الله دلائل کن ما را و تو
که این کی علت پس ویرایب دوستی من دوست دارد و حبیب
گرامت من اگر ابروی کند بدوستی که جبرئیل علیه السلام بمن فرما
آورد از خطای عز وجل که بگوهر جفا انچه کفتم و در باب یازدهم خوا
آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه ز و جتک سید
فی الدنیا و الآخرة لمن الصالحین ای و بی مؤمن چون حضرت مصطفی
مرتضی را سید گفته است چنانکه درین روایات متقدمه گذشت پس
انها که ویرا سید میدادند مصطفی را هم تکذیب کرده باشند و هم سید
نداشند باشند اما تکذیب ازین جهت است که آنحضرت میفرماید که مرتضی
است و آن کور دلان میگویند که سید نیست و اما آنکه مصطفی را سید
میدادند بنا بر آنست که ما آنحضرت را جهت آفتید میگوئیم که خود را
خود فرموده است که انا سید و لکدام آدم و فاطمه زهرا و امام حسن
امام حسین را ازین جهت جبرائیل میخواند که در بیان ایشان فرموده است

که سید خاندان العالمین و سیدان اهل الجنة و همچنین مرتضی را
آنحضرت سید میلانیم و چون جامع میان سیادت این جماعت میفرمود
رسالة است بر نفی سیادت مرتضی مستلزم نفی سیادت مصطفی میشود
چرا که در هر دو سیادة یکی آنحضرت ثابت است و هرگاه که سیادة یکی را نفی
کردند همانا که سیادت آن ذکر را نفی کرده باشند و در فردوس را بن عباس
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیلة عرجی بی الشک
رایت علی باب الجنة ملقوا لای الله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله
الحسن والحسین صلی الله علیه و آله الله علی باغضهم لعنة الله
و در مناقب خطیب مسند زیدی آمده است که این رسول الله تعالی
بی سزیت فراتر از افعایندیه یقول اللهم لا تمشی حتی ترینی وجه
علی یعنی بدستی که رسول الله مرتضی را در کردی لشکر و نشان ام عطیه
که راوی این حدیث است گفت که حضرت مصطفی را در آن حالت دیدم که هر
دست برداشته بود یکفشی با خطای مرا میزد تا آنکه که بنمای نمود
علی را و در مناقب خطیب حسن بصری از عبد الله بن عباس روایت کند که

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذاکا کن یوما القیمة یقعک
علی ان ابی طالب علی الفردوس و هو جیل قد علا علی الجنة و فوقه
عرش رب العالمین و من علیه یقعک اهل الجنة و یترقی فی الجنة
و هو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لاجل
أخذ الصراط الا وسعة بناة لا یولایت و ولایت اهل بیت یسری علی
الجنة و قد دخل الجنة ویدخل مبغضیه النار یعنی هرگاه که روز قیامت
باشد مرتضی نشیند بر فردوس که آن کو هیت بلند شده بر جنت و بالای درو
عرش برورد کار است و از ذنب آن آب امارت برود و در جنت مشرف
میشود و مرتضی بر کسی از خود نشسته باشد و در پیش وی آب جنت که آنرا
تیمم گویند بین و هیچ کس بر صراط نکند و در مکه که همراه او برای بولایت مرتضی
و ولایت اهل بیت او باشد علیهم السلام بر اهل جنت مشرف و مطلع بود
بن جنان خود را بجهنم و دشمنان خود را بجهنم که را ندای ولی مؤمن
در فضیله و جامعیت این حدیث تفکر فرماید و افضلیت مرتضی را با اهل بیت
نمای از آن جمله لفظ أخذ در اینجا را حدیث کرده است و در میان عموم دلیل

بود بر آنکه هیچ صحابه بی ولایت بر تراب بر سر او نماندند هیچ باب و دردی
 و سنده هم آمده است که اخذ البقیة بعد الحقیق و الحسین و قال من احبني
 واجبت له دين واجبت اباها و اباها و امها كان معي في درجتي يوم القيمة و در
 روایت مسند حین است که ان رسول الله اخذ بيد حسن و حسين و قال من
 احبني واجبت له دين و اباها الحديث یعنی مصطفی دست امام حسن و امام حسین
 گرفت و فرمود که هر که مرا دوست داشت و این دو کس و مادر و پدر ایشان را
 دوست داشت همراه من باشد و در هر مرتبه و درجه من روز قیامت و در مناقب
 از حدیث ابن سعد روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله انخانه
 زینب بنت جحش بخاندان فرمود و هر دو حرم مصطفی بودند هنوز مصطفی
 نیک نشسته بود که مرتضی در خانه را آهسته زدانه سلمه کوید چون در گام
 مرتضی هر دو مصراع در را بخان گرفت که من پس پرده شده و چون صدای پایا
 من شنید بخانه در آمدم رسول الله فرمود که ای ام سلمه این مرد را می شناسی
 گفتم بلای علی این ای طالب است رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هو اخي
 بحیثه یحیی و حمزة من لحي و دمه من دمي و هو عیبه علی اسمعی و

استدلالی

و انهدی هو فانی لنا کین و القاسطن و المارقین من بعدی اسمعی و انهدی
 هو و الله یحیی سننی اسمعی و انهدی لو ان عبد الله الف عام من بعد
 الف عام بن الرکن و المقام فرقی الله ببعضه لعلی کینه الله علی بنی به
 فی نار جهنم و همین حدیث در وسيله آمده است که هذا اخي حمزة من لحي و دمه
 من دمي و هو عیبه علی و هو یحیی سننی یقانی لنا کین و القاسطن و
 المارقین من بعدی و اسمعی و انهدی یا ام سلمه لو ان رجلا عبد الله الف
 عام لفرقت عیبه و هو یغض غیبا و عثرته کینه الله فی النار علی امراة
 یعنی مرتضی علی برادر منست خوی و خلق وی خوی و خلق منست و کوشش
 خون وی کوشش و خون منست و او محل علم من است بشنو و کاه باشد که
 وی بعد از من کشته بقت شکنان و ظالمان و از دین هر و ن شد کانیست
 بشنو و کاه باشد که وی زنده کند بقت منست بشنو و کاه باشد که
 فرض کنید که بنده بندگان خدا کند هزار سال از پس هزار سال بیان رکن و
 مقام ابرهیم که در کعبه است و بعد از آن بر دشمنی علی میرد خدای تعالی
 او را بر بینی و روی در آتش جهنم سرنگون اندازد و ایر مرد و ید در نهان

خود را با بر سر سجده کرد و باری داد که گفت بگردن خود زیاده رسول الله
کردم آنحضرت فرمود که ای بر سر سجده کنتم بیک یا رسول الله فرمود این الله
همرد آنحضرت فرمود که ای بر سر سجده کنتم بیک یا رسول الله فرمود این الله
کلی و مجتهد وی یعنی بدین معنی که خدا را ستودنی است زیرا عرض کرد و شایسته
می باشد با اهل جنت جنازه آقا بر رو شایسته باشد با اهل دنیا زنده بمان
مگر علی و عثمان و در وسیله از عمر بن الخطاب مرویست که گفت یا رسول الله
نشنیده بودم که فرمود یا عمر و آنحضرت ان اریک عمود الجنة یعنی ایست
میداری که بر بنیام ستون جنت را کتم بی بعد از آن منتهی در آنکه را آمد آنحضرت
فرمود هذا و اهل بیت عمود الجنة یعنی ای منظر و خاندان وی ستون جنت
اند و این معانی را یکی در سابق خود را با بر سر سجده کرد و باری داد که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد و بعد از آن فرمود ائتروا بکتابی
جبرئیل علیه السلام قبط جبرئیل فقال یا محمد ان الله عرس فی سلسله
الجنة ثلثه من یاقوت حمراء و ثلثه من زبرجد و خضر و ثلثه
من لؤلؤ و رطب ضرب جعل علیها طاقات جعل بین الطاقات

غرفه

غرفه و جعل فی کل غرفة شجرة جعل حاملها الخواص العین و اجری علیه
عین السلام ثم امسک فرب رجل من القوم فقال یا رسول
الله لمن ذلک القصب فقال من احب ان یتمسک بذلک القصب
فلینتمسک بحبت علی ابن ابی طالب سبغها بد آیا میداند که جبرئیل چه کار
آمد باز خود فرمود که جبرئیل فرود آمد و گفت که ای محمد بدین معنی که خدا
تو بیک شاخ درختی در جنت نشاند است که ثلث آن از یاقوت سرخ است
و ثلث آن از زبرجد سبز و ثلث دیگر از لؤلؤ سفید است و بر بالای آن طاقها
زد و میان طاقها غنچه ها ساخت و در غنچه درختی افشاد و در میان
بان و میوه آن درخت گردانید و آب جنة سلابان شاخ روان کرد
بعد از این سخن فرمود حضرت رسالت خاموش گشت پس یک مردی از قومی
که حاضر بودند از جای برخاست و گفت ای رسول خدا بی حاجت نشاخ در
گیت آنحضرت فرمود هر که دوست دارد که بآن شاخ تمسک نماید باید
که بحبت علی بن ابی طالب تمسک نماید و در وسیله از خدیجه مرویست
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من احب ان یحیی خولی و یحیی

موتی و بتمتک بالقضیب الباقوت الذی خلقه الله عز وجل فلیتمسک
 او تمسک اودیت فلیسول علی بن ابی طالب بعدی یعنی هر که دوست دارد
 حیوة و موت وی چون حیوة و موت من باشد و تمسک نماید بآن شاخ
 یا قوت که خدای عز وجل آنرا آفریده است باید که بعد از من تمسک نماید
 یا خرد گفت که باید که من نکند بعلی بن ابی طالب و در فردوس مساجد و
 وسیله و مناقب خطیب و تزلزل سایرین از امیر المؤمنین مرویت که رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی لوان عبد الله عز وجل شایما
 قام فخرج فی قومه و کان له مثل أحد ذهباً نفقه فی سبیل الله و مؤدی
 عمره حتی یحج الف حجة علی قد میه ثم قتل بن الصفا و المروء مطلقاً ما نذر
 له یوالک یا علی جسم راحیة الجنة و لم یذکرها و روایات تزلزل حین است
 حتی یحج الف عام یعنی میفرماید اگر فرض کنیم که بنده بدی خدای عز
 وجل کند هزار سال و او را بقتل کند که احد زبانش و آنرا در راه خدا
 کند و عمر او در آن کرد و نماز پنج باره کند و بعد از آن بیان صفات و
 بظرافت شد و با وجود این همه اگر موالی و متابع و محبت تو نباشد ای علی

بوی جنت بنوید و بیخته نلذ به و در وسیله و مناقب خوارزمی از عایشه
 مرویت که گفت انما خسر رسول الله الموت قال ادعوا لی جیبی فلیدع
 که ای ای که بنظر الیه رسول الله و وضع را سه نفر قال ادعوا لی جیبی
 که عمر فلان نظر الیه و وضع را سه نفر قال ادعوا لی جیبی فلیدع و یکم ادعوا
 که علی بن ابی طالب قول الله لا یرید عجزه قالت فلان آه اخرج النبی
 الذی کان علیه لها دخله فیه فلم ینزل محضه حتی مات و اولاد
 خطیب خوارزمی چنین است که قال رسول الله و هو لی بنی انما خسر النبی
 ادعوا لی جیبی و آخر روایت چنین است فلم ینزل لی محضه حتی فیض و
 علیه یعنی چون وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نزد یکند فرمود که اد
 ای جیبی یعنی بخوانید آن برای من محبوب مرا عایشه گفت که ای ای که بنظر الیه
 بس رسول الله سر برداشت و بوی ای که نظر کرد و بان سر خود را بر این نهاد
 فرمود که ادعوا لی جیبی عایشه گفت عمر را خواندم و چون بوی
 نظر کرد سر بر این نهاد و فرمود که ادعوا لی جیبی من گفتم ای بر شما
 برای وی علی بن ابی طالب را خوانید و الله که عجز وی بخواند عایشه گوید

که چون مرتضی را دیدان برهنه را که پوشیده بود بپوشید و مرتضی را که کتبی
چنانکه هر دو سر از یک کپان برهنه آوردند و همیشه مرتضی را در آن می‌پوشید
تا به آن بپارفت و همچنان دست و پا در کمر مرتضی بود ای قلی مؤمن این حدیث
را بین و حدیث دیگر که در مصابیح و غیره هم از عایشه مرویست که از او پرسیدند
و گفتند ای ام المؤمنین مردمان میگویند که حضرت مصطفی مرتضی را وقتی وفات فرمود
خود کرده است عایشه گفت که مصطفی که در دردمن و در خانه من و میان شجره
نخمس وفات کرده است و بدرستی که وفات کرد در حالتی که با عورت من
بود و معلوم نکردم که وفات کرده است پس بی وصیت بعلی کرده و ویرا وصی
و قائم مقام خود داشت و در روایت که عایشه روایت ثابته را قریب و
حضرت رحمانه و طوبی پس بدرا و بخلاف گفته باشند و روایتی را بعد از آن
حمل گفته باشند چون قریب و کرم مرتضی علی را بعد از نظر دیدن چنانچه در
تواریخ مذکور است که مرتضی عایشه را بخیر کرد میان بودن در بصره و رفتن
بدین و چون مدینه را اختیار کرد مرتضی چهل دختر را لباس مردان پوشانید
همراه وی فرستاد عایشه با هر کس حکایت دشکایت میکرد که علی را همراهی

نامحرم روانه فرمود و چون بدین رسیدند آن دختران خود را اظهار
و تعریف کردند عایشه از گفته و کرد و چنان شد و شرمند می‌تو
و احادیثی که از پیغمبر در حق حیدر شنیده بود یادیدم روایت میکرد و
ز مخبری در کتاب ربع الزیارات از جمیع بن عمر روایت کند که گفت
بخانه عایشه در آمدم و از وی سوال کردم که من کار را چیست انک
الی رسول الله فقالت فاطمة قلت انما اسئلك عن الرجال
قالت زوجهما و ما یمنعه عن ذلك فوالله ان كان لصرنا ما قواما
و لقد سالت نفس رسول الله فی بن فردها الی فیه قلت فما حاک
علی ما کان فارسلت خادما علی وجهها و بکت فقالت امر ففعل علی
یعنی پرسیدم که بسوی رسول الله دوستی مردمان که بود عایشه
گفت که فاطمه گفتم که من ترا از جهت مردان سوال کردم گفت که شوهر
فاطمه دوستی مردمان بود وجه منع میکند ویرا آنکه دوستی مردان
باشد و الله که هر بسته روزه دارد و شب بیدار بود و بدرستی که آن
از دهن رسول الله در چنین وفات در کف دست مرتضی جاری شد

و مرتضی آنرا باز خورد و جمیع بن عمر کرد که بعایشه گفت چون
چنین بوده است پس ترا جلد آن داشته با وی در یومرا محل حرب
کردی پس عایشه خارج شد و بر وی کشید و کتایتان قضا
بر من مقدر بود و حافظ این نعم در حلیه الاولیا از ابوبکر و ابا
کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله عمداً
عمداً فی علی فقلت یا رب بینه لی فقال لا سمع فقلت سمعت فقال
ان علیاً رایت الهدی و امام الاولیا و نور من اطاعتی و هو الکلمة
التي اكرمها المتقين من احبة اجنبي و من ابغضه ابغضی فبشر
بذلك فجاء علی فبشرتة فقال یا رسول الله انا عبد الله و فی قبضه
فان یعدنی فی ذنوبی و ان یم الذی یشرنی قال الله اولی فی قلت
اللهم اجعل قلبه واجعل یبعده الایمان فقال الله قد فعلت به
ذلك ثم انه رفع الی سجنه من الیلا و یسیر لخص به احد من
اصحابی فقلت یا رب اخی و صاحبی فقال ان هذا شیء قد سبق انه
مبکی و مبکی به میفرماید بدستی که خدای تم با من عهد و فرمودی

فرمود در حق مرتضی من کفتم یا رب انما از برای من پیمان کن خضر
حق گفت کوش کن کفتم که کوش کردم فرمود بدستی که علی را
علم هدایت و امام بشنای او لذا و تو را ایمان انکس که مطیع شد
داومت آن کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام هر که وی را
دشمن داشت من دشمن داشت پس ای محمد بیان کن علی را بشان ده حضرت
رسالة میفرماید که من رضی امد و بنا دشن دادم گفت یا رسول الله
من یزید خدایه و در قبضه قد زید وی اثر عذاب من میکند بر آن و
کاهان منست و اگر با تمام میرسانند ان عطارا که سرایان بنار داد
پس حق و نبضی در من از من او نیست میفرماید که چون نظر این
سخن گفت من در باره وی دعا کردم و کفتم ای بار خدای دل علی را جلا
ده و ایمان را بجا را و گردان پس خدای عز و جل گفت چنین کردم انان
بن رسانند که خضر حق زود باشد که در ایلائی مخصوص گرداند
که با آن بلا مخصوص کرده همگس را از بختی من پس کفتم یا رب علی را
مکن که برادر منست خضر حق گفت بدستی که این جرئت که سبق یافته

است در علم من که وی مُبْتَلی و مُبْتَلی به است یعنی هم ویرانگر و
استخوان کردن ختم است و هم حبیب وی بندگان خود را امتحان و تجربه
سازد است و در وسایل انا بود غفاری مرویت که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود یا اباذر علی اخی و صبری و عَصَدی و ان الله
لَا یُقْبِلُ فَرِیضَةً اِلَّا یَجِبُ عَلَیْهِ اَبی طَالِبٍ یَا اباذر لَمَّا اُسْرُی بِی اِلَی
السَّاءِ مَرَرْتُ بِمَلِكٍ جَالِسٍ عَلَی سُرُرٍ مِنْ نَوْبٍ وَبِی رَاْسُهُ تَاجٌ مِنْ نَوْبٍ
وَاحِدٍ رَحِلُهُ فِی الْمَشْرِقِ وَبِی الْمَغْرِبِ وَبِیْ یَدَیْهِ لَوْحٌ یَطْرِفُهُ وَالْذِّنَّاءُ
کَلَّمَ بَنَی عَمَّتِهِ وَالتَّحْقِیْنَ بَنَی رُکْبَتِهِ وَبَدَأَ بِکُلِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
یَا جَبْرِئِلُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا عَمْرَأَتُکَ فَقَدِمْتُ وَاسْلَمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ فَقَدِمْتُ
وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَیْکَ جَبْرِئِلُ مَلِکُ الْمَوْتِ فَقَالَ عَلَیْکَ السَّلَامُ
یَا اَتَّخَذْتُ مَا فَعَلَ ابْنُ عَمِّکَ عَلَی بَنِی اَبی طَالِبٍ فَقُلْتُ وَهَلْ تَعْرِفُ ابْنَ عَمِّی
قُلْتُ قَالَ وَکَیْفَ لَا اَعْرِفُ فَاَرَاکَ اللَّهُ وَکُنْتُ یَقْبِضُ اَرْوَاحَ الْاُمَّلَاقِ بَقِیَّةَ مَا خَلَقَ
رُوحَکَ وَرُوحَ عَلَی ابْنِ اَبی طَالِبٍ فَاَنَّ اللَّهَ تَبَّارَکَ وَتَعَالَى بِمَشِیَّتِهِ مَبْعُوثُ
اَبی بَرْدٍ مَرْتَضِی عَلَی بَرٍّ دَرْمَنْتِ وَدَامَادُوْیَازِوِی مِنْ وَبَدَهْ سَتِی کُو

خدای

خدای تو از بندگان هیچ فریضه قبول نمیکند مگر آنکه بدو سستی مرتضی
مفرون باشد ای بود چون شب معراج مرا یا اسحاق بر بند بر
گذشتم که بر تختی آن نور نشسته و بر سر او تاجی آن نور بود و یک پای
وی در مشرق و یکی در مغرب و در پیش وی لوجی بود که در آن نظر
و دنیا همه در پیش چشم وی بود و خلافت در میان دو زانو وی و دست
وی بمشرق و مغرب میرسد من گفتم ای جبرئیل این کیست گفت ای
عزرا بیل است پیش روی و بر روی سلام کن بفرمود پیش قدم وی
سلام کردم و گفتم السَّلَامُ عَلَیْکَ ای حبیب من ملک الموت عزرا بیل
گفت و علیک السَّلَامُ ای احمد بن عم تو که علی مرتضی است چه کردم
تو می شناسی عم زاده من که علیت گفت چگونه و برانداخت اسم بنابر آنکه حق
مرا یقیناً از روح جمیع خلایق موکل کرده است بغیر روح نور روح علی
این ای طالب که خدای تعالی روح شما را بمشیت و اراده خود قبض کند و
سابق از خطیب انا من مالک مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود خَلَقَ اللَّهُ مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلَی بْنِ اَبی طَالِبٍ سَبْعَیْنِ اَلْفَ مَلِکٍ

يستغفرون له ولجميعه إلى يوم القيمة يعني خدای عز وجل از نور روی
علی هفتاد هزار فرشته آفریده است که استغفار میکنند برای وی از
برای بختان وی تا روز قیامت و در کفایت الطالب هم از این ملائکه مراد
که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود مرثیة لیلته اشرفی بی الی السماء
فاذا انا بملك جالس علی منبر من نور والملائكة تحرق به فقلت یا جبرئیل
من هذا الملك قال ادن منه وسلم علیه قد نوبت منه وسمعت علیه فاذا
انا باخی وابن عمی علی ابن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء
الرابعة فقال لی یا محمد وایکن الملائكة سکت جبرئیل علی خلق الله
هذا الملك من نور علی فاما الملائكة من ورونه فی کل لیلته جمیع ذل
جمیع منجین الف مرقة ویکسبون الله ویقدسونه ویقصدون
نوابه لمجئ علی علیه السلام میفرماید در شب معراج می که ششم در طاق
سموات که ناکاه فرشته دهم بر منبر از نور خشنه و فرشته اگرد او
در آمد گفت ای جبرئیل این فرشته کیست گفت نزدیک وی شو و سلام
وی کن پس من نزدیک وی رفتم و سلام بردم و گفتم دیدم که وی بر او

عم زاده من علی ابن ابی طالب است گفت ای جبرئیل علی پس از من بآسمان
چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتها از در محبت علی شکایت
کردند خدای تعالی این فرشته از نور علی آفرید پس جمیع ملائکه در هر
شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت وی میکنند و تسبیح
و تقدیس خدای تعالی بجای می آورند و ثواب آنرا هدیه بختان علی
میکند و در مناقب خطیب از عبدالله عمر روایت که گفت از
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله پرسیدند که حضرت پروردگار
در شب معراج بکدام لقب با تو خطاب کرد رسول الله فرمود دعا
بلغة علی ای طالب فالله منی ان قلت یا رب فاطبتنی امر علی فقال یا
اناسی لیس کالاشیاء ولا أقاس بالناس ولا اوصف بالادب
خلقتک من نوری و خلقت علی من نورک فاطلعت علی سرائر
قلبك فلم أجعل فی قلبک أحب من علی بن ابی طالب ففاطبتک
بکناز کما یطمئن قلبک میفرماید که حق تعالی بامن بن علی بن
ابی طالب خطاب کرد پس الهام من کرد و در دل من انداخت که کنم

یا رب تو با من سخن کردی مایه سخن کرد فرمود که ای محمد من شی
ام نه چون انبیا و مراد بامردمان قیاس نباید کرد و باشد و امثال و نظائر
وصف نباید کرد ترا از نور خود آفریده و علی را از نور تو پس بر سر این
تو مطلع شد هر جوی دل توان علی این ابی طالب دوستی یافتیم بنابران با تو
زبان وی سخن گفتند تا دل تو مطمئن گردد و از هیبت بن حضرت و دل از جا
نرود و در فردوس از عایشه مرده است که گفت از رسول خدا پرسیدم که کدام
یک از مردان نبوی بود و سستیست فرمود که فاطمه گفتیم از مردان فرمود که سو
وی و خطیب خطبا فرخواستند در منافق از انرا مالک روایت کند که گفت
الله را بحجاب دیدم بامن گفت ما حاکم علی ان لا تؤدی ما سمعت حتی فی
طی برافو طایب حتی در لک العفویة و لولا استغفار علی بن ابی طالب لک
ما شمت راحمة الجنة ابدای کنی آخره فقیه عمر که آن اولیاء
علی و ذریه و محبتهم السابقون الاولون الی الجنة و هم خیر
الله و خیرک اولیاء الله حمزة و جعفر و الحسن و الحسین و اما علی بن
الصدیق از کبر لا یخشی یوما القيمة من الحجة یعنی ترا جده داشت بر آنکه

اد انکروی انچه از من شنیدی در فضل و کمال علی تا ترا عفویت دریافت
و اگر نه استغفار مرتضی تبارک و تعالی تقصیرات تو میکرد ایچه و بی
بخت هرگز نمی پویدی و لیکن اشکارا کن در باقی عمر خود این خبر را
که اولیاد و دوستان علی و ذریه وی و بچان ایشان بشردان و
سابقان اند جوی جنت و ایشانند همسایه های خدای تعالی و عسائیر
اولیای خدای تعالی که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هر چه علیست
او خود صدیق اکبر است هر که ویرادوست دارد از هول روز قیامت
ای دل سو من اگر مرا نصاب درین احادیث نظر کند بنده و تقصیر
هر یک لفظ را فضل یبندد و از فضیلت مرتضی معلوم و مفهوم مکرر
و بخاری در باب فضائل عمر از انس مالک روایت کند که مردی از
مصطفی صلی الله علیه و آله سوال کرد که قیامت کی است آنحضرت
که از برای قیامت چه چیز مهیا و آماده کرده گفت هیچ چیز بخیر آنکه خدا
رسول خدا دوست میدارد آنحضرت فرمود انت مع احببت یعنی
تو با انکسی که دوستش میداری انس مالک کوید که هیچ چیز شاد نیست

همچون شادی ما بقول پیغمبر که انت مع اجیبت بعد از آن گفت که
من پیغمبر را دوست میدادم و امیدوارم که همراه ایشان باشد و اگر
علی صالح مثل ایشان نکرده باشم و الله یندی الی صراط مستقیم
در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت تلقیب و نعت حضرت مصطفی
ویراسته مسلمانان و امامان متقدمین و مجتهدان علی عباد و حجة الله علی
خلقه و امیر البرکة و قاتل الفجرة و خیر البشر و خیر من الملائكة
و خیر البریه و خیر من ینشی علی وجه الارض و خیر الصفا به و افضل
و وصی و وارثی و خلیفتمی و خلیلی و موضع ستری و خیر من الخلف
بعدي یقضی دینی و یخیر موعده و قاضی دینی و یودی عینی و
خیر الخلق و الخلقه حافظ ابرنقیم در حلقه الاولیاء آورده
که ان رسول الله قال لعلی یتوما مرجا یتیم المسلمین و امام
المتقین و در فردوس را از مالک مرویت که رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود انا و علی حجة الله علی عباده و در مسند آمد که ان
مالک گفت کتبت جالساً مع النبی اذ اقل علی فقال لانی انا و

حجة الله علی خلقه یعنی خسته بودم با پیغمبر که علی آمد بر آنحضرت
فرمود که من و این کس حجة الله الخلق علی الخلق اید و اخطب خوارزم
در مناقب آورده که زید بن صوحان را که یومر الجبل در حرب طایفه
بجروح کرده بودند و در معرکه بحال ترعرع افتاده بود که مرتضی باین
وی حاضر شد پس این صوحان روی بر مرتضی کرد و گفت رَحِمَکَ اللهُ
وَ اللهُ عَرَفَکَ الا بالله عَالِماً وَ بَآئِناً عَارِفاً وَ اللهُ مَا قَالَتْ
مَعَكَ مِنْ جَهْلٍ وَ لَکِنِّی سَمِعْتُ خَدِیجَةَ بِنْتُ الْاِیمَاءِ یَقُولُ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ عَلِیٌّ اَمِیرُ الْبَرِّ وَ عَانِلُ
الْفَجْرِ مَنْصُورٌ مِنْ نَصْرِ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ یَخْذُلْهُ الْمَلَائِکَةُ وَ انَّ الْحَقَّ مَعَهُ
یَتَّبَعُهُ الْاَفْیَالُ وَ اَمَعَهُ یَعْنِی بَرِیِّ رَحِمَهُ فَرَسَادٌ وَ کُفْتُ وَ اللهُ
که من ترا عالم با الله و عارف با آنان الله شناختم و الله که در پیش
تو از سر جهل و نادانی جنک نکردم ولیکن از خدیجه شنیدم که
شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود که علی امیر الملوك است
و کشف فاجران و بدکاران منصور است انکه نصره وی داد و محمد و آل

انکه ترک وضع وی کرد آگاه باشید بدستی که حق همراه علی است و در پی
وی میرود آگاه باشید و میل با وی کنید و از کتاب مناقب این مرد و حدیث
حدیث و از نقل کرده امر حدیث اول از حدیث مرویست که رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود علی خیر البشر من ابی قحط که علی بهترین بشر است
هر که این سخن قبول نکرد کافیست حدیث دوم بر وایت مستعده از عطیه
سرویت که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله وهو شیخ کثیر فقلنا اجزنا عن
هذا الرجل علی برای طالبی قرع حاجیه نه قال ذاك من خیر البشر یعنی
در آمدیم بخانه جابر بن عبد الله انصاری و او در آن جنین بی بزرگ سالند
بود و بر وی وی بر چشم فرو آمد و بود کفیم خرد ما را ازین مرد که علی است
جابر هر دو بر وی خود ازین چشم برداشت و گفتان کن بهترین بشر است پیغمبر
گفت سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر یعنی کیفیت فضل علی از جابر
برتر شد گفت علی بهترین بشر بود چهار ساله بن ابی الجعد مرویست
گفت تذکر و افضل علی جابر بن عبد الله قال کان خیر البشر فی زوا
قال و تشکون فیهِ فقال فیض القوم انه احدث قال و ما یسک فیهِ

انکه کافی و مناقب یعنی ذکر فضل علی کردند نزد یک جابر بن جابر گفت که
علی بهترین بشر بود و بر وایتی دیگر جابر گفت که در فضل علی کان و شک
میکنید پس یکی از قوم حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای نو کرد
که در زمان پیغمبر و ابوبکر و عمر نبود از آن جهت در فضل وی شک دارم
جابر گفت شک نمیکند در فضل علی بخیر کسی که کافی مناقب است پیغمبر
گفت سئل خدیفه عن علی فقال خیر هذا الامة بعد نبیها و لا ینک
فیهِ الا مناقب بر سیدند خدیفه را از کیفیت فضل علی خدیفه گفت که علی
بهترین این امت است بعد از پیغمبر و شک نمیکند درین سخن یا در فضل و
کافی بطبر کسی که مناقب است ششم ابی رافع از پدر و جعفر خود روا
کند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی انت خیر امتی فی الدنیا و
الاخره هفتم از برای پیغمبر مرویست که ان النبی قال لفاطمة زهرا
خیر امتی قد همهم سلما و اکثرهم علیا یعنی بدستی که پیغمبر با فاطمه گفت
که شوهر تو بهترین امت است اولدم صحابه است با سلام و اطاعت
و اکثر بعل و معرفت هشتم از حبشی بن جناده مرویست که رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودِجُ مَنْ يَشِي عَلَى الْأَرْضِ بَعْدِي عَلَى بَنِي آلِ
طَالِبٍ يَعْنِي بَنِي هَاشِمٍ كَيْ كَمْ مِنْ دِينِ زَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ اسْتَ
فَهْمُ أَنَا أَبُو سَعِيدٍ خَدْرِي مَرُوبِّتٌ كَقَوْلِكَ قَالَ سَلْمَانُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ
فَقَادَانِي فَقُلْتُ لَيْتَكَ فَقَالَ أَلَيْسَ بِكَ الْيَوْمَ أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ هَاشِمِيٌّ
وَأَفْضَلُهُمْ يَعْنِي سَلْمَانَ كَقَوْلِكَ رَسُولُ اللَّهِ مُرَادِيْدٌ وَخَوَانِدٌ مِنْ كَقَوْلِكَ
أَخْضَرُ فَمُودِجٌ كَقَوْلِكَ تَرَكَا كَقَوْلِكَ بِرَأْسِهِ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ هَاشِمِيٌّ
فَأَصْلُهُ بَنِي هَاشِمٍ اسْتَ دَهْمُ زَعْمَانِ مَرُوبِّتٌ كَقَوْلِكَ سَأَلْتُ عَائِشَةَ
عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ ذَاكَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ وَلَا يَنْتَكِي فِيهِ إِلَّا كَافِرٌ بَعْضُ
رَأْيِ كَقَوْلِكَ فَضَّلَ عَلِيٌّ بِسَعِيدٍ كَقَوْلِكَ هَاشِمِيٌّ خَلِيقٌ اسْتَ دِينِ
شَخْصِي يَادِرُ فَضْلَ عَلِيٍّ كَقَوْلِكَ كَقَوْلِكَ كَقَوْلِكَ كَقَوْلِكَ كَقَوْلِكَ
آيَةُ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ
الْبَرِيَّةِ خَرَاهِدَا مَدَّةٌ دَرِ زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ مَرُوبِّتٌ رَاجِعُ الْبَرِيَّةِ
يَكْفَتُنْدُ وَدَرِ مَنَاقِبِ خَطِيبِ الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرُوبِّتٌ كَقَوْلِكَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَا فِي جَبْرِئِيلٍ وَقَدْ نَشَرْنَا حَاجَتَهُ فَاذًا

فِيهَا مَلَكُوتٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ وَكَتُوبٌ عَلَى الْأَحْزَالِ إِلَّا
اللَّهُ عَلَى الرَّحْمَةِ يَعْنِي جِبْرِئِيلَ مِنْ أَمَدٍ وَحَالًا نَكْدَةً هَرْدَةً بِأَلْفِ كَلَامٍ
بُودِجُ بَدَمٍ كَقَوْلِكَ بِأَلْفِ وَی نَوَاشِدَةً كَقَوْلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ بَغِيضُ
وَدَرِيكُ بِأَلْفِ دَبْكُ نَوَاشِدَةً كَقَوْلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى وَصِيٍّ وَبِاسْتِ وَدُرٍ
فَرْدُوسٍ وَنَزَلٌ وَوَسِيلَةٌ أَنْ يُرِيدَ مَرُوبِّتٌ كَقَوْلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِجٌ كَقَوْلِكَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَأَنْ عَلِيًّا وَصِيٌّ
وَوَارِثٌ وَرَوَاتٌ وَوَسِيلَةٌ جَنِينٌ اسْتَ وَطَلَبُ حَرْفِيٍّ وَدَرِ
أَزَانِ مَالِكٍ مَرُوبِّتٌ كَقَوْلِكَ بَلْمَانَ كَقَوْلِكَ أَرِ بَغِيضُ بَرَسٍ كَقَوْلِكَ
كَيْسَتْ وَجَرِنْ بِرَسِيدٍ أَخْضَرُ فَمُودِجٌ بِأَلْفِ سَلْمَانَ وَصِيٍّ وَوَارِثِيٍّ وَوَارِثِيٍّ
دَرِيٍّ وَدِينِيٍّ وَنَجْرُ وَعَدِيٍّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَعْنِي أَبِي سَلْمَانَ وَصِيٍّ
وَارِثٍ مِنْ وَفَاضِيٍّ دِينٍ مِنْ وَشَرِيفٍ مِنْ بَاوَاهِ كَرَارِثٍ وَبِحَاثٍ
أَوْرَثَكَ وَعَدٌ مِنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ اسْتَ وَدَرِ مَنَاقِبِ بَنِي مَرُودِجٍ وَوَارِثِيٍّ
خَدْرِيٍّ أَرِ سَلْمَانَ رَوَاتٌ كَقَوْلِكَ كَقَوْلِكَ أَرِ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ بِرَسِيدٍ كَقَوْلِكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَضْنٌ وَصِيَّتُكَ فَكْتُ عَنِّي فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ

گرفتی ابو بکر را دوست گرفتی و در مناقب این مردودیه انزل از سلمان روایت
 کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود این آخی و وزیر بی و خیرین
 اخلف بعدی علی بن ابی طالب و بر وانی دیگر علی بن ابی طالب خیرین
 اخلف بعدی و درین کتاب ان سرور مروجی که گفت بخانه عایشه در
 آمدن من گفت ای سرور خارجه را که قتل کردی گفت علی قتل کردی عایشه
 هیچ گفت گفت ای مادر مؤمنان یحیی خدا و یحیی پیغمبر که اگر چیزی از رسول الله
 شنید مرا اخبار کن عایشه گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 میفرمود که هم ترا خلق و الخلیفه یقیلهم خیرا خلق و الخلیفه و اعظم
 عند الله يوم القيمة وسیله یعنی ایشان بدترین خلق و مخلوقانند بکشد
 ایشان را آنکس که بدترین خلق و مخلوقانست و آنکه در روز قیامت نزدیک
 حق عظیم تر از خلق است بحسب وسیله و درین کتاب بر وانی دیگر از سرور
 گوید که عایشه من گفت که تو نزدیک من آیم و اجتناب از لایمی هیچ
 جز داری زان ناقص یعنی دوالتدیه که بزرگ خارجه بود من گفتم بی
 مریخی و را در هر دو آن بقتل آورد عایشه از من گواه طلبید من هفتاد

کتابی

بگواهی آوردم و بتصدیق من گواهی دادند پس عایشه گفت که لعن الله عمرو بن
 العاص فانه کذب الی الله قتل و یحیی بیل مصر یعنی عمرو عاص کتابت جوی من
 فرستاد که دوالتدیه را ارکضه است بر کار تل و بر وانی دیگر گفت قاتل
 الله عمرو بن العاص فانه کذب الی الله عاصه بصره سرور گفت که گفتم
 ای مادر مؤمنان من جز ده از رسول الله که در حق خارجه شنید
 گفت که رسول الله شنیدم که میفرمود هم ترا خلق و الخلیفه یقیلهم
 الخلق و اقر بهم عند الله وسیله یوم القيمة یعنی ایشان بدترین
 خلقند ایشان را بکشد کسی که بدترین خلقست و در روز قیامت پس
 یحیی نزدیکترین خلق است بحسب وسیله و آن اخبار و روایات را که از کتاب
 مناقب این مردودیه نقل کرده اند بطرق متعدده وارد شده است و همچنین
 است هر چه این مردودیه رحمه الله درین کتاب روایت کرده است والله اعلم
باب ششم در ثبوت افضلیت مرتضی بر اسطه تلقیب و نفی حضری
 مصطفی و را به اقول المؤمنین و قال رسول الله یحیی المؤمنین و فاروق
 الهمة و الصدیق الساکر و افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله و غیر این

نیکه ایشان با بوتراب و ابوالاسمه و غیر مشتمل بدو فصل **فصل اول**
 در کتاب خصائص طبری از ابوذر و از سلمان مرویت که گفتند رسول الله صلی
 الله علیه و آله وسلم دست علی را گرفت و فرمود این هدیه اول من آمن بی
 هذا فاروق هذه الائمة وهذا یسوب المؤمنین و اول من یصالحنی
 القیمه و هذا الصدوق الاکبر یعنی اینست اول کسی که بمن کرد بد و ایمان
 آورد و اینست بسیار فرق کند میان حق و باطل و اینست شاه مومنان
 خیره آنکه شاه دینور غسل را یسوب بی نامند و اینست اول کسی که در دین
 قیامت با من مصالحه کند و اینست بن رکن بن آنان که بی راست گویند
 و در نزول الشارحین و کتاب الطالب و مناقب خطیب خوارزم از ابوبکر
 غفاری مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود متکون
 قنه فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من
 یرانی و اول من یصالحنی یوم القیمه و هو الصدوق الاکبر و هو فاروق
 هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یسوب المؤمنین و المان یصوب
 المنافقین یعنی ندوید باشد که قنه حادث شود جوهر کاه که آن باشد باید

که دامن علی بن ابی طالب بگردید چه بدرستی که او است اول کسی که مرا
 بندد و در قیامت و اول کسی که مصالحه من کند و است صدیق اکبر و
 او است فاروق و این است که میان حق و باطل فرق میکند و است شاه
 مومنان و مال شاه منافقانست و در قیامته کاهیه جنس است که متکون بعد
 قنه فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من یرانی و اول
 من یصالحنی یوم القیمه و هو معنی فی السماء العلیا و هو فاروق
 بین الحق و الباطل قال مؤلف الکفایه هذا حدیث حسن طریقه
 المحافظ ابو نعیم فی امالیه و روایت خوارزمی چنین که متکون
 من بعد قنه فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول
 بین الحق و الباطل و از ابی سخیله مرویت که گفت من و سلمان قاه
 حج رفیقیم و بر یک عبور کرده بنیان ابوذر غفاری شدیم این
 باما گفت اما آنکه متکون بعد قنه قیامته لایک منها فعلمکم کتاب الله و
 علی بن ابی طالب فالزموها فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم اتی سمعته و هو یقول اول من آمن بی و اول من صدقنی

وَأَقُولُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ
الْأُمَّةِ يَقْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَحْسُبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالِ الْغَيْبُ
الْمُنَاقِقِينَ يَعْنِي آكَاهُ بَاشِيدٌ بَدْرُ سَتِي كَهْ بَعْدَ زَوَاتٍ مِنْ دُورٍ بَاشِدٌ كَهْ فَتَعْنِي
وَنِيَّتِي جَاهُ أَنْ يَبُودَ أَنْ قَهْ بَرِثْمَا يَادُ كَهْ بَكَايَ خَدَايَ تَهْ وَزَمَانُ نَجْعِ كَهْ
عَلَى بَنِي طَالِبٍ كَاهِ لَيْسَتْ كَاهِ كَيْدُ وَرَاهِ أَيْتَانُ بَيْنَ كَرِيمٍ كَهْ مِنْ كَرَامٍ مَبْدُومٍ بَرِثْمَا
كَهْ كَيْتُ بَشِيرٍ أَمْ أَرْوِي كَهْ مِي فَرُودُ كَهْ عَلَى أَوَّلِ كَيْسَتْ كَهْ بِتَوَقُّعٍ مِنْ إِيْمَانٍ أَدْرُ
وَأَوَّلُ كَيْسَتْ كَهْ نَعْدِيقٍ مِنْ كَرْدٍ وَتَرْجُمَةُ بَاقِي حَدِيثِ إِذَا تَقَدَّمَ مَطْلُومٌ
دَرَمَدُ وَوَسِيلًا رَاقِدٌ لِي غَفَارِي مَرُودِيَتْ كَهْ رَسُولًا لَهْ حَيَاةً عَلَيْهِ وَكَاهِ
وَعَلِمَ فَرَمُودُ الصَّدِيقُونَ تَلَكَّهْ جَبِيبُ الْجَارِ مِنْ آلِ لَيْلٍ الَّذِي قَالَ أَمْرُ
ابْنِغُوا الْمُرْسَلِينَ وَخَرِبِلُ مُؤْمِنِ آلِ فَرَعُونَ الَّذِي قَالَ تَقْلُوبُونَ رُجُلَانِ
يَقُولُ رَفِئَةُ اللَّهِ وَعَلَى بَنِي طَالِبٍ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ يَعْنِي نَحْتِ رَاسْتِ كَوَانِ
وَصَدِيقَانِ سَهْ كَرَامَتِي جَبِيبُ نَجَارِ كَهْ مُؤْمِنِ آلِ بَشِيرٍ اسْتَكَاهُ بَازْمُومِ
كَفَتْ كَهْ أَيْ قَوْمٍ مِنْ بِي رَهْدِي رَسُلَ عِصَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْدُ وَبِي خَرِبِلُ كَهْ
مُؤْمِنِ آلِ فَرَعُونَ اسْتَكَاهُ بَازْمُومِيَانِ كَفَتْ بَرِثْمِلُ الْكَارِ كَهْ أَبَا مَيْكَيْدُ

رَا بَعْنِي مَوْحِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ سَكُودِ بَرِثْمَا كَرَمِ خَدَا سَتْ وَبَكِي
عَلَى بَنِي طَالِبٍ سَتْ وَوَفَاضِلُ بِنِ هَرَسَهْ اسْتَكَاهُ وَدَرِ رَوَايَةِ سَيْلِ
جَبِيبِ اسْتَكَاهُ كَهْ الصَّدِيقُونَ تَلَكَّهْ خَرِبِلُ مُؤْمِنِ آلِ فَرَعُونَ وَجَبِيبِ
الْجَارِ مُؤْمِنِ آلِ بَشِيرٍ وَعَلَى بَنِي طَالِبٍ يَعْنِي صَدِيقَانِ سَهْ كَرَامَتِ
خَرِبِلُ كَهْ مُؤْمِنِ آلِ فَرَعُونَ سَتْ وَجَبِيبِ نَجَارِ كَهْ مُؤْمِنِ آلِ بَشِيرٍ اسْتَكَاهُ
وَعَلَى بَنِي طَالِبٍ كَهْ مُؤْمِنِ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَكَاهُ وَوَفَاضِلُ بِنِ هَرَسَهْ وَبَكَايَ
تَرْجُمَةُ أَيْتَانِ بَرِثْمَا عَلَى بَنِي طَالِبٍ سَتْ وَاحِدُ دَرَمَدُ أَوْدَهْ كَهْ
ابْنُ عَمَّاسٍ سَمِعْتُ عَلَى بَنِي طَالِبٍ يَقُولُ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَآخِرُ رَسُولِهِ
وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُ لَهَا جَبِيبُ إِلَّا كَاذِبٌ مُقْتَرٌ وَلَقَدْ صَلَّيْتُ
قَبْلَ النَّاسِ حَيْثُ سَيِّدِ بَعْنِي بِنِ عَمَّاسٍ كَفَتْ شَتِيدُ عَلَى بَنِي طَالِبٍ كَهْ
مِنْهُ مَرُودُ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ يَعْنِي مِنْهُمْ قَطِبُ بِنِ زَمَانِ وَتَقَايِمُ مَقَامِ جَبِيبِ الْفَخْرِ
بِرِ كَهْ اسْمُ عَبْدِ اللَّهِ مَخْصُوصُ قَطَابِ سَتْ وَهَذَا الْكَارِ بَاقِيَانِ رَا كَهْ أَقْطَابِ
أَعْصَارِ بَرِثْمَا دَنَدُ هَرَجَا كَهْ دَرِ قُرْآنِ ذَكَرُ فَرَمُودُ نَدِ بَعْدَ تَهْ خِيمَهْ كَرْدُودُ
وَكَا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُو دِيكَرَ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ أَتَانِي الْكَتَابُ بَرِثْمَا عَلَيْهِ

السلام میفرماید که منم قطب این زمان و منم برادر رسول الله و منم صلواتی که بر این
کلمه را کنی گوید یعنی منم آنکه منقری و کاذب باشد و اقرار اخلاقی که است
و بدستی که پیش از مردمان بمقت سال نماز گذارده امای و بی مردمان
بعدی درین چیز یعنی بعد وفات نیست بفرموده و لقد صلیت قبل الفس
و بدلیل آنکه مرتضی را معلوم نبود که بعد از وفات وی همچو این لقب خود
نبلد تا که این سخن چیه نمیه مردمان و دروغ اهل گویند بیا بر آنکه مرتضی و
اشال وی هر چه گویند منی بر مطوعات و مشاهدات خود گویند و بعد از
وفات وی نشیند بر که کیه این لقب بر خود نمیه باشد بر لفظ بعدی
یعنی خبری باشد و هر گاه که لفظ بعدی حقیقه خود بود معنی جبر است
بجست زمان و بحسب رتبه و شرف هم درین لقب بر دیگران متقدم چه حضرت
زمانه مرا بعد از آنکه ملقب و مخصوص کرده است و در احادیث و روایات
که از امام علی رضی علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود که یا علی ان الله قد غفر لك و لا هلك و لا شيعتك و
لمجتبى شيعتك و محبى محبتك فابشر فانك بلا ائمة الطین

مردم

مستروع من الشرك بطین من العلم یعنی ای علی بدستی که الله عز ترا
آمر بر بد است و اهل بیت و شیعه ترا و عجمان شیعه ترا و عجمان
شیعه ترا آمر زیده پس مرده باد ترا که بدستی که قوی از ع بطین
یعنی مستروع و کشنده از مهالك شرك و بطین و بزرگه شکی از علم ابو
علی زردی در صحیح خود آورده است که حضرت رسالت مرتضی را
از ع بطین خوانده است **فصل دوم** در وسیله المقصدین و بنا
ازین سر وید آمده است که جابر بن عبد الله گفت شنیدم که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم با مرتضی پیش از وفات خود سه روز می گفت
که سلام عليك یا ابا الریحان تین اوصیک بر نیامتی من الدنیا
فمن قلیل یتهدر کما که و الله طبعی عليك یعنی ترا وصیت
واند در میکم بر تیب حسیین که هر دو ریحان و روزی من اند
از دنیا یعنی حاصل من از دنیا ایشانند و به اندک دوزی دور کن
تو بر و خواهد داشت و خدای تو بر محافظت تو خلیفه و یافه مقام
منت جابر گوید که چون حضرت مصطفی بعالیه بقارفت مرتضی گفت ای

يك ركن است از آن دور كن كه حضرت مصطفی فرمود و چون فاطمه زهرا
 عليها صلوات الله وسلامه وفات كرد مرتضی گفت این ركن دوم است كه
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرموده بود و حضرت فاطمه بعد از حضرت
 مصطفی بی پنج روز وفات كرد و گویند به هفتاد و پنج روز و در بخاری
 آمده كه جشن ماه خانه در باب دوازدهم گفته شود و در مناقب اهل
 خطبه اخرا بعد از سهل بن سعد ساعدي مرويت كه گفت مردی از
 آل مروان بر مدینه حاكم و والی شد و سهل بن سعد را خواند و امر
 كرد كه علی را ست كن و با سرای كوی سهل بن سعد قبول كرد و مردی
 گفت چون علی را مسبب میکنی بگویی لعن الله ابا تراب سهل گفت علی
 را از ابا تراب دوسترنای بود چنانكه خادشلی چون او را با بون
 خواندند مروانی مروانی گفت كه ما را از فضله وی خرده كه با بون
 چراستی شد سهل گفت كه حضرت رساله صلوات الله علیه و آله بخانه فاطمه
 درآمد و علی را در خانه نهاد با فاطمه گفت كه این عم تو بگاست گفت
 بیان من را و نوع معاضه بود این جهت بیرون رفت و بشیر

قلوبه نكرد رسول الله با شخصی فرمود بگر كه عیال گاست آن شخص
 آمد و گفت باز رسول الله مرتضی در مسجد خفته است پس حضرت
 رسول بمسجد آمد و مرتضی را دید بر بجلوی خفته و ردای وی در
 افتاده و سر و روی وی خاک آلوده شده آنحضرت در اسناد و بیل
 مبارك خود خاک از سر و روی و جامه مرتضی دور ميكرد و بشیر
 قضا ابا تراب قم ابا تراب یعنی برخیزای بد مرخاك و لفظ حدیث
 آنت كه قال استعمل علی المدینه و بكل من آل مروان قال قد استعمل
 بن سعد فامرته ان يشتم عليا قال فاني شتم فقال لا تا اذا اثبتت نقل
 لعن الله ابا تراب فقال سهل ما كان لعلي اسم احب اليه من ابي تراب
 فان كان ليخرج اذا رعي به كه اجبرنا عن فضيلة له ثم ابا تراب فقال
 جاء رسول الله بيث فاطمه عليها صلوات الله فذكر جده عليا اليه فقال
 ابن بن عمك فقالت كان بني وبنه شي ففاضني فخرج ولم يقل عند
 فقال رسول الله لا تسان انظر ابني هرجاء رسول الله هو في المسجد
 را قد فجاء رسول الله وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقة قاصبه

تُرَابُ فَعَلِ رَسُولُ اللَّهِ بِحُجَّتِهِ عَنْهُ وَيَقُولُ قَرَأْتُ رَأْيَ وَسَبِيلَ ابْنِ
كُتَيْبٍ وَتَبِيحِهِ دَرَجَتِ بَخَارِي وَمُسْلِمٌ آمَدَ اسْتِ وَأَبُو عَلِيٍّ تَرْمِذِي
دَرْسَنِ خُودَا زَعَامَرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ وَقَاصٍ رَوَانِي مَبْنِي كَهْ مَعَاوِيَةَ ابْنِ
مُعِيَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَعْدِ بْنِ وَقَاصٍ كَتَبَ كَهْ تَرَا مِنْ مَسْتَبِ بَوْرَابِ جَوَابِ
دَاشْتِ سَعْدِ كَتَبَ مَرَا مِنْ مَسْتَبِ وَبِي سَهْ مِنْقَبِ بَا زِدَاشْتِ كَهْ رَسُولُ اللَّهِ
از برای وی فرموده است ازان خبیه من هرگز مستبیب وی نخواهم کرد که
حصول یکی ازان سه منقبت اگر باشد مرا دوستی است بزرگتر از شتران
سرخ یکی آنکه شنیدم رسول الله را که میگفت یا علی در حالتی که علی را در
بعضی غزوات بجانه گذاشته بود و علی با وی گفت یا رسول الله مرا همراه
زنان و کودکان میداری آنحضرت با مرنفی فرمود آری ایا رضی نیستی که مرا
باستی چنانکه هر دو نفر بود موسی را و یکی بعد از من نبوت دادم
شنیدم رسول الله را که در موضع خرمین فرمود که البته رایت و علم را
به مردی میدی خواهی داد که خدا و رسول خدا را دوست میدارد و
خدا و رسول خدا را دوست میدارد و سَعْدِ كَتَبَ مَرَا مِنْ مَسْتَبِ وَبِي سَهْ مِنْقَبِ بَا زِدَاشْتِ كَهْ رَسُولُ اللَّهِ

جَنَمِ آن داشت که صاحب رایت و شفقت کرد بدین رسول الله فرمود
که علی را بخوانید سعد گفت که علی آمد و در آمد و آمد داشت آنحضرت آب
دهن مبارک در حشم وی انداخت و رایت را بوی داد تا فتح خبیه کردیم
آنکه چون فردا آمدن آب که ندع ایشا و ایشا و ایشا که خبیه که در آب
دهن گفته شد سعد گفت که رسول الله علی و قاطبه و حسن و حسین
را علیهم السلام خواند و فرمود که ای با خدای این گروه خدا اهل بیت من
و ترمذی در آخر این حدیث گفت که هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ صَحِيحٌ مِنْ هَذَا
الرَّوْيِ وَ لَفْظُ حَدِيثِ ابْنِ أَبِي سَعْدٍ بِنِ ابْنِ وَقَاصٍ عَنْ ابْنِ قَابِ
أَمْرٍ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَعْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقْسِبَ بَأْتِ رَأْيَ
فَقَالَ أَمَا ذَكَرْتُ قَوْلَكَ فَأَلْهَمَ رَسُولُ اللَّهِ قَوْلَهُ لَنْ أَكُونَ
بِي وَاحِدٍ مِمَّنْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ خَيْرِ النَّعِيمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ الْعَلِيُّ
وَ خَلْفُهُ فِي بَعْضِ مَعَانِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَخْلُقُنِي مَعَ النَّسَاءِ
وَ الصِّبْيَانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَمَا رَضِي لَنْ أَكُونَ مِمَّنْ يَسْتَرْكِبُ هَرُونَ
مِنْ مَوْسَى الْإِسْرَاءِ لَا بَنِي بَعْدِي وَ سَمِعْتُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْرٍ لَا أُعْطِيَنَّ الرَّابَةَ

فَلَا رَجُلٌ يَجِبُ اللَّهُ دَرَسُوهُ وَجِبَّهَ اللَّهُ دَرَسُوهُ قَالَ قَطَاوَلْنَا
لَهَا قَالَ دَعُوْنِي عَلَيَّ قَالَ فَاتَانَا وَبِهِ زَمْدُ فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ
الْأَيْتَامَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْزَلَتْ مِنْ السَّمَاءِ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَيَاتُنَا وَكُرْ
وَحَا وَنَا وَخَسَاءَكُمْ فَدَعَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ
وَقَامَةً وَحَسَنًا وَحَسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَدَارَ حَادِثٍ وَارِدٍ
شَدَّهَ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مَرْفَعِي فَرَسُودِيَا عَلَيَّ أَنَا وَأَنْتَ
أَبْنُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْنِي أَبِي عَلِيٍّ مِنْ وَتَوَيْدَمَانِ ابْنِ أَسْمِ وَجَوْنِ فَيْضٍ وَتَوَيْدَمَانِ
أُمَّةٌ أَزَلُّونَ ثَوَقٌ وَوَادِعَاتٍ اسْتَ وَحَضَرٌ مَعْدُوعِي مَنْظَرٍ وَظَهَرُ
دَوَصَفَتِ أَنْدَهْرَانَهُ بِدَرَانِ أَنْتَ بَاشَدُ وَدَرُفُودِوسِ الْمَخَارِجِ
أَنْصَارِي مَرُودِيَتْ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَسُودِيَا كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِلَى طَالِبٍ بِهَذِهِ الْأُمَّةِ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَلَدُهُ يَعْنِي حَقَّ مَرْفَعِي بِرِزَانَتِ
جَوْنِ حَقِّ بِدَرَا سَتِ بِرُفَرَنْدُ وَدَرِ مَنَاقِبِ خَطِيبِ أَزْمَرْفَعِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَرْوَجِيَتْ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَرِ مَنَاقِبِ خَطِيبِ أَزْمَرْفَعِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
الْحُسَيْنِ خَوَانَدِي وَحُسَيْنِ مَرَا أَلْوَحْسِ كَهْتِي وَبِهِ بِدَرِي بِخَرَا لَدُنْهُ

يا ابا ابي می کنند بجز حضرت رساله را چون آنحضرت بعالمر تقاضای مرابه
بدرخواستند و با ابا ایه گفتند و مرفعی را علیه السلام جفا نای
السیطن کنند که سبط فرزند زاده را کردند و امام حسن و امام حسین
علیهما السلام هم فرزند و هم فرزند زاده را کردند و رسول الله بودند
و مرفعی را ابو محمد می کنند و فرزند ایشان محمد حقیقه علیه السلام
باب هفتم در ثبوت افضلیت مرفعی علیه السلام حسب تالیف
حضرت حق علی را با امیرالمومنین و خلیفه و وصی پیغمبر گردانیدن و
تقدیم حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیرالمومنین و امام
الفریحین و قاید الغر المحجلین و سید المسلمین و سید العرب و عینه
علم الرسول و خاتم الوصیین و ادلی الناس بالناس و ادلی الناس
بالبیینین و خلیفنی و وصی و عجلان در فردوس و اخبار از حدیثه
مرویت که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَسُودِيَا لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَعِي
سَمِيَّ عَلَيَّ امیر المومنین مَا انْكَرُوا فَضْلَهُ سَمِيَّ بِذَلِكَ وَآدَمُ بْنُ
الرَّوْحِ وَالجسدین قَالَ لَسْتُ بِرَبِّكَ قَالَ لَوْ بَلَى فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا

زَكِيٍّ وَجَدَّ بَيْنَكُمْ وَعَلَى أَمِيرِكُمْ بَعْنِي أكرم دمان دانستند که مرفعی یا امیر المومنین
 کی شتی شد انکار فضل او کردند شتی شد یا امیر المومنین و حال آنکه آدم بنا
 جان و تن بود و در آن جن که حق تو گفت است بر یکم و جواب قالوا ای شید
 پس حق تو بود که من بروم کار شما ام و محمد بن عمر شما و علی امیر شماست
 و این مرد دینه در مناقب زبیر بن عروایت کند که امر تا رسول الله ان
 کتلم علی یا امیر المومنین یعنی رسول الله با ام کرد که بر مرفعی سلام
 کنیم و گوئیم السلام علیک یا امیر المومنین و در مناقب بن مرفعی
 از ساله سلام امیر المومنین مرویست که گفت همراه مرفعی علیه السلام بود
 در زمینی که ملک وی بود و آن زمین را حراثت و شخم میکرد که امیر
 و عمر آمدند و گفتند سلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله ویرگانه
 پس بعضی مردم از ایشان پرسیدند که شما در جنة رسول الله این سلام
 و سلام میکردید عمر گفت هو امرنا یعنی رسول الله با ام کرد که در
 امیر المومنین گوئیم و فقط خبر اینست عن سالم مولى علی قال کنت مع
 علی ارضی له بحر الخبی یا ابی بکر و عمر فقال سلام علیک یا

امیر المومنین و رحمة الله ویرگانه که نه فیل کتم تقولون فی جنة رسول
 الله ذلك فقال عمر هو امرنا و این مرد دینه در مناقب از داود بن عمر
 روایت کند گفت حدثنی معاوية بن نعلیه الیثنی قال سألت ابا ذر
 بعد یث لم یخلط قط قلت لی قال مرص ابو ذر فاصحی لی علی
 بعض من یؤودوا و صیت الی امیر المومنین عمر لکان احل لک صیتک
 لعلی قال و الله لقد وصیت الی امیر المومنین خواهر المومنین و الله
 انه للربیع الذی یکنی الیه و لو قد فارقم لقد انکرتم الناس
 و انکرتم اسلامه قال قلت یا ابا ذر انما تعلم ان حجتهم الی رسول
 الله اجهتم الیک قال اجل قلنا فانهم احب الیک قال هذا الشیخ
 المصطفی المظلوم حقه یعنی علی ابن ابی طالب داود بن عمر گوید
 که معاویه بن نعلیه که از بنی لیت بود با من گفت که ترا اخبار کنم
 بعد یثی که هرگز بدو رخ مختلط و مشوب نشده است کتم می گفت
 ابو ذر خسته شد و وصیت بمرفعی علیه السلام کرد پس مرفعی از آن
 مردمان که پیاده ابو ذر آمد بودند با وی گفتند که اگر وصیت با امیر

المومنین عمر میکردی و صفت ترا بجزان علی بجای می آورد و این بود که گفت
 که والله که تحقیق وصیته کرده ام بآن امیر المومنین که بحق امیر المومنین
 دوست و الله که وی آنهارت که بسوی وی میل میکنند و اگر او
 مفارقت شما کردی تحقیق که ابواب فیض بر شما بسته شدی و مانند
 بهای می بودید نمی شناختید نه مردمان و نه زمین معا و نه بن علیه
 گفت که کتم ای بود ما الله تحقیق میدانم که دو سترین صحابه
 بسوی رسول الله آنکس است که بر دو دوستی است این بود که گفت آنکس
 بلی کتم که دو سترین صحابه بسوی تو گیت گفت این شیخ معظم دستور کرد
 حق و بر از وی بظلم ستم اند یعنی امیر المومنین علی صلوات الله علیه و
 کاتب الطالب اندا بود غفاری مرویت که رسول الله صلی الله علیه و
 وآله وسلم فرمود بر دلی الخوص رایت علی امیر المومنین و امام الغر
 المجلین فاقوم اخذ بیده فقیض وجهه ووجهه اهل به چون عربا شب
 پشانی سفید را اغر کردند و دست و پای سفید را بچرخانند بر تنی
 علی علیه السلام امام هر که باشد بنیاد دست و پای آنکس در روز قیامت

منور بود و نور و صوفی رایت و علم مرتضی علی که امیر المومنین است بنا
 حوض کوثر سوی من آید پس من بر بخیزم و دست وی بگیرم فی الحال سخت
 سفت کرد و زدی وی و روی اصحاب وی به روان وی و در نهایت
 خطبات ابن عباس مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هذا علی
 بن ابی طالب المحم من لحمی ودمه من دمی و هو منی بمنزلة هراون من مؤمنه
 الله لا نبی بعدی قال یا امة سلمة اسمعی و اسمی هذا علی امیر المومنین
 و سید المصلین و عیبه علی و باپی الذي اوتی منه اخی فی الدین و خلیفی
 فی الاخرة و معی فی الشام الاعلی یعنی مرتضی جای علم منست چه عیبه جا
 یس را گویند و علی آن دو منست که هر چه آید من از آن در آید و
 برادر منست در دین و یار و دوست منست در آخرت و یا منست در
 کوهان ایچ چه سنام کوهان شتر است و از سایر بدن شتر بلندتر است
 و ترجمه این حدیث از ما تقدم معلومست و در مناقب خطیب خواندم
 از انس مالک مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
 یا ابن اسبک لی وضوء الله قال فیض و کتبتم قال یا ابن اسبک لی وضوء

يدخل عليك من هذه الابواب امير المؤمنين وسيد المسلمين وفاضل الغر
 المحجلين وخاتم الوصيين قال قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار وكنهه
 اذ جاء على فقال من هذا يا اخي فقلت على فقام مستبشرا فاعنقه
 ثم جعل يمسح عرق وجهه ويمسح عرق وجهي على وجهه فقال على
 رسول الله لقد رايتك صنعت شيئا ما صنعته بعد قبل قال
 ما لمعني وانت تؤذي عني وجميعهم ضوئي ونبئت لهم ما اختلفوا
 فيه من بعدى يعني رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود که ای اخی برای
 من آب وضو در کوفه بریز و بعد از آن که وضو کرد برخاست و دو
 نماز کنارد و بعد از آن فرمود که ای اخی اول کسی که از این در بر تو بگذرد
 امیر المؤمنین و سید المسلمين و امام و پیشوای غر المحجلین و خاتم
 است و چون انس مالک از مردم انصار بود گفت من دعا کردم و
 گفتم ای بار خدای این مرد که بفرم و صاف کرد از مردم انصار کن انس
 مالک گفت که چون مرتضی علی آمد آمدن و یا از حضرت پیغمبر پیش
 و نهان داشتم پس آنحضرت فرمود کیت این که بیا در است ای انس گفتم

که علی است حضرت رسالت مستبشر و مزده یافته برخاست و با مرتضی
 معاقله کرد و در آغوشش گرفت بعد از آن در اسناد و عرق روی خود را
 مسح میکرد یعنی میمالید و عرق روی علی بر روی خود مسح میکرد پس
 گفت ای رسول الله ترا مرد ندیدم که کاری کردی که آنرا با من بنوازی کرد
 آنحضرت فرمود که مرا ازین کردار باز میدارد و حال آنکه ترا احکام دین مرا
 از من داد بیکدی و آواز من به امت من میشنوای و از بهر ایشان بیان میکنی آن
 معنی را که بعد از من در آن اخلافت کنند و حافظ ابو نعیم این حدیث را در حلیه
 الاولیا آورده است و روایتی دیگر است که فرجی بن یسح عرق و حلیه
 بر وجهه یعنی حضرت رساله عرق روی خود بر روی خود مسح میکرد و عرق
 روی علی را بر روی خود مسح میکرد و همین حدیث را حافظ ابن مردودیه در مختار
 آورده است و روایتی دیگر است که آن رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلمه فرمود که حبیبه بنت ابی سفیان قال یا ام حبیبه اغزل لنا
 غطاء یفرد عی بنی منی فاحسن الوضوء قال ان اول من یدخل من هذا
 الباب امیر المؤمنین و سید العرب و خیر الوصیین و اول الناس با لئ

قَالَ لَنْ يَجْعَلَ أَقُولَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنْ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ فَدَخَلَ عَلَى
 فَخْرٍ بَيْتِي حَتَّى جَسَّ إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ رَسُولُ
 اللَّهِ يُسَبِّحُ وَجْهَهُ بِدَعْوَةٍ ثُمَّ يُسَبِّحُ بِهَا وَجْهَهُ عَلَى بَنِي طَالِبٍ فَقَالَ عَلَى وَ مَا ذَاكَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّكَ تُبَلِّغُ رِسَالَتِي مِنْ بَعْدِي وَتُؤَدِّي عَنْي وَتُصَمِّعُ النَّاسَ
 صَوْتِي وَتَعْلَمُ النَّاسَ مِنْ كَابِ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ بَعْضُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِخَانَهُ ام حَبِيبَةَ دَخَرًا بِوَسْطَانٍ بُوْدَ فَرَمُودَ كَهْ اِيَامَ حَبِيبَةِ
 كَاهْ كِيَارَ مَا كَهْ بِرَسْمَ حَبِيبَةِ وَدَرْ بِي كَارِي هَسْتَمَ بَعْدَ اَنْ آي وَضُوْعَا
 وَنِيكَ وَضُوْعَا حَتَّى وَفَرَمُودَ بَدَرْ سَتِي كَهْ اَوَّلَ كَسِي كَهْ اَزْ بِي دَرْ سِي كَدَرْ اِيَسِي
 الْمَوْتِينَ وَبِنَدَرْ بِي اَوْضَاعًا سَتِي وَاَوَّلِي تَرِي مَرْدَمَانِ بَقَرِي وَكَرْدَنِ
 دَرْ سِي دَمَانِ اَنْسِي بِي كَوِيْدَ كَمَنْ دَرْ اَسِيَادَمَ بَدَا وَكُنْ اِي بَارِ خَدَايِ اِيَنِي كَسَرَا كَهْ
 بِيغِيَرِي بِيغِيَارِيَا زَمَرْدَمِ اَنْصَارِ كُنْ اَنْسِي كَوِيْدَ كَهْ اِي دَرْ اَمْدَ وَبِيغِيَرِي نَا كَهْ بِرَسْمِ
 رَسُولِ اللَّهِ فَسَتِي جَوَ اَخْضَرِ دَرْ اِيَشَادَ وَرَوِي خَدَ بَدَسْتِ خَدَمِي مَا لِيْدَ وَبَدَسْتِ
 اَنْ اِيَنِي بَعَانِ دَسْتِ دَوِي عِلِي بِنِ اِيَهْ طَالِبِ رَامِي مَا لِيْدَ عِلِي كَهْ اِي رَسُولِ اللَّهِ
 دَسْتِ بِرَوِي مَا لِيْدَنِ حَبِيبَتِ اَنْ اَخْضَرِ فَرَمُودَ بَدَرْ سَتِي كَهْ تَرْ بَعْدَانِ بِنِ سَائِلَتِ

مَرَايَاتِ مِنْ مَرَمَانِي وَاحْكَامِ دِينِ مَرَا اَزْ مَنِ اَدَا بِيَكُنِي وَاَوَا زَمَرْدَمَانِ
 بِشَوَانِي وَمَرْدَمَانِ اَنْ كَابِ اَللَّهُ اِيَهْ بِنَدَا تَدَبِي اَمُوزَانِ وَهَمِيَنِ حَبِيبِ
 دَرْ مَنَافِ خَطِيبِ خَوَارِزْمِي بِرَوَايَتِي دِي كَرَامَتِ اَسْتِ وَ اَنْ رَوَايَتِي خَبَرِيَنِ
 قَالَ اَنْسِي بِنَمَا اَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 اَلَا اَنْ يَدْخُلَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخِزَانَةُ الْوَسِيَّةِ وَوَلِيُّ النَّاسِ
 بِالْبَيْتِ بِنِ اَذْطَلَعَ عَلَى بَنِي طَالِبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ اَللَّهُمَّ اَلْاَمْرَ اِلَيْهِ
 اَللَّهُمَّ قَالَ قَالَ فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ فَاخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِمِصْبَاحِ اَلْمَرِ
 مِنْ جُفَيْفَتِهِ وَوَجْهَهُ وَبَسَّحَ بِهِ وَجْهَهُ عَلَى بَنِي طَالِبٍ وَبَسَّحَ اَلْعَرَقَ مِنْ
 وَجْهِ عِلِي وَبَسَّحَ بِهِ وَجْهَهُ فَقَالَ كَهْ عَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلِي فِي شَيْئِي
 قَالَ اَمَّا رَضِي اَنْ تَكُونُ مَنِي بِمَشْرَاقَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى اِيَلَا اَنْ لَمَّا بِي عِلِي
 يَقْضِي دِينِي وَبِيْجَزْ مَوْعِدِي وَبَسَّحَ لَهُمْ مَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي
 تَعْلَمُهُمْ مِنْ تَاَوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَتَجَاهِدُهُمْ عَلَى السَّاءِ قِيلَ
 كَا جَاهِدْتَهُمْ عَلَى الشَّرِّ اِيَعْنِي اَنْسِي مَا لَكَ كَهْتِ كَهْ مِنْ نَزْدِ رَسُولِ اللَّهِ
 كَهْ اَخْضَرِ وَفَرَمُودَ اِيَنِي دَمِ سِي كَدَرْ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخِزَانَةُ

او صبا و اولی ترین مردمان به اینها که از ناکاه علی بن ابی طالب در آمدن
خضر برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال اللهم وال اللهم قال یعنی ای بار خدای دوستی کن
ای بار خدای دوستی کن ای مالک گفت که مرتضی شست در پیش رسول الله ص
در این باد عرفان پشانی و روی خود مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی علی ابن
ابن طالب را و باز عرف را از روی علی مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی خودی
را پس علی گفت یا رسول الله فرو آمده است چیزی در شان من شخصی فرست
اما مرتضی ای بار خدای نیستی که باشی مرا چنانکه هر دو ن بود موسی را برادر
و وزیر و بهترین کسی که می گذارم بعد از خود بیکداری و ام مرا و یحیی و
و علی را و پیمان میکنی برای صحابه و ائمت من آنچه اختلاف کنند از این
من و می آموزانی ایشان را از تاویل قرآن آنچه ندانسته بودند و جهاد می
با ایشان بر تاویل قرآن چنانچه من جهاد کردم با ایشان در تاویل قرآن
و حافظ این مرد و بید در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کند که
گفت دخل علی علی رسول الله و عند عایشه فجلل من رسول الله و
عایشه فقالت ما كان لك مجلس عشاء فحدثني فصر ب رسول الله عليه السلام

فقال

و قال مع لا تؤذني في اخي فانه امير المؤمنين و سيد المسلمين و فايد الغر
المجملين يوم القيمة فيقعد على القصر اوطيد جمل اولياء الجنة و يدخل اعدا
الذين يغفون و آدم مرتضی بخانه مصطفی و عایشه نزدیک آن خضر بود و نشست
میان رسول الله و عایشه پس عایشه گفت بود ترا مجلسی و جای خستنی بخور
من بر خضر رساله بر پشت عایشه دست زد و فرمود کوتاه کن و دست بدار
از این سخن و مر بجان مادر و بخش برادر من که بدرستی که او ستا می شود
و سید المسلمین و فايد المجملین یعنی بشوای آنان که روی و دست و پای
سفید و نورایت در روز قیامت بر صراطی بنشیند و اولیا و درستان خود
را بچینه میکند و اعدا و دشمنان خود را با قر و خبط خطباء خواند
در مناقب خود از مرتضی علیه السلام روایت کند که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود لنا ابی بنی الی السماء ثم من السماء الی مدینة المنی و
بنی یدنی نذیر عز وجل فقال لی یا محمد فک لیسک و سعدیک قال فلو
خلقی فایحشم رأیت اطلعک قال قلت ربی علینا قال صدقت یا محمد فقل
انخذت لنفسک خلیفة یؤد ذی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما یطعن

قَالَ فَكَتَبْتُ لِي فَإِنْ خَيْرُكَ جِزْبِي قَالَ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ خَلِيْفًا فَاتَّخِذْ
لِنَفْسِكَ خَلِيْفَةً وَوَصَّاءً وَخَلِيفَةً عَلَيَّ فِي خَلِي امِير الْمُؤْمِنِينَ خَتَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَبَدَّلَهُ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ نَاخِذٌ عَلَيَّ رَأْيُهُ الْهُدَى وَآمَارٌ مِنْ طَاعَتِي وَبَعْضُ
الْكَلِمَةِ الَّتِي أَرَاهُمَا الْمُتَّقِينَ مِنْ أَجْلِهَا فَفَدَا جَنَّتِي وَمِنْ أَيْحُضِهِ فَقَدْ أَرَى
فَتَبَسَّرَهُ بِذَلِكَ نَاخِذٌ فَقَالَ السَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَتَبْتُ رُبِّي قَدْ جَبَّرْتَهُ
فَقَالَ نَاخِذٌ اللَّهُ وَفِي بَعْضِهِ أَنْ يُعَاقِبَنِي بِذُنُوبِي لَمْ يَطْلُبْنِي شَيْئًا وَأَنْ قَبِرَ
لِي وَعَلَيَّ فَأَنْدَرُ مَوْلَايَ قَالَ فَقُلْتُ لَأَقْسِمُ أَجَلَ قَلْبِهِ وَأَجْعَلَ بَيْعَهُ
إِسْلَامِيَانِ بِهِ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ جِزْبِي مَخْصَصَةً جَنَّتِي مِنَ الْإِلَاحِ
لَمْ أَخْصُ بِمَا خَدَّاهُ مِنْ أَوْلِيَائِي قَالَ فَكَتَبْتُ رُبِّي خَيْرٌ وَمَا جِزْبِي قَالَ قَدْ شَقَّ
فِي عَلَيَّ أَنَّهُ مُتَّبَلِي وَلَوْ لَا عَلَيَّ لَمْ يَعْرِفْ جِزْبِي وَلَا أَوْلِيَائِي وَلَا أَوْلِيَائِهِ
رُبِّي يَعْنِي قَوْلَ حُضُرٍ رَسَالَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي رُبِّي حَدِيثُكَ فَكَتَبْتُ
رُبِّي قَدْ شَرَّهَ ابْنُ شَرْتِ بَأْنِ حَدِيثُكَ حَافِظُ ابْنِ أَبِي نَعِيمٍ فِي رَجُلَةٍ لِمَوْلَايَا
أَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ بِرَوَايَتِهِ كَرِهَ اسْتِ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَبِّي
إِنَّا اللَّهُ عَمْدًا لِي عَمْدًا لِي عَلَيَّ إِلَى آخِرِهِ وَدَرَابِجِ جَهَنَّمَ كَذَنَّهُ اسْتِ

مِنْهُ

مِنْهُ يَدِ كَيْفَ جِزْبِي خَيْرٌ مِنْ سَوَاحِجِ مَا بَأْسَمَانَ بَرْدَنَدُ وَبَعْدَانَانَ اِنْ
آسَمَانَ بَدْرَةَ الْمُتَّقِينَ رَسَائِدُنَا احْتِشَادُ دَرْيَتِي بَرْدَنَدُ وَبَعْدَانَانَ اِنْ
بِرَاسِخِ وَبَرْدَنَدُ بَأْسَمَانَ كَيْفَ كَيْفَ لَيْسَ وَشَعْدُكَ وَبَرْدَنَدُ وَبَعْدَانَانَ اِنْ
خَلْقِ مَا بِرَاسِخِ كَيْفَ كَيْفَ رَسَائِدُنَا رَسَائِدُنَا كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
عَلَيَّ مَا بِرَاسِخِ كَيْفَ كَيْفَ رَسَائِدُنَا رَسَائِدُنَا كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
قَابِ مَقَابِي كَيْفَ كَيْفَ دِينَ رَسَائِدُنَا كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
أَيْحُضِهِ نَبِيْنَدُ رَسُولُ اللَّهِ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
اِخْتِيارِ مَقَابِي وَبَرْدَنَدُ كَيْفَ كَيْفَ رَسَائِدُنَا رَسَائِدُنَا كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
خَرْدِيكَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ
بِخَاتَمِ مَقَابِي وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ وَكَيْفَ
وَيْ اِي مُحَمَّدُ عَلَيَّ رَأْيُهُ هَدَايَتُكَ وَامَامُ الْكَلَامِ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
اِيْنِ كَلِمَةِ اِيْتِ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
بِسْ بَدْرَتِي كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
اِيْتِ مَرَادُ شَمْسِ دَاشْتِ اِيْتِ وَبِرَاسِخِ بَأْسَمَانَ اِيْتِ مُحَمَّدُ عَلَيَّ

علیه وآله وسلم گفت که کفتم ای پروردگار من و برایشان داده ام
 و او گفت من بیدارم و در قبضه قدرت او اگر معافیه میکند بجاها
 من هیچ ظلم بنکرده است و اگر تمام میکند برای من آنچه مرا و عدل داد
 او یاری دهنده و خداوند کار نیست خضر رسالت گفت که کفتم ای بارخدا
 دلدار جلاده و بوی که دیدن را به بار آورد و آن حق تو فرمود بدستی که
 آنگاه کرده ام ای محمد ما آنست که من او را بجای از بلا و امتحان مختص
 از کرده ام که مخصوص نکرده ام بآن مجلس را اولیاء خود بفرستد **اللهم**
 وآله گفت که کفتم ای پروردگار علی برادر و یار منست حق تو فرمود که در
 علم من سبق یافته است این که او نبیلا و امتحان کرده شده است و اگر نبی
 نبوی شناخته ندی نه کرده من و ندا اولیا و دوستان من و ندا اولیا
 و دوستان پیغمبران مرسل من با در نبوت افضلست بری
 صلوات الله علیه بقرآن و مواخاة و اخطب خطبا فخر خوارزم در دنیا
 و احمد جنل در سند آورده اند و این جمع روایت هر دو است از خضر
 مرتضی که این رسول الله علیه وآله وسلم اخبر بنی السیاق قال

علی

علی انت اخي وانت مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي
 اما علمت يا علي ان اول من يدعى بي يوم القيمة يدعى بي قال
 قالوا عن عيسى بن مريم في قوله فاكفي حجة خضر من كل الجنة ثم ينادي
 باليبيين بعضهم على ابن يقين فتمسكون بما طعن عن عيسى بن مريم
 حلالا خضر من كل الجنة انما رآني الجراك يا علي انت اخي اولكم
 بما سئل يوم القيمة ثم انت اول من يدعى بك لقراءتك مني في
 منزلة عندى وندفع اليك لوائى وهو لواء الحمد فيسره بين السما
 آدم وجميع المخلوقين ينادون بظلال لوائى يوم القيمة وطوله مائة
 الف سنة سبانه يا قوته ثمره فضيلة فضة يضاد وجهه دقة
 خضر و كنه تلك ذوات من نور ذواته فى المشرق وذواته
 فى المغرب والى الله وسط الدنيا مكتوب عليه تلكه اسطرلابا والى الله
 الرحمن الرحيم والثانى الحمد لله رب العالمين والثالث لا اله الا الله محمد
 رسول الله طول كل سطر مائة الف سنة وعرضه الف سنة قال
 فبينما هو ينادى واخبر عن عيسى بن مريم عن عيسى بن مريم

بنی ابرهیم ثم کنی حطه خضره من الجنة فنادی مناد من تحت العرش نعم
 انک ابرهیم ونعم اللاح اخوک علی ابشیرا علی انک کنی اذا کسیت وتکلی
 اذا وعت وبعیت وبعیت یعنی بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 میان مسلمانان مواخاه و برادری کردی و گفت ای علی تو برادری منی
 تو نسبت بمن همچون هارونی نسبت با موسی اما این قدر هست که هیچ بنجلان
 من نیست آمانداستی ای علی که اقل کسی که خوانده شود روز قیامت خوان
 شوم پس بر پای بایستم از دست راست عرش در سایه وی و در من حطه
 انداخته و بخت در پوشند بعد از آن بفهمان بعضی بر اثر بعضی و یکی بر یکی
 خوانده شوند و در دست راست عرش بر پای بایستند و در ایشان
 حکمای سبیل زحلهای جسته در پوشند کاه باشد که من اجاز تو میکنم
 ای علی که امت من روز قیامت اقل جمیع امتها محاسب شوند بعد از
 تو ای اقل کسی که خوانده شود و بعیت وایت تو نسبت من و مشرک تو را
 من و لوا را قلم نگویند و آن لوی احمد است پس تو میان آن دو ضعیف
 کنی و آدم و جمیع خلق روز قیامت در زیر سایه لوی من باشند و

او مسافت هزار سال بود سان او یا قوت الحرجوب او فضله اخص
 بکان او در ره اخضر باشد و او را سه ذوایب یعنی کیسهای او از
 نور بود یک ذوایب در مشرق و یک ذوایب در مغرب و بیوم در میان
 آسمان بود و نوشته بر آن لوا سه سطره اول بسم الله الرحمن الرحیم
 و سطر دوم الحمد لله رب العالمین و سطر سوم لا اله الا الله محمد
 رسول الله باشد طول هر سطر مسافت هزار سال و عرض او هزار سال
 بود فرمود که لوی مرا بر داشته مروی و حسن از طرف راست تو نشین
 از جانب دست چپ تو نا نگاه که میان من و ابرهیم علیه السلام می
 ایستی بعد از آن در تو خطای بیزار بخت در پوشند و منادی از زیر
 عرش ندا کند که خوشا که پدر تو است ابرهیم و خوشا برادری که برادر تو
 است علی بن ابی طالب باد ترا ای علی که کسوف یا بی هرگاه که من کسوف یا بر خوانده
 شوی هرگاه که من خوانده شوم و نرنده شوی هرگاه که من نرنده شوم و در روز
 و کتاب الطالب از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود لما خرج جیالی السماء فخرجت به الحیج نادانی منادی من

وَرَأَى الْحُجَّ فَغَسَمَ لَهَا بِأُتْرُكٍ أَبْرَهَمَ وَنَعَمَ لَهَا خُكَّ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
فَأَشْوَصَ بِهِ خَيْرًا بَعْنِي جُونِ بَرْدٍ مَرَا بِأَسْمَانَ وَبِهِ وَنَ أَعْدَمَ انْجَابًا كَرْدَ
بِهِ مَنَادِي از بَنِينَ وِجْهًا بَهَا وِجْهًا كَفْتِ خُشَا بَدَرِي كَهْ بَدَرِ تَوَاسْتِ اَبْرَهَمَ وَ
بِرَادَرِي كَهْ بَرَادَرِ تَوَاسْتِ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ اَوْرَا يَكُوْدَارِ وِروَايَتِ كَهْ يَابِ اَبِي
كَهْ اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَدْ نَبِيَتْ مِنْ نُطْقَانِ الْعَرْشِ نَعَمَ لَهَا بِأُتْرُكٍ اَبْرَهَمَ
الْحُجَّ وَنَعَمَ لَهَا خُكَّ عَلَى ابْنِ ابْنِ طَالِبٍ حَضَرَ رَسَالَةَ مِيْزَابِي كَهْ هَرَا بَرْدَ
قِيَامَتِ بُوْدَ نَابِدِي مَنَادِي وَدَرُونَ عَرْشِ كَهْ نَعَمَ لَهَا بِأُتْرُكٍ اَبْرَهَمَ وَنَعَمَ اِنْ كُذِّبَتْ
وِوِدر مَنَاقِبِ خَطِيْبِ خَوَارِزْمِ وِ مَنَاقِبِ بِنِ مَعَاذَةَ مَالِكِي وِوِسِيْلَةِ اَنْجَابِي
كَهْ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ فَرُوْدَ مُلْكُوْبِ عَلِيٍّ بِابِ الْحِجَّةِ فَيَحْيَى رَسُوْلَا لَلّٰهُ
وَعَلَى ابْنِ ابْنِ طَالِبٍ اَنْوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْفِي عَايِرِي
نُوشْتِهْ اَسْتِ بَرْدَرَجْتِ كَهْ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ بَرَادَرِ رَسُوْلَا لَلّٰهُ اَسْتِ بِنِ اَنَّا كَهْ اَوْرَا
شُوْدَ اَسْمَا هَا وِزِيْنَهَا بَدَرِ هَا رَسَالَةِ وِروَايَتِ وِسِيْلَةِ اَنْجَابِي اَسْتِ كَهْ مَلِكِي
عَلَى ابِ الْحِجَّةِ لَا اَلَهَ اِلَّا هُوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ اَنْوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ
وَالْاَرْضَ بِالْفِي عَايِمَ مُحَمَّدٍ رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ اَخُوهُ بَعْنِي نُوشْتِهْ اَسْتِ بَرْدَرَجْتِ بِنِ اَبِي

اَفْرِيدَنْ

اَفْرِيدَنْ اَللّٰهُ تَعَالَى اَسْمَا هَا وِزِيْنَهَا بَدَرِ هَا رَسَالَةِ كَهْ مُحَمَّدٍ رَسُوْلَا لَلّٰهُ اَسْتِ
عَلَى بَرَادَرِ اَسْتِ وِجْهِي حَدِيْثِ مَنَاقِبِ خَطِيْبِ اَمْرِهِ بَرَادَرِي دِيْكَ كَهْ رَايَتِ مُلْكُوْبَا
عَلَى بَابِ الْحِجَّةِ لَا اَلَهَ اِلَّا هُوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ اَخُوهُ بَعْنِي دِيْدِمَ نُوشْتِهْ بُو
بَرْدَرَجْتِ كَهْ لَا اَلَهَ اِلَّا هُوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ مُحَمَّدٍ رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ بَرَادَرِ رَسُوْلَا لَلّٰهُ اَسْتِ وِوِدر
اَزَا بِنِ مَسِيْبِ مَرْوِيْتِ كَهْ اِنَّ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ اَخِي بِنِ اَبِي طَالِبٍ
فَيَحْيَى رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ بَرَادَرِ اَسْتِ وِوِدر مَنَاقِبِ خَطِيْبِ خَوَارِزْمِ وِ مَنَاقِبِ بِنِ مَعَاذَةَ مَالِكِي وِوِسِيْلَةِ اَنْجَابِي
اَخِي بَعْنِي بَرْدَرِ اَسْتِ كَهْ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ بَرَادَرِ بَرِي فَرُوْدِ مَنَادِي
بِنِ اَخِي مَالِدِ رَسُوْلَا لَلّٰهُ عَلِيٍّ بَرَادَرِ اَسْتِ وِوِدر مَنَاقِبِ خَطِيْبِ خَوَارِزْمِ وِ مَنَاقِبِ بِنِ مَعَاذَةَ مَالِكِي وِوِسِيْلَةِ اَنْجَابِي
عَلِيٍّ رَا كَفْتِ تَوْبَلَدَرِ مَنِي وِوِدر مَنَادِي بِنِ عِيَّاسِ مَرْوِيْتِ كَهْ اِنَّ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ اَخِي بِنِ اَبِي طَالِبٍ اَنْوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْفِي عَايِرِي
رَسُوْلَا لَلّٰهُ اَخِي بِنِ اَبِي طَالِبٍ اَنْوَ رَسُوْلَا لَلّٰهُ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْفِي عَايِرِي
لِنَفْسِي اَنْتِ اَخِي وَاَنَا اُخُوكَ فَاِنْ ذَاكَ اَخَذَ فَعَلْنَا نَاْعِيْلًا لَلّٰهُ وَاَخُوْرَا
اَللّٰهُ لَا يَدْعُ عَلَيْهَا اَعْدَاكَ اِلَّا كَذَابٌ بَعْنِي بَرْدَرِ اَسْتِ كَهْ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ
مَنَادِي بَرَادَرِ بَرِي فَرُوْدِ مَنَادِي بِنِ عِيَّاسِ مَرْوِيْتِ كَهْ اِنَّ رَسُوْلَا لَلّٰهُ صَلَّيْ لَلّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ

خود هیچ برادری نمیدید پس گفت که یا رسول الله میان من و این خواهر فرمودی
و مرا ترک کردی آنحضرت فرمود بر که میبنداری که ترا ترک کرده باشم ترک کرده
ام ترا این برای خود که تو برادر منی و من برادر تو اگر کسی یا تو را فضل و کمال
بگوید تو بگو من قطب زمان و عبدالله و برادر رسولم دعوی این منقبت
تو کسی نکند مگر کذاب و دروغ گوی بود و لفظ بغض در این حدیث بعضی غیر از
است چنانکه در باب ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر گفت که فرمود انا علیه
و اخو رسول و انا الصديق الا کبر لا یقولها بعدی لیسوا کاذب مفسر بعضی گویند که
انا الصديق الا کبر را غیر من محکم است که دروغی گوی باشند و در مسند و سنن
ابو داود و صحیح ابی حنیفه و سنن ابی یوسف که رسول الله علیه و آله و سلم در نزد
خواهر نامرضی علی گفت که است اخوی فی الدنیا و الاخرة و در مسند ابی حنیفه
مرویت که رسول الله علیه و آله فرمود جز اخای علی یعنی برادر علی
من نیست و در مسند زحاکم بن زبیر که ایمان مرویت که آخی رسول الله بنی المصاحبه
و لا نصاری کان یواخی بنی النجیل نظیر هم آخذ بعد علی بن طالب قال هذا
آخی قال اخذ بیه رسول الله سید المرسلین و اما المؤمنین و رسول رب العالمین

الحدیث

الذی یقر له شیهة و لا یظفر علی آخوه یعنی خواهر و برادر یکی فرمود رسول
الله میان مهاجرین و انصار میان مرد و نظیر و مانند و برادر یکی میفرمود بعد از آن
دست علی بن ابی طالب گرفت و فرمود که این برادر منست بعد بقیه در آخر این روایت
گفت که رسول الله سید المرسلین است و امام متقیان و رسول رب العالمین است و
راهیچ مانند و شبیه و نظیر نیست و علی برادر است در بیعت
انطیقت مرخصی علیه السلام بفیوم بودن وی باقر آن دخی و بودن قرآن و حق باقی
و بین درهای بیوت صحابه که در مسجد بوده جز در خانه وی و این مشتمل بر دو فصل
است در مناقب خطب خود بر می از عایشه مرویت که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الحق مع علی بن ابی طالب مع جنت ما ناک یعنی حق
همراه علیست بیکر و با او هر جا که گردید و از ام سلمه مرویت که رسول الله علیه
علیه و آله فرمود این علی است مع الحق و الحق مع الله ان بنی و لا حتی یرد اهل الخوص
یعنی بدرستی که علی همراه حق است و حق همراه او هر کجا بیکر دنا زهر بیکر با ابی طالب
گویند پس رسول و از ابی تراب انصاری مرویت که رسول الله علیه و آله
با عمار را بر فرمود که تشکک الله ابنه و انت مع الحق و الحق معک و اعلم

اِذَا رَاَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَاَدْبَا وَسَلَكَ النَّاسُ وَاَدْبَا غَيْرُهُ فَاسْلُكْ مَعَ
عَلِيٍّ وَدَعْ النَّاسَ اِنَّهُ لَنْ يَدُلَّكَ رَدِيٌّ وَلَنْ يَخْرُجَكَ مِنْ هُدًى يَا عَمَّارُ
اِنَّهُ تَقَلَّدَ سَيْفًا اَعَانَ بِهِ عَطَا عَلِيٍّ عَدُوًّا قَلْبُهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مِنْ دُرٍّ وَمِنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا اَعَانَ بِهِ عَدُوًّا عَلِيٍّ قَلْبُهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَا
مِنْ النَّاسِ بَعْضُ نَرَاكَ وَهِيَ بَاغِي مُتَعَدِّي سَيَكُنْ دَعْوَا لَكَ تَوَهَّمَا حَقٌّ وَهَرَا
نَوَابِندِي عَمَّا رَهَرَا كَهْ بَنِي عَلِيٍّ رَا كَهْ بَرَاهِي رَقَبَ وَرَمَدَانِ بَرَاهِي عَمَّا رَقَبَ
بِسْ تَوَهَّمَا عَلِيٍّ بَرُو وَرَمَدَانِ بَكَا رِيدِ رَسَنِي كَهْ عَلِيٍّ كَزَنَ رَا بَجَا هَلَاكَ رُو
تَقَرَّبْ وَهَرَا كَزَنَ اَزَا رَا هَدَايَتِ بَرُو نَ بِيَارِ دَايِ عَمَّا رِيدِ رَسَنِي كَهْ
كَهْ شَمِشِ بَرِي دُرُّ كَرُونِ افكند و جَا نَلَّ كُنْدَ كَهْ بَا نَ شَمِشِ عَلِيٍّ رَا بَرِ دَمِ زَوِي
اَغَانَتِ كُنْدِ حَقِّ تَعَالَى قِيَامَتِ دُرُّ كَرُونِ اَكْسِ كَرُونِ بِنْدِي اَزْدَرَا فَا كُنْدَ وَهَرَا
شَمِشِ بَرِي دُرُّ كَرُونِ افكند و جَا نَلَّ كُنْدَ كَهْ بَا نَ دَمِشِ عَلِيٍّ رَا اَغَانَتِ كُنْدِ حَقِّ تَعَالَى
دُرُّ كَرُونِ اَكْسِ كَرُونِ بِنْدِي اَزَا فَنَشِ دُرَا فَا كُنْدَ وَا زَعَا بِنَهْ مَرُو بَتِ كَهْ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَعَ عَلِيٍّ وَوَلَّى مَعَ الْحَقِّ وَلَنْ يَقْرَأَ حَقِّي بِرَدِّ
الْحَقِّ وَا زَا بَرُو مَعَ عَلِيٍّ شَرِيعِ مَرُو بَتِ كَهْ رَسُوْلُ اللهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

كَيْفَا عَلِيٍّ اَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَا الْحَقُّ بَعْدِي مَعَكَ بَعْضِي تَوَابِ حَقِّي وَحَقِّي بَا نَزَاتِ بَعْدِ
اَزْمَنِ وَا زَا مَ سَلَمَ مَرُو بَتِ كَهْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَعَ
الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَقْرَأُ قَانَ حَقِّي بِرَدِّ عَلِيٍّ الْحَقُّ وَبَرُو وَابِي دُرُّ عَلِيٍّ
مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَقْرَأَ حَقِّي بِرَدِّ عَلِيٍّ الْحَقُّ وَبَرُو وَابِي دُرُّ عَلِيٍّ
دُرْمَنْدَانِ بَرُو بِنِ عَازِبِ وَا بِنِ عَبَّاسِ وَرِيدِ بِنِ اَرْمَنِ
كَهْ كَفْتِ كَانِ لِبَرِي مِنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ اَنْبِيَا شَارَعَةً فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ اَنْبِيَا
سُدُّ وَا عَزَمَ اَلَا بَرَابِ اَلَا بَابِ عَلِيٍّ فَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ اُنَّاسٌ قَالَ فَقَامَ رَسُوْلُ
اللهِ فَحَمَلَهُ اللهُ وَابْنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اَمَّا بَعْدُ فَاَنْتَ اَمْرٌ بِسَدِّ هَذِهِ اَلَا بَابِ
عِزَابِ عَلِيٍّ فَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ قَوْلَا اللهُ مَا سَدُّوْكَ شَيْئًا وَا لَا تَحْدُوْكَ
لَكِنِّي اَمْرٌ بِسَدِّ شَيْءٍ فَاَيْسَعُهُ بَعْضِي خِدْمَتُ اَصْحَابِهِ دَرِ مَسْجِدِ دَرِ هَايِ خَانِهْ
بَارُ كَرْدَهْ بُودِ نَدِ حَضْرَةِ رَسَالَةِ بَرُو وَرَفُودِ بَرُو دِيْلَانِ دَرِ هَا رَا بَغِي دُرُّ
خَانِهْ عَلِيٍّ بَرُو مَدَانِ دَرِ اَبَابِ سَخِي وَغَيْبِي كُنْدَ رَا بِنْدِي كُوِيْدِ حَضْرَةِ رَسُوْلِ
اللهِ بَهَايِ رَخَوَاسْتِ وَجِدِ وَشَايِ حَقِّ كَفْتِ رَعْبَا زَانِ فَرُودِ اَمَّا بَعْدُ بَرُو
كَهْ مِنْ بَسْتَانِ اَبْوَابِ بَغِي رَابِ عَلِيٍّ مَرُودِ بَرُو كُوِيْدِ وَغَيْبِ كُنْدَ اَز

شادان باب مخفی گفت و الله که من هیچ چیزی نه جسم نه کثافت و
بامری مأمور شدم و متابعت آن کردم و در مناقب ابن مغازل از علی بن
نابت مرویت که گفت خرج رسول الله الی المسجد فقال ان الله اوحی
الی نبيه موسى ان ابن ابی مسجد طاهرا لا یکنه الا موسی و هرون
و انباء هرون و ان الله اوحی الی ان ابنی مسجد طاهرا لا یکنه الا هرون
و علی و انبا علی یعنی رسول الله سوی مسجد بیرون آمد و فرمود بپوشیدن
توبه بفرمود موسی علیه السلام و حی کرد که برای من مسجدی طاهر و پاک بنا
که در آن مسجد ساکن نشود مگر موسی و هرون و بپوشیدن هرون و بدرستی که الله
توبه و حی کرد که مسجدی طاهر و پاک بنا کنم که در آن ساکن نشود مگر موسی و علی
و هرون علی و در مسند ان ابن عمر مرویت که گفت ما می گفتیم که خزانة من
مردمان ابوبکر است و بعد از ان عمر و بدرستی که ابن ابی طالب را سه خطه
منقبت داده شد که اگر یکی از ان سه خطه را باشد و سترست نزد من
شتران سرخ یکی آنکه رسول الله او را بخت و خر خود کرد اندک و برای و
فرزندان آورد و دوم آنکه ابوتراب مسجد را بت مکه باب علی را پیشم

روز خبر رایت را که علم است بوی داد و روایت انبت عن ابن عمر قال
كما تقول خبر الناس ابوبکر ثم عمر و لقد اوتی علی بن ابی طالب شکت
خصاله لان یكون لی واحة منهم ان جئت الی من خیم النعم زوجه
رسول الله بنتم و لذت له و سد ابواب ابی یاجد و اعطاه الرأیه
یوم خیره و در مسند ان نافع غلام ابن عمر مرویت که گفت بر سیدم از ان عمر
که گفت خبر الناس و بخرن مردمان بعد رسول الله ابن عمر گفت مادر ساد
تو از کجا و ان سوال از کجا بعد از ان استغفار کرد و گفت بخرن انشا
بعد از ان که است که در اخلال می بود انچه رسول الله اخلال میبود و بخرن
حرام می بود انچه رسول الله احرام می بود نافع گوید گفتیم کیست انکس ان
عمر گفت که علی بن خضر رسالت ابواب مسجد را بت و باب علی را گذاشت و
باوی گفت که ترا درین مسجد رواست هر چه مرا رواست و بر تو واجب و
است در روی هر چه بر من واجب و من وجبت تو دارن و وصی منی و ام من
ادایگنی و وعدهای مرا بجای می آوری و بر پشت من کشته میشود و ترا

انبت عن نافع مولى ابن عمر قال قلت لابن عمر من جرائنا رب رسول
الله قال ما انت وماذا لك لا املك ان استغفر الله وقال جبرائيل
بعده من كان يحل له ما يحل له ويحرم ما يحرم عليه قلت من هو
قال على اسم سدا بواب المسجد وترك باب على اسم وقال لك في هذا المسجد
مالى وملكك فيه ما على وانت وارثه ووصى بقضى ديني وشجر علي
ونقل على سنتي ابن دورايت به بعضي بودند شربت ودر بناق
مردوبه آمده است که سيب بن ولید این آیت که والجم اذ هو من
صاحبكم و ما غری لایه آن بود که رسول الله چون بست بواب اصحاب را
گذاشت باب ابو تراب را شخصی گفت که بفرز تر تیب و رفع شربت این غم
خود نصیب نیکدایه نازند که رسول هر چه میلوید وحی است خالجه در
دهم گفته آید و در مستند احمد جبل مرویت از خدیجه بن اشید غفاری که
چون صحابه بیدینه آمدند جنب در مسجد می بودند بنا بر آنکه خالها نداشتند
حضرت رساله ایشان را می کرد و فرمود که در مسجد معتقد مبادا که محکم
شود و در مسجد جنب بودن شاید جن اصحاب کردا کرد مسجد خالها ناکرند

و در خالها از درون مسجد باز کردند بعد از آن بر روی چند معاذین
جبل را بسوی صحابه فرستاد اول ابو بکر را خواند و گفت رسول الله میفرماید
ترا که از مسجد بیرون شوی و در خانه خود را بر آوری ابو بکر گفت سمعا
و طاعة و در خود را بر آورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن سید
فرستاد و همین امر کرد عمر سمعا و طاعة گفت و بک در چه درخواست کرد
تا در مسجد نظاره کند بعد از آن سوی عثمان فرستاد و رقیه دختر
الله در حیات او بود عثمان هم سمعا و طاعة گفت و در خود را آورد و
جبرئیل بن عبد المطلب فرستاد سمعا و طاعة گفت و در بر آورد و مرضی در
امر متردد بود و میدانت که از حمله مبعوضت یا از حمله دیگران و حضرت
خاتمه از خالهای خردینا مر قتی بنا کرده بود و چون تردد مر قتی را دید
اُسکن طاهر مطهر یعنی در مسجد بیارام پاک و پاک کرده شد پس
مناققان این سخن را بجمع رسانیدند جمع در غضب شد و بنزد رسول الله
آمد و گفت ای محمد ما را پس دن میکنی و کودکان بنی عبد المطلب را با ستم
آنحضرت فرمود اگر فرمان مرا بپذیری هیچکس بخزان شما جان ندادی و الله که

مسجد بر تفتی نداد جز خضر حق و توای حمزه از خدا و رسول جری عظیم
 داری مرده باد ترا و چون آنحضرت بمرگش که مرده دادی انکه شهید شد
 پس حمزه در غمراه احد شهید شد و مردی چند از صحابه این منقبت نفیس
 حکایت عزیرا بر تفتی بسیار دیدند و در غضب شدند و فضل وی بر ایشان
 و سایر صحابه ظاهر شد و چون این حکایت بخدمت رسید و پهای ریاضت
 و خطا بست کرد و فرمود بدستی که مردی چند در غضب و کینه میشوند بحجت
 انکه من علی را در مسجد جای دادم و الله که ایشانرا پیرون کردم و او را
 جای ندادم و بدستی که حق غر و جل سولی موسی و برادر وی دجی کرد که
 برای قوم خود در مصر خانهائی چند فرامید و خانههای خود قبله گاه کند
 و نماز قائم دارد و موسی امر کرد که در آن مسجد آرام نگیرند و بشهر
 نکند و نکذ رند بجز هرون و فرزندان او و بدستی که علی بنسبت موسی
 هرون است بنسبت موسی و اناهل و اقربای من است و برادر من است
 را شاید که در مسجد من نزدیک زن شود مگر علی و فرزندان او و برادرانش
 نیاید یا این طرف برود و بدست مبارک خود بطرف شام که کافران بنو

اشاره

اشاره فرمود و روایت نیست عن خذیفه بن اسید الغفاری قال قال
 قدّم أصحاب رسول الله المدينة لم يكن لهم بيوت فكانوا يبيتون
 في المسجد فقال لهم النبي لا تبيتوا في المسجد فاحتلموا فقال ان القوم يبيتون
 بيوتنا و جعلوا ابوابها الى المسجد و ان النبي بعث اليهم معاذ بن جبل
 ابا بكر فقال ان رسول الله يا مراك ان تخرج من المسجد و قد بأك
 فقال سمعنا و طاعة فسد بابه و خرج من المسجد و ارسل الي عمر فقال ان
 رسول الله يا مراك ان قد بأك الذي في المسجد و تخرج منه فقال
 سمعنا و طاعة فسد بابه و ارسل الي عمر فقال ان قد بأك الذي في المسجد
 معاذ ما قاله عمر ف ارسل الي عثمان و عنده رقبه فقال فقال سمعنا
 و طاعة فسد بابه و خرج من المسجد ثم ارسل الي حمزة فسد بابه و خرج
 من المسجد الي فقال سمعنا و طاعة فسد بابه و ارسل الي علي فسد بابه و خرج
 بدري اهو فمن هيسم او من يخرج و كان النبي قد بناه في المسجد بيتا من
 اياته فقال له النبي اسكن طاهرا مطهرا فبلغ حمزة قول النبي علي فقال
 يا محمد تخرجنا و تمسك ظمان بن عبد المطلب فقال له النبي الله لو كان الم

ک

إِنِّي مَا جِئْتُ دُونَكُمْ مِنْ آخِذٍ مَا أُعْطَاهُ آيَاهُ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرِينَ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ اجْتَرَفَ شَرُّ النَّبِيِّ قَتَلَ يَوْمًا أَحَدَ شُهَدَا وَفَضَلَ ذَلِكَ كَمَا
عَلَى عَلَى فَوْجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَبَيْنَ فَضْلِهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ
اللَّهُ قَبْلَهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ قَامَ خُطْبًا فَقَالَ إِنِّي رَجَا لَا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ فِي الْإِسْكَ
تِلْكَ فِي الْمَسْجِدِ وَاللَّهُ مَا أَخْرَجَهُمْ وَلَا أَشْكُهُ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَحْدَهُ إِلَى
وَأَجِدَ إِنْ تَبَوَّاهُمْ كَمَا يَصْرُفُونَ وَأَجَلُوا يَوْمَ كُمْ قَبْلَهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
مُوسَى أَنْ لَا يَكُنْ سَجْدَةً وَلَا يَكُنْ فِيهِ وَلَا يَدْخُلُهُ إِلَّا هَرُونَ وَذُرِّيَّتُهُ فَإِنَّ
عَلِيًّا مَنِيَّ بَنِي هَرُونَ مِنْ مُوسَى وَهَذَا خَيْرٌ دُونَ أَهْلِ وَلَا يَجِلُّ مَسْجِدِي لِأَجَدٍ
يَكُنْ فِيهِ النَّبِيُّ إِلَّا عَلَى وَذُرِّيَّتُهُ هُنَّ سَاءَةٌ فَهَمَّ سَاءَةٌ وَذُرِّيَّتُهُ مِنْ النَّبِيِّ
بِوَيْدٍ نَمَانْدَكِ دَرِجَارِي آمَدَه اسْتَفْعَارُهُ رَمَالَهُ فَمُودَ بَا شَلَكِهِ بَرَادٍ
هَذَا دَرِجَارِي مَسْجِدِي بَعْدَ دَرِجَارِي أَبُوكِ وَدَرِجَارِي دِكْرِ بَرَادٍ دَرِجَارِي
دَرِجَارِي بَكِ وَرَبُّهُ الْفَضِيلَةُ وَتَقِي بَقَرَاتٍ وَأَخَادِيكَ
شَانِ أَضَانِ نَازِلِ شَلَكِهِ اسْتَفْعَارُهُ رَمَالَهُ فَمُودَ بَا شَلَكِهِ بَرَادٍ
كَهْ كَتَبَ نَزَلَ الْقُرْآنَ أَنْبَاءَ فَوْجِ قِيَامٍ وَرُبْعِي عُلُقْنَا وَرُبْعِي سِيرٍ وَأَمَّا

دُرُج

وَرُبْعِي فَرَايَضُ وَأَحْكَامُ وَلَنَا كَرَامَةُ الْقُرْآنِ بَعْنِي قُرْآنٍ بِجَارِ خَشِنَ نَالٍ
شَدِيدُ رُبْعِي دَرِجَارِي وَتَعْرِيفُ مَاسْتِ وَيَكُ رُبْعِي دَرِجَارِي وَتَقْصِي
دَشْمِي مَاسْتِ وَيَكُ رُبْعِي سِيرَتَا وَتَقْصِي وَامَّا لَاسْتِ وَيَكُ رُبْعِي فَرَايَضُ وَ
أَحْكَامُ شَرِيعَتِ أَزَاوَامِي وَنَوَاجِي وَامَّا لَاسْتِ آيَاتُ كَرِيمَةٍ وَتَقْصِي
قُرْآنَتِ وَارَابِ عِبَاسٍ مَرُوبِتِ كَهْ كَتَبَ مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةُ الْإِسْلَامِ عَلَى
رَأْسِهَا وَفَائِدَهَا بَعْنِي نَبِيْتُ دَرِجَارِي هِيَ آيَةُ مَكْرَمَةٍ الْإِسْلَامِ عَلَى سِرِّ
وَبَشَوَايِ أَنْ آيَةُ اسْتِ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَا نَزَلَتْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِلَّا كَمَا عَلَى أَمِيرِ أَنْ آيَةُ اسْتِ بَعْنِي سِيرَتَا أَصْحَابِ أَنْ خُطَابِ بُوَدِ عَمَّا بِي بَحْثَا
مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْإِسْلَامُ عَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرِ
وَلَقَدْ أَمَرْنَا بِأَلَا اسْتَفْعَارُهُ بَعْنِي يَادُنْ كَرَامَةُ اللَّهِ تَعْدِ دَرِجَارِي آيَةُ خُطَابِ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا الْإِسْلَامُ عَلَى سِرِّ أَنْ آيَةُ وَامِيرِ أَنْ آيَةُ بَعْنِي سِيرَتَا
كَهْ بَايَانِ فَاخْطَبِ ائِدْ وَبَرَسْتِي كَهْ مَا مَوْشَدِيرِ بِاسْتَفْعَارِ كَرْدَنِ بَرَايِ
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْإِسْلَامُ عَلَى رَأْسِهَا
وَأَمِيرِهَا وَلَقَدْ عَامَلَهُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ فِي آيَةِ الْقُرْآنِ وَمَا ذَكَرَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ

بخیر یعنی بدرستی که غایب کرد الله تع با اصحاب حضرت مصطفی علیه السلام و آله
 و سلم در بعضی آیات قرآن و یاد نکرد علی را مگر بخیر و نکوی و از خدایتان ایمان آورد
 که گفت ما ذکر الله القرآن یا ایها الذین آمنوا انکم کان علیکم و لیا یا ایها الذین
 قرآن یاد نکرد و خطاب یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 آن خطاب بود و آن مجاهد مرویست که گفت یعنی سابقه ذلک لانه سبقکم الی
 الاسلام یعنی علی را سابقه آن هست که ابرو و پیشانی سر خطاب یا ایها
 الذین آمنوا باشد بجهت آنکه بر جمیع مؤمنان بر اسلام سبق کرده بود و
 از ابن عباس مرویست که ما نازل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی عینی
 فرو میآمد در شان هیچ کس از کتاب الله آنچه فرمود آمد در شان علی و این را
 همه از کتاب سابقه ابن مردودیه مرویست قولنعم انما و لیکم الله و رسوله و الذین
 آمنوا الذین و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون یعنی
 متصرف در ثمانیت مکرها و رسول کان مؤمنان که اقامت صلوة میکنند
 و صدقه و زکوة میدهند در حالت رکوع اهل تفسیر اجماع کرده اند که این آیه
 در شان ابوالحسن علیه السلام آمده است و قصه اینچنین بود که سالی که

رسول الله سوال کرد و استعطا نمود و هیچ کس بوی چیزی نداد آن سالی که
 با آسمان برداشت و کشتای بار خدای گواه باش که من در مسجد رسول
 الله استعطا کردم و هیچکس چیزی بمن نداد درین حق ابوالحسن نزدیکی
 رساله در نماز بر کوع رسید که بجانب سائل خصص اشاره فرمود سائل
 آمد و انکثرین از خصص ابی الحسن بیرون کردند الحال جبریل آمد و آیه
 انما و لیکم الله بر حضرت رساله خواند و حسان بن ثابت که شاعر رسول
 الله بود درین باب گفت ایا حسن تقدیرک نفسی و منجبتی
 و کل بطنی بالهدی و مسارع ایدهب مدحی و المخبتر ضایع و ما
 المدح فی حبیب الا له بضاع فانت الذی عطیت اذکت را کما
 قد ذکرت نفوس النجوم یا خیر کاع و انزل فیک الله خیر و لا یله
 و ینتها فی محکمان السرایع قوله تع اهن کان مؤمن کان کان کان
 لا یستون الا به یعنی الله حق تع بر سبیل انکار میفرماید یا انکر که مؤمن
 بود هم را انکی است که فاسق بود برابر خواهد بود و سبب نزول این
 آیه آن بود که ولید بن عقبه که برادر ی مادری عثمان بن ابی اسحاق

کرد و گفت اَشْكُ فَاِنَّكَ صَبِيٌّ وَاَنَا وَاَللهُ اَجْطُمُنِكَ لِسَانًا وَاَحْدُسِنَانًا
یعنی خوش باش که تو کودکی و الله بلسان و سنان از تو فصیح تر و تیز تر
جس مرتضی با وی گفت اَشْكُ فَاِنَّكَ فَاَسِقٌ وحق بن صدیق مرتضی
این آیه فرستاد و بنی ولید در روز فتح مکه از خوف شمشیر مسلمانان
و چون عثمان بخلاف خستند و اوالی کوفه کرد پس چرب خمر مشغول شدند و چون
مستی نماز صبح را چهار رکعت گزارد و بعد از سلام روی بامون کرد و گفت اگر خدا
جذر رکعت دیگر بیفزاید و نوبت دیگر مست بود در غراب می کرد و فضا و ظاهرا آمد
از کوفه مغرول شد و در وقت که جاب غری بیفادست مرد و حشاش بنی نا
دربین قصه گفت **اَنْزَلَ اللهُ وَالْكِتَابَ عَزِيزٌ فِي عِلِّيٍّ فِي الْوَلِيدِ اَنَا**
فَبَنُو الْوَلِيدِ مِنْ ذَلِكَ فَبَنُو وَاَعْلَى مُبَوِّدًا اَنَا لَيْسَ مِنْ كَانِ مَوْنًا عَزِيزٌ
الله لَمِنْ كَانِ فَاَسِقًا اَنَا شَوْفَ نَجْرَتِ الْوَلِيدِ خَزَنًا وَاَنَا وَاَعْلَى لَا
نَكَّ يَجْرِي جَانًا فَعَلَى يَلْقَى لَدَى الْعَرْشِ عَزِيزًا وَاَلَيْكَ يَلْقَى هَذَا اَوْ هُوَا
قوله وَاَعْلَى اَذُنٌ وَاَعْلَى یعنی در بیاید و فهم میکند کلمه حق و تحقیق را
گوشتی که شنید و فهم کند باشد این مرد و و احدی و ثعلبی و غیر ایشان

علاء تفسیر آورده اند بر آیت بر آمده اسلمی که رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم فرمود که یا علی ان الله امرني ان اذكرك وَاَقْضِيكَ وَاَنْ اَعْلَكَ
وَاَنْ يَنْبَغِي وَحَقٌّ عَلَى اللهِ ان يَنْبَغِي فَتَرْكُ بَعْضِي بَدْرُ بَعْضِي که الله تعالی فرموده است
بمن که ترا نزد یک دارم و دور نگذارم و تعلیم و تفهیم تو کنم و بر خیزد تا
و حق است که تو فهم کنی و در یابی و چون حضرت مُصْطَفَی بامر نفسی این سخن فرمود
آیه و بَعَثْنَا اَذُنًا وَاَعْلَى نَاذِرًا شد و از بجزا سر ویت که چون آیه و
بَعَثْنَا اَذُنًا وَاَعْلَى فرمود آمد حضرت رسالت آنرا خواند و روی بر نفسی
کرد و فرمود یا بنی سَأَلَ اللهُ ان يجعلها اَذُنُكَ یعنی بدین معنی که در آن
کرده ام از حضرت حق که این اذن و اعیه را گوش تو گرداند و بر وی
فرمود فَاَلَمْ تَرَ رَبِّي قُلْتُ اَللّهُمَّ اجعلها اذن علي یعنی درخواست کردم
از پروردگار خود و گفتم ای بار خدا یا این گوش و اعیه را گوش علی کن و
مرتضی بعد از آن میفرمود که از حضرت بنو هر کلا می که می شنودم فهم
کردم و یاد میکردم و آنرا فراموش نمیکردم قوله تَبَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا
اِذَا اَنَا جِئْتُمُ الزَّسُولُ فَقَدْ تَوَاصَوْا بِي لَيْلَى نَجْوَى كَمْ صَدَقَ بَعْضِي اَنَا نَكَّ بَعْلًا
الکعبه

و رسول بیان آورده این هرگاه که مناجاة خضر رساله کند باید که
در پیش راز و مناجاة خود صدقه مقدم دارید و تعلبی و واحدی و غنی
اینان از علماء تفسیر آورده اند که اغیار انکار مناجاة مصطفی کردند چنانکه
فقرا و اهل صفه و احوال محالست آن خضر نمایند و از کفر مناجاة و استغاثه
جز بر میان از ملائکه و کراهیت در جبین خضر ظاهر شد و این آیه فرمود
که پیش از مناجاة صدقه باید داد پس هر چه اهل عسر و احوال بصدقه نهند
هیچ وجه تصدیق ندارند و هر چه اغیار بودند صدقت بجز بیکر گفتند و
جیفه و ماد و ن دنیوی بر مناجات خضر نبوی ترجیح دادند تا بعد از
خزانی آیت بتو بیخ و تقریر اینان نازل شد **و اشفقتم ان تقدموا**
بنی یدی بخیر صدقه **الایه یعنی** آری شما ترسیدید از آنکه در پیش راز
و مناجاة بغیر ما صدقه مقدم دارید و تعلبی از مرتضی علی روایت کند
که گفت چون آیت **ایها الذین آمنوا اذا نجاکم الرسول من الملوک فرددوا**
خضر رساله مرا خواند که ما ترسیدیم از آنکه اغیار بیکدیگر بیاورند
دهند من گفت طاعت آن ندارند فرمود پس چند گفتم که جبه یا جوی خضر

فرمود بسیار ثقیل کردی و روایت کرد که قال علی ان فی کما بیه الله لایه
ما عمل بها **أخذ قلبی** و لا یعمل بها **أخذ بعیدی** و هی آیه المناجاة فانها المناجاة
کان فی دینار ابعثته بدراهم و کنت اذا ناجیت الرسول صدقت حتی
قیت فسمعت بقوله **أشفقتم ان تقدموا بنی یدی بخیر صدقه** یعنی
علی گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی هست که بنی یدی من چنان آیه عمل
و بعد از من چنان آیه عمل کند و ان آیت مناجات بنا بر آنکه چون آیت فرود
آمد مرا بیکدیگر زد بر بوده **آری بدرستی** خد فرود ختم و هرگاه که صد مناجاة در
کردی از آن در اهرم تصدیق نمودی تا که آن در اهرم تمام شد و منسوخ گشت
حکم آیه مناجات بدین آیه که **أشفقتم ان تقدموا قوله تع الذین یلقون**
اموالهم باللیل والنهار سررا و علانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا حول
علیهم ولا هم یجزون یعنی ما آن که صرف میکنند اموال خود را شب و روز
و نهان و آشکارا بجز اینان نزد پروردگار ایشانند و خوف برایشان
ظاهر میشود و نه مخزون میکردند و در مناقب بن مردویه از ابن عباس است
که گفت **ترک فی علی علیه السلام کانت غده اربعة دراهم قصد**

بها یعنی این آیه فرود آمد در شان علی جه نزد او چهار درهم بود و بان
 تصدق کرده و محدث خلی از ابن عباس روایت کند که کاش عند علی آیه
 ذرأهم لا یملک غیرها تصدق بدرهم لیل و بدرهم نهار و بدرهم
 سیرا و بدرهم غلبنه فقرکت یعنی نزد یک علی چهار درهم بود و غیر
 آن نداشت پس تصدق کرده به یک درهم در شب و یک درهم در روز
 و بیلد درهم نهان و یک درهم آشکارا از آن جهت این آیت نازل
 شد و سبب نزول آیت راز خشری در کفایت و واحدی در سبب
 آورده است قوله نو من الناس خیر منی نفسه ابتغاء مرضات الله الا
 یعنی و از مردمان کسی هست که میفروشد جان خود را در راه حق برای طلب
 رضای حق تو این آیت فرود آمد در شان هیت شب خیسیدن مرتضی
 بر فراش حضرت مصطفی در شب هجوم و این آیه در کتب خطی که جمیع
 است میان کتب و کشف آورده که این آیه در حق علی نازل شد
 و آنجا ن بود که حضرت بنوع مهاجر نموده و مرتضی را بر فراش خود خوابانید
 تا هرگاه که صبح شود و دایع مردم بر دم رساند و جای حضرت مصطفی

مردم پوشیده مانند چه گفته و صادق فرمود آن شب عمد کرده بود
 که حضرت را شهید کند بر حضرت حق نبی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام گفت
 که همان شما مواخاه کردید و عمر یکی از یکی دراز نکرد اید و هر کدام
 از شما ابنا رجوع به برادر خود بکنید هر یک از جبرئیل و میکائیل انجینا
 جوع کردند حضرت حق عز وجل بایشان وحی کرد که چرا مثل علی نبودید
 چه میانه او و محمد مواخاه نموده از آن جهت بر فراش وی نشستند و کما
 خود فدای راه وی کردند و بخیر و زندگ خود و بر این امر نمود فرود آمد
 هر دو سوی علی و او را از دشمنان حفظ بکنند پس هر دو فرود آمدند
 و محافظت او کردند جبرئیل نزدیک سرا و میکائیل نزدیک پای او و
 جبرئیل میگفت حج یا ابن ابی طالب کیست مانند تو و مثل تو و حال
 آنکه حق تو باملائک مباهات کرد و لفظ ابن ابی طالب است که قال الله
 عز وجل جبرئیل و میکائیل انی قد آخیت بینكما و جعلت عمل احدكما اطهر
 من الآخر فایکما یؤثرا مواخاه فاحنا راکل منقما الجوع فاحی الله
 عز وجل انهما ابنا کما مثل علی آخیت بینکما و من محمد قیام ظ

نواشه بقد نه بنفسه و بوتره في الحيات ابيضاً طينه فاحفظاه من غدر
فمن لا ايله محفظاه جبرئيل عند راسه و يسكايل عند رجليه و جبرئيل تقو
يخرج نوح يا ابن ابي طالب من ميثلك و قد باهى الله بك الملائكة قوله يا ابا
الرسول بلغ ما اتركك من ربيك و ان لم تفعل فما بلغت و سألته و الله يحكمك
من الناس لا يدهي اي انك بغير مرسل انضال على بردمان برسان آنچه
جوى توان برورد کار تو فرساده شده و اگر این کار کنی بر همانا که رسالت
و پناهای برورد کار خود نرسانید باشی این فرمان بجای آر که خضر
ترا از کند و بدانند جنى مردمان معصوم و محفوظ میدارد و حافظ ابونعیم
در حله اولیا و تعلی در تفسیر خود از برادرین عازب روایت کند که
نزلت در غدیر خم فخطب رسول الله فر قال من كنت مولاً فعلي الله
فقال عمر بن الخطاب من لاى و مولى كل مؤمن و مؤمنة يعنى بنات
در موضع غدیر خم نازل شد خضر و سألته خطابت کرد و بعد از آن فرمود
هر که من مولى و خداوند او باشم بران علی مولى و خداوند او باشد عمر گفت
يخرج بعض مژده و بنادت باد تراى على که امروز مولى و خداوند من و خداوند

هر مؤمن و سوء منه ندی و حافظ ابن مردودیه در مناقب ابن عبد الله مشهور
می آورده که گفت گفتا قراء على عهد رسول الله يا ايها الرسول ما اترك
الك من ربيك ان علياً مولى المؤمنين و ان لم تفعل فما بلغت
رسالة الله و الله يعصمك من الناس نزلت في بيان الولايت يعنى
ما بنحو اندر این آیه را در عهد رسول الله بدن طور که ان علياً
مولى المؤمنين يعنى اى رسول ما تبليغ کن و برسان آنچه من ترا
جوى توان برورد کار تو این که علی خدامند مؤمنانست و اگر این
کار کنی بر هیچ تبليغ رسالات برورد کار نکرده باشی و الله يعصمك
من الناس يعنى این فرمان بجای آورده حق تو را معصوم و محفوظ میدارد
و از مردمان بدانند جنى این آیت نازل شد در بیان ولايت مرسى
على عليه السلام و این مردودیه از عبد الله بن عباس و زید بن علي
در مناقب روایت کرده که لما أمر الله رسول الله ان يقول يعلى
فيعقل له ما قال فقال صلى الله عليه و آله و سلم يا رب ان
قربى حدیثاً عهدی بجاهلیة ثم مضى للحجة فقبل راجعاً ان یعدى قال

خبر

اللَّهُ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ آيَةً فَاحْذَرُوا فِي
 كُنْ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَسْتُ أَنَا فِيكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالَ رَأَيْتُ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَلَكَتُ مِنْ لَدُنِّي فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْأَمْنُ وَاللَّهِ
 وَعَادَ مِنْ عَادَةٍ وَأَعْنِ مِنْ عَانَةٍ وَأَخَذَ مِنْ خَدِّهِ وَأَنْصَرُ مِنْ نَصْرِهِ
 وَأَجَبَ مِنْ أَجَبَةٍ وَأَبْغَضَ مِنْ أَبْغَضَةٍ قَالَ إِنَّ عُبَّاسَ فَوْجَتِ وَاللَّهِ
 فِي رِقَابِ الْقَوْمِ يَعْنِي جَوْنِ اللَّهِ تَوْسُولَ خَدِّهِ أَمْرٌ كَرِيمٌ فَاحْذَرُوا
 بَلِي قَامَ نَابِدٌ وَدَرْبَانٌ وَيَكُونُ بَايَعَهُمْ تَهْ فَرَمُودَهُ اسْتَفْهَمَ انْخَضَعَ
 يَارَبِّ بَدْرَسْتِي كَهْ قَوْمٌ مِنْ بَاوَرِجَاهِلِي قَرِيبٌ وَخَدَّ الثَّغْمَانِ
 أَمْرٌ وَفَرْمَانٌ بَرْتَابَدُ وَبَعْدَانِ كَدَشْتِ اَزَانِ مَنَزَلِ وَبَطْرِجِ زَمَانِ
 جَوْنِ رَجَبِ نَمُودِ وَدَرْمُوضِ عَدْرِجِ كَهْ مِيَانِ مَكَّةَ وَمَدِينَةَ اسْتَفْهَمَ
 فَرَمُودَ خَضَرَ اللَّهُ تَعَالَى ابْنَ آيَتِ رَا بَرُوى فَرَسْتَارِ كَهْ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آيَةً بَلِي انْخَضَرَ بَاوَرِجِي عِلَّ كَرَفَتِ وَبَلِي
 مَرْدَمَانِ بَرِي وَنَآمَدُ وَكَلَفَتِ آيَا نَيْسَمِ مِنْ أَوَّلِي تَبْصُرِ فِى رَفْسِ شَمَلِ
 اَزْشَمَا كَهْتَنَدُ بَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَمُودِ اِي بَارَنَدِ اِي هَرَا كَهْ مِنْ مَنُوكِ وَخَدَّ

اَوَّلَانِ

باشم پس موی و خداوند او عیست ای بار خدای دوستی کن یا هر که
 دوستی کرد با او دشمنی کن یا هر که دشمنی کرد با او و اعانت و یا
 ده آنرا که اعانت او کرد و یاری مدد آنرا که یاری او نداد و نصرت
 کن او را که او نصرت او کرد و دوست دار آنرا که او را دوست داشت
 و دشمن دار آنرا که او را دشمن داشت ابن عباس گفت که بنابرین
 فرموده و الله که ولایت مرتضی واجب و فرض شد و در کردن قوم
 یعنی صحابه و حاکم بن ثابت در آن روز این شعر گفت **شعر**
 يَنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ يَتِيهِمْ **بَجْمَةٍ** وَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ يَنَادِيهِمْ
 يَقُولُ مَنْ مَرَّ بِكُمْ وَبَيْتُكُمْ **تَقَالُوا** وَلَمْ يَدُ وَأَهْنَاكَ الْمَقَالُ
 الْهَيْكُ مَوْلَا نَاوَأْتِ وَلَيْتَا **وَلَمْ تَرْمَا فِي** الْوَلَايَتِ عَاصِيَا
 تَقَالُ لَهُ قَسْمُ نَا عَلَي قَانِي **رَضِيكَ مِنْ** بَعْدِي أَمَّا مَا هَذَا
 وَدَرْمَنَاقِبِ بِنِ مَرْدُودِيهِ اِنَا بِي هَرُونَ عِيدِي مَرُوبِي كَهْ كَهْتِ
 آری زای الخواجه لازانی غیره حتی جلست ای ای سعید الخدری
 فَمَقَمُهُ يَقُولُ امْرَأَتَانِ خَمْسٍ فَصَلُّوا بَارِيعٍ وَتَبَرُّكُوا وَاحِدَةً قَالُ

شده حاجت بان یابد و مستحق خضر رحمان بمیکن و یتیم و اسیر و اخطیاء
خوارند و مضایق خود تعلی و واحدی و جمیع اهل نصیر آورده اند که امام
حسن و امام حسین خسته شدند بن خضر رساله و جمیع صحابه و عامه عرب و بلاد
ایشان آمدند و بامر تفتی گشتند که یا ابا الحسن اگر بدی میکردی خجسته
امامین بسیار مناسب مسود ابو الحسن گفت اگر فرزندان من محتاج باشند
روز دیگر الله حق روز دهم و فاطمه زهرا گفت اگر فرزندان من محتاج
بیک حق سه روز دهم دارم و فاطمه زهرا گفت ای ائمه بود گفت اگر
خداوندان من محتاج باشند سه روز دهم دارم پس امامین صحت و عافیت
ناقص و در خانه آل محمد نه قلیل بود و نه کثیر بن خضر مرتضی بخانه سمعون
و از سه صاع جو تبرض خرید و بر وایتی گویند که مقدار بیستم شد تا
فاطمه آنرا غزل کند و اجرة آن سه صاع جو گرفت و بشم و جو را بخانه او
و صورت حال بخضرت فاطمه علیها السلام باز نمود فاطمه انرا قبول کرد و
الحاعت فرمود و برخاست و یک صاع را اراد کرد و پنج نان بخت
را قوی و چون خضر مرتضی حاضر مصطفی علیهما الصلوة والسلام نماز مع

کنار دو بمنزل خود آمد و نان در پیش نهادند يك مسکین برادر
آواز داد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی امانت
مسلمانان بن خوردنی دهید که حق نه شمارا بر مواید خجسته خوردنی
دها و خضر مرتضی و آل عبا آن پنج قرص را باو دادند و بابا افطار
کردند و دو روز صاع دوم را آورد کرد و پنج قرص نان بخت چول
مرتضی از نماز مغرب بازگشت و طعام در پیش آوردند مرتضی آواز
داد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی امانت فرزندان مهاجر
بدین در یوم العقیقه بنمید شد طعام بن دهید که حق نه شمارا بر مواید
جنت طعام دهاد بن آن پنج قرص را بدیتم دادند و بابا افطار کرد
و سوم روز صاع سوم را آورد کرد و پنج قرص نان بخت بعد مغرب در
پیش مرتضی نهاد که اسیری آواز داد و گفت السلام علیکم ای اهل بیت
محمد ما را برده و اسیر میکند و طعام بندید خوردنی بدیدید بن که اسیر
محمد آن پنج قرص را ایشار کردند و بابا افطار فرمودند و چون روز
چهارم بند رخود و فاکرده بودند مرتضی امام حسن را بدست راست

و امام حسین را بدست چسبید و بجانب حضرت رساله شرح شد
 اما من از خشکی میماتم و سه روز طعام نخورده بودم و چون کسری
 پخته از تعاش و اضطراب میفروخت حضرت متوجه آن ایشان را دید و فرمود
 یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالتی بوالحسن صدمه حال باز میزنند و
 همه بر تاسند و بخانه فاطمه زهرا آمدند و حضرت فاطمه بعبادت رب الا
 مشوجه بود پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد هلاک الله فی
 اهل بیتک و در انشاء نصیحت سور ه لانی را بر حضرت مصطفی یا اخی
 قله یوقل تعالوا ندع ابناء و ابناءکم و ابناءنا و ابناءکم و ابناءنا
 و ابناءکم الایه بعد فتح مکه چون اسلام منتشر شد و از هر طرف مردمان
 بدین حضرت رساله می آمدند ابو حارثه که اسقف بنی نضار بنی
 هرا سینه و عاقب و عبدالمسیح و جمعی از نصاری ببلدینه آمدند و هر قدر
 نزدیک نصاری شدند و با هم دیگر نزاع و جدال کردند و با نصاری گفتند
 شما نیستید بر چیزی که حقیقتی دارد و نصاری با یهود همین گفتند حضرت
 نو این آیه فرو فرستاد که قالت اليهود لیست نصاری علی شی و قالت النصارى

است

لیست اليهود علی شی و هم یقولون الکتاب الایه و چون حضرت رسول الله
 نماز عصر کرد اسقف با اصحاب خود پیش آن خضر آمد و گفت که یا
 محمد چه میگوئی در حق منید ما که است آنحضرت فرمود که ان علیا الله
 که اصطفی و انتخاب یافته است اسقف گفت که هیچ پدر دارد و فرمود
 که از نکاح نبوده تا او را پدر باشد اسقف گفت چون میگوئی که او عبد
 الله است و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ عبدی را بی پدر ندانی حضرت
 الله تعالی این آیت فر و آورد که ان مثل علی عند الله کمثل آدم خلقه
 من تراب ثم قال که کن فیکون الحق من انک فلا تلون من المشرکین
 فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناء
 و ابناءکم و ابناءنا و ابناءکم و ابناءنا و ابناءکم و ابناءنا
 لغنه الله علی الکاذبین یعنی بدستی که مثل و داستان عیسی نزدیک
 خدا مانند مثل و داستان آدم است که او را خلقت کرد از خاک و کلمه
 کن موجود گردانند که نار حیا از حضرت پروردگار تو است ای محمد پس مثل
 از اهل شک و مجاد که بنابرین فرمود که هر که حجت گیرد با تو در میان عیسی

بعد از آنکه رسید بنواز علم بنی بن کوی محمد بخت کیران که میاشت
 هر یک از ما و شما بخوانیم و حاضر ما ز بر فرزندان و زنان و انفس ^{بغیر}
 امثال خود را و بعد از آن میاهله کنیم یعنی کریم بنکته خدای بر دوع کوی
 باشد از ما و شما و بنکته بضم و فتح با و سکون القدر است بر حضرت رساله
 این آیه بر نصاری تلاوت کرد و ایشان را میاهله خواند پس اسقف ^{اصحاب}
 اد جمع شدند و مشاوره کردند و اتفاق نمودند با حضرت بنوع که فردا ^{بنا}
 کنیم رجوع بنخلوة رفتند اسقف اصحاب خود گفت اگر بعد فردا با اهل
 بیت و اولاد خود می آید از میاهله او جدا کنید و اگر با اصحاب کثرت
 می آید میاهله نماید که او بر چیزی نتواند بود و چون با ملا شدند حضرت
 بنوع دست حضرت ولایت گرفت و امامین در پیش و سبیل و فیما
 العالمین در قفای آنحضرت و در کشانی گفته که حضرت پیر امام حسن
 برداشت و امام حسین را بدست راست گرفت و فاطمه زهرا در قفای
 آنحضرت و مرتضی در قفای فاطمه زهرا بنو عدی میفرستند و حضرت با ایشان
 میگفت هرگاه که من دعا کنم شما آمین گوید پس اسقف گفت ای ابا خود

ای گروه نصاری بدرستی که من کافی را می بینم که اگر الله تم خواستی بدعا
 ایشان کوی از محل و مکان خود را بل کردی پس میاهله نکردند و مصالحه نمودند
 بر آنکه هر مال دو هزار حقه و سی درع محض و مال و مانند و بدین خود باشند
 قوله تم اجعلتم ما بقه الخلیج و عمانه المحل الحرام کن آمن بالله و ابیور السخر
 و بما خد فی سبیل الله لا یشترون عناده و الله لا یمدی القوم الظالمین و کلمه
 در اجاب از اول آورده که علی و عباس و طلحه بن شیبه اقتدار کردند طلحه
 گفت که من صاحب خانه کعبه ام و مقاح او بدست منست و عباس گفت که من صاحب
 شفا به امر معنی آب دادن بجایان تعلق بن دارد مرتضی علی گفت میانه هر یک
 بدرستی که من بنی از مردمان نماز کرده ام و منم صاحب جهاد بر حضرت حق و این
 آیه فر و آورد اجعلتم سفایه الحاج ای الامام به یعنی گردانیدن آب بر جایان
 عماره کردن مسجد حرام را همچون کمی است که ایان بخدا و آنچه آورده و در راه خدا
 کرده باشند این صفات نزدیک خدا برابر نیست و بعد از آن حضرت حق تعالی را یاد
 بیان فرمود که اذن من است و طبر و جاهد و فی سبیل الله یا مولیهم و انفسهم اعظم
 درجه عند الله و اولیک ثم الظالمون یبشرهم برجم و برجهینه و رضوان و ثواب

لهم فيها نعيم مقيم خالد فيهما أبدا إن الله عنده اجر عظيم يعني آنان که
ایمان آوردند و مهاجره و جهاد کردند در راه خدای تعالی با اموال و انفس خود
درجه ایشان اعظم است از دیگران نزد یک حضرت رحمن و آن گروه ایشانند
فایز و رستگار مرده و زیاده ایشان بدهد پس وردگار ایشان بخشنده از نعم
خود خود برضوان و خشنودی و بخت و لذاتی که ایشان را در آن نعم
است و طال آنکه در آن خات بطولیان و همیشه باشند بدین معنی که الله تع
اجری عظیم و مزی برک حاصل است و واحدی بعد از این آیات
گفت تصدق الله علینا فدعوا و عهد له بالایمان و المهاجرة و الجهاد و الرکا
و رفع قدره یا اترکه فيه و علاه و کم که من المزايا التي لا يملحها أحد سواه
یعنی الله تعالی را مدعی خود تصدیق کرد و برای او ایمان و مهاجره و جهاد
داد و در آن کجای نمود و دستور و منزلت او را بسیار بجه در شان او بود
مرفوع و بلند کرد و از این مزايا و از دنیا بسیار است که غیر او مجلس
با آنها نمیدانند قوله تعالی یا اترکه لك للناس ما نأفك ومن ذریتي قال لا
یأفک علی الناس فیما فیهم الله صلیا و تعالی یا ابرهیم علیه السلام خطاب

فرماید و بر سبیل اصطفا و امتیاز میفرماید که بدین معنی که من ترا اما ابرهیم
و سابق خلایق خواهم گردانید ابرهیم علیه السلام از حضرت خلیل و علیه
مسئله نموده که ذریه و فرزندان مرا همچنین گردان حضرت حق فرمود که
عهد و پیمان من که خلافت و امامت است بنزد پسران فرزندان تو که نب
پرسیند باشند حیدری از عبدالله بن مسعود روایت کند که حضرت رساله
در شان نزول این آیت فرمود که انتهت الدعوة إلى ابرهیم و جده
قطر کا تختی نبی و تختی و جیسا یعنی عیسی و مسالمة ابرهیم علیه السلام
که بجه ذریه گردانتهی شد با مایه رسیده است که هرگز پسر نبی بخود
نگریده باشد پس بنا برین معنی حضرت حق تعالی را میفرماید که گردانید علی را
و حق خود گرفت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
یعنی ای آنان که ایمان آوردید در راه خدا هرگز کارشود و همراه راستان
باشید این مرد و پسر در مناقب خود از ابن عباس روایت کرده است که قال
ابن عباس کونوا مع علی علیه السلام و خطیب خواندم در مناقب خود آورده
که قال ابن عباس کونوا مع علی و صحابه قول الله انما انت منذر و لكل قوم

هادی یعنی قوجیم دهته نیستی و هر قومی را هادی و راهنمایی است محدث
 جنلی و ابن مردویه در مناقب و شهر و دیده در فردوس الاخبار از ابن عباس
 روایت کند و روایت جنلی نیست لکن آنکه در آیه وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ
 يَدَهُ عَلَى صَدْرِ فَقَالَ إِنَّا الْمَذْبُورُونَ وَمَا نَعْلَمُ بِكَ عَلَى قَوْلِكَ
 نَا عَلَى يَمِينِكَ الْمَشْدُونُ مِنْ بَعْدِي یعنی چون این آیت نازل شد حضرت
 رساله دست بر چینه خود نهاد و فرمود که من در ویم دهتم و من و بدست خود
 روی شکپ و دوش من بقی علی ایما کرد و اشاره فرمود که تو می هادی
 راه نمایی ای علی راه با مکان بعد از من جیب تو راه یا بند و روایت فردوس
 که لکن آنکه قوله إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّمَا
 الْمُنْذِرُونَ عَلَى الْهَادِي وَبِكَ يَأْتِي بِمَنْدِي الْمَهْدُونُ یعنی چون فرود آمد
 آیت رسول الله فرمود من مندر و هم کنده و عیست هادی و بواسطه تو
 ای علی هدایت یا بنده اهل هدایت و تقدیر کلمه بک میگرد و دلیل حضرات
 یعنی بواسطه تو راه یا بند نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه نیست که
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَإِنِّي بِكَ إِلَى

محدث

صَدْرِهِ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَتَأْتِيهِ إِلَى عَلِيٍّ وَقَالَ بَكَ بِمَنْدِي الْمَهْدُونُ یعنی
 یعنی چون حضرت رساله انما انت منذر خواند و بدست ایما به سینه خود کرد
 و لکل قوم هادی خواند و بدست خود اشاره بعلی کرد و گفت راه یا افکا
 بعد از من جیب تو راه یا بند و این روایت در مناقب ابن مردویه بطریق
 متعدده آمده است و همچنین است جمیع روایات او رحمه الله علیه قوله
 إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا یعنی
 که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و دبا شد که حضرت
 رحمت خلقت کند برای ایشان و ددی و محبتی خطیب خازن دم در مناقب
 ابن عباس روایت کند که گفت نزلت علی بن ابی طالب جعل الله له
 وُدًّا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی این آیه در شان علی نازل شد الله تمایل
 او و مودة و محبتی در دل مؤمنان آفرید و این مردویه در مناقب
 از به ابن عازب آورده قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ طَالِبُ الْعِلْمِ
 قُلْ الْقَوْمُ اجْعَلُوا عِنْدَكَ مَوَدَّةَ قَوْمِكَ یعنی چون حضرت مصطفی اکرم
 که ای علی بگوئی با رخای برای من عهد و پیمانی و مودة و محبتی نزد یک خود

یافین و بای من در سینه های مؤمنان مودتی بیافین از آن جهت
این آیت فرو آمد قوله و نه افراکان علی بینه من ربه و یلوم
منه الا یتبعیا انکرکم بر بینه و کواهی ازین و رد کار خود باشد چنانکه
در بی او میرود شاهی و کواهی که از فضل و بودند همچون کسی است که با
با شد و اخطب خازنم در مناقب آورده است که قال ابن عباس هو علی
شهد للبئی و هو منه ابن عباس گفت که مراد ازین شاهد و کواهی برقی
طیست که کواهی داد برای پیغمبر و از اهل بیت پیغمبر است و این مرد و دیگر
مناقب خود از عباس بن عبد الله آمدی روایت کند که گفت شنیدم
تا که سیف بود بر بالای منبر که ماسن رجل من قریب اینه قد ترک فی
آیه او آیتان فقال رجل من تحتهم فما ترک فیک انت فغضب
قال اما انک لولدت لک علی رؤس القوم ما حدتک و یحک هک
تقرأ سورة هود ثم قرأ علی علیه السلام ان کان علی بینه من ربه
و یلوم شاهد منه رسول الله علی بینه و انا الشاهد منه یعنی هرگز
از قرین نیست که در شان او یک آیه و روایت نازل شده است بر من

غضب نه و گفت اگر نه آنست که بخوانم ملاه از من سوال کرده من باین سخن
نیکو دم و جواب تو میدادم هیچ سخنانی سوره هود بخوان از من باین
خوار و گفت علی بینه رسول الله است و شاهد منه من قوله و یلوم
انهم مستولون یعنی در قیامت این فرمان آید که و قنوه هم یلوم و انما
یکد حیدر که بدست منی و انما مستولون بر سید خواهند شد و این مرد و دیگر
مناقب از ابن عباس روایت کند که انهم مستولون عنی و لا یتبع علی باقی
و یحکون جلی گفت که قال ابو سعید الخدری یعنی ابو سعید خدری که صاحب کبر
الله است گفت که مستولون خلق در روز قیامت و لا یتبع علی باقی علیه
و شریعه در فردوس است و از ابن عباس و ابن سعید خدری روایت کرده
که هر دو گفتند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اولک و قنوه هم
انهم الا یتبعوا فرمود که مستولون یعنی که خلق بر سید میشوند از قراری علی
این ای طالب و در اول باب چهارم آورده اند که جمیع انبیاء در سبب منراج
حضر مصطفی هستند که ما همه پیغمبر شده اند بر شهادت لا اله الا الله و اولاد
کردن بقوم خود و لا یتبع علی باقی طالب قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا

الصالحات اولئك هم خير البرية وای مرد وید وخطیب خواندم هر یک کتاب
 منافی خود از دیدن شما حلا نصاری که کاتب مرتضی علی بود روایت کند که
 شنیدم مرتضی علی را میفرمود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با من گفت در آنی
 که او را بر پیشه خود نیکه و میل داده بودم که ای علی اگر تسمع قول الله فان
 الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البریه انت وشیعک و
 مؤیدی و مؤیدک الخوض اذ احببت الیهم للحساب ان عمن عن الحلی
 یعنی علی یا خدایا قول خدا را که فرمود بدستی که انا ان که ایما آورد
 و عمل صالح کرد تا ان کرد ایما شد بخیر بن مخلوقان آن طایفه تویی و شیعه
 تو و وعده که من و شما عرض کنی است هرگاه که همه امتها برای حساب
 برانند و راست خواهند میبود و حال الله بهمانی و چهار دست و پای تمام
 برد و غولانی باشد و خطیب خواندم یک روایت دیگر آورده از جابر بن عبد
 الله انصاری که او گفت کما البنی صلی الله علیه وآله فاجل علی بن ابی طالب
 فقال له رسول الله قد انما اخی فما انت الی الکینه وخص بها یسیر و
 والذی نفسی بک ان هذا وشیعته هم الغایرون یوم القیمه ثم قال

الله انکم ایما نارا و فکم بعد الله وافرکم بامر الله واعد لکم فی الزیمه و
 احکم بالسنه و اعظم عند الله من من قال و تلت هذا لامه ان الذ
 آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه قال و کان انضا
 محمد صلی الله علیه وآله اذ اقبل علی علیه السلام قالوا قد جابر
 البریه یعنی نزدیک پیغمبر بودیم که مرتضی آمد پس رسول الله فرمود
 که بدستی که برادر من بسوی شما آمد و بعدا انان النفاق بسوی کعبه
 کرد و کعبه را بدست خود زد و فرمود بخی انکه جان من بدست اوست
 که این کن و شیعه او ایما شد و سکار در روز قیامت بعد از ان فرمود
 بدستی که نخستین شما است در ایمان آوردن بخدای و پیشین شما
 در وفا کردن به عهد و پیمان خدا باین شما است در قیام نمودن تقربان
 خدای عز و جل و عادل ترین شما است در حق رعیت و یکره ترین شما
 در همت کردن بر راستی و سقوت و عظیم ترین شما است نزدیک حق از
 روی اخروی و مزینه جابر که بد و فرمود آمدن این آیه ان الذین آمنوا
 و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه و اهاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم هرگاه که مرضی علی آمدی گفتند بجا و خیرا بریده یعنی آمده بود
 مخلوقات قوله فان المتقين في جنات و نهرات مقعد صدق عند ملک
 مقعد یعنی بدین معنی که متقیان و برهمنگان در جنات و نهرات و در آن
 اند در شبنم صدق نزدیک باد شاه جبار و قدر و خطیب همانند و این مرد
 هر یک در سابق خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند و روایت ^{حطب}
 اینست که قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي من اخلك ولله
 اسكبه الله نعم معنا ثم تلا رسول الله ان المتقين في جنات الآله یعنی
 رسول الله بامری گفت هر که ترا دوست و یار بود ترا در حق خود او را همراهی
 در شریک ما آرام داد بعد از آن رسول الله این آیت تلاوت کرد ان المتقين
 في جنات و نهرات و روایت این مرد نیز اینست که گفتا عند رسول الله ^{صلى الله عليه وآله}
 اصحاب الجنة فقال صلى الله عليه وآله ان اول اهل الجنة دخولهم
 علی بن ابی طالب فقال ابو طالب انما انصاري يا رسول الله اخبرنا ان
 الجنة مخزنة علی بن ابی طالب حتى تدخلها و علی الامم حتى يدخلها اممك
 فقال بلى يا ابا طالب ما علمت ان الله لو اومن نبي و عمود من امة

علی ذلك التور لا آله الا الله محمد رسول الله خیرا بریده صاحب اللز
 امام القیمة و ضرب ید علی بن ابی طالب قال نفس رسول الله بذلك
 علیا فقال الحمد لله الذي كرمنا و شرفنا بك فقال انصرا طي و ما من عبد
 يتبع و موذيك الا بعث الله مع مقارب من القیمة ثم قرأ رسول الله في
 مقعد صدق عند ملک مقعد یعنی جابر گوید که نزدیک رسول الله بود
 بن اصاب او یا دجته کردند آنحضرت فرمود بدین معنی که اول اهل جنت را
 دخول و گذشتن بجنت علی بن ابی طالب است بر ابو دجانه انصاری گفت یا
 رسول الله تو بیا جردادی که جنت برایش محترماست تا انگاه که تو بجنت
 بگذری و حرامست بر جمیع ائمه تا انگاه که امت تو بگذرد آنحضرت فرمود یا
 ای ابو دجانه ندانستی که خطیرا گویا است از نور و عمودی یعنی شوی
 از باقون فوخته است بر آن نور که لا اله الا الله محمد رسول الله
 و آل محمد برین مخلوقات اند و صاحب و حامل لوا امام و پیشوای امت
 و درین هنگام حضرت رسالت بدست خود سویی علی بن ابی طالب ^{انصار}
 کرد جابر گوید که رسول الله علی را باین منقبت شاد کرد ایند بر من

شایسته آن خدایا که ما را بواسطه تو مشرف و مکرر کرده اند پس آنحضرت فرمود
 یا مرتضی که چنانچه بادت را ای علی هیچ ندیدم بخت تو محقق نشود الا که الله تع
 او را همراه ما برانگیزاند روز قیامت بعد از آن رسول الله این آیه خوانده
 متفقد صدق عند ملیک مقدر قوله والشاقون الشاقون الشاقون اولئك
 المقربون فجاءت النعم خطیب خواندم و ابن مردودیه و ابن معاذ
 ما فی هر یک در کتاب سابق خود از ابن عباس روایت کرده اند و
 روایت خطیب نیست که قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله و
 سلم عن قوله الشاقون الشاقون الآية فقال لي جبرئیل علیه السلام
 ذلك علي و شيعته الشاقون الى الجنة المقربون من الله كما
 لهم یعنی ابن عباس گفت که رسول الله صلى الله عليه وآله را پرسیدم
 معنی قول خدای تع الشاقون الشاقون آنحضرت فرمود که جبرئیل
 بمن گفت که آن علی است و شیعه او که سابقان و پیشروانند بخت
 و مقربانند پیش خدا بخت گرامی که ایشانراست نزد خدای تع و روایت
 ابن مردودیه اینست که قال ابن عباس یوسف بن زید سبوق الی اموی

ابن عمران علیه السلام و مؤمن آل بیت سبوق الی عیسی بن مریم علیه السلام
 و علی بن ابی طالب سبوق الی رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و روایت ابن عباس
 اینست قال ابن عباس یوسف بن زید سبوق الی اموی و سبوق حاجی الی عیسی
 الی عیسی و سبوق علی ابن ابی طالب الی محمد صلى الله عليه وآله و هو افضلهم
 ابن عباس گفت که یوسف بن زید سبوق الی اموی سابق شد و پیشوای است و حاجی
 یسین که جیب بخارست بعضی سابق شد و علی بن ابی طالب سابق شد و محمد
 الله علیه وآله و سلم و علی افضل این سابقانست قوله تع ان الذي لا يؤمنون
 بالآخرة عن الصراط الذي يكون یعنی بدین معنی که انا که ایمان بنفائی آورده اند
 صراط مستقیم و راه راست برکنارند محمد بن حنفلی گفت که از ابن عباس
 محمد مراد است و ابن مردودیه از مرتضی علی روایت کرده که قال علی علیه السلام یاکون
 عن ولا یفسد برکنارند از ولایت ما پس بنا برین معنی صراط مستقیم
 از ولایت و محبت اهل البیت باشد قوله تع و کنی بالله شهیدا یعنی و کنی
 و من عند کتاب یعنی بگو ای محمد که حق حق و انکه که علم کتاب نزد
 اوست پس است و کافی در کما بودن بیان من و شما حدیث حنفلی گفت قال محمد

بن الحنفية هو علي بن ابي طالب يعني محمد حنيفة كفت من عنده علم الكتاب
بن ابي طالب است وعلیه رافضی بن خدا ز عبد الله بن سلام که جرم و دانشند
نمود بود و مسلمان شد روایت کند که قال ثالث رسول الله عن قوله
عنه علم الكتاب فقال لما ذلك علي بن ابي طالب يعني عبد الله سلام كفت
الله را بر سیدم از معنی قوله خدای تعالی و من عنده علم الكتاب و کفتم این که
علم کتاب نزد یک او است کفتم آنحضرت فرمود که اگر نبی بخیر علی بن ابي طالب
عجل است که بقوری در معالم التزیل بگوید که من عنده علم الكتاب عبد الله
بن سلام است و عبد الله بن سلام بگوید که پیغمبر به کلمه مصر که الما ذلك
علي بن ابي طالب قوله تعالى والجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما
غوى وما ينطق عن الهوى ان ابي هو الا وحى يوحى فحقه تو سر کند
بجورد بشان زهره و سیف را بدیجی آستان که فراداده که باز خدای
و صاحب تمامال و کمره اند و از سر هوا و هویر نطق میکند و نیست نطق
وحی که بر زبان او جاری میشود و این معانی تا کی از این جبار روایت
کند که کفتم کتابی که طایفه طایفه من شبان قرین و فیما رسول الله اذا

انقص

انقص نجم فقال عليه السلام قال انقص هذا النجم في مشركه و مني
من بعدى فقاموا وانظروا و قد انقص في مشركه علي فقالوا قد ضلک بعلي
فترك والجم اذا هوى يعني با طایفه از جوانان قرین شسته بودم در مکه
و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در میان میامورد که شایع فریاد و بر سر
بر شاه فرمود که هر کس که این شایع در مشرک و افتاده باشد اگر بعد از من و
منت آنجا عه بر خاستند و نظر کردند دیدند که در مشرک علی افتاده بود و کفتم
بدستی که توبیب بخت علی کما شد بجهت آن این آیت نازل شد که والجم اذا
و در مناقب بن مردويه حقه عرفی مرویت که کفتم لما أمر رسول الله بقصد
الانوار التي في المسجد شق عليهم قال حقه اتي لا نظر الى الحرم بن عبد المطلب
و مونت قطیفة حرار و غیثه تدبر فان و يقول خرجت عنك و ابا بكر
عمر و عثمان و انسكك ابن عمك فقال رجل يؤمئذ ما بالوا في رفع اليه
فعل رسول الله انه قد شق عليهم قد عا الصلوة كما معة فبعد المير فلم
يستمع من رسول الله خطبة كان ابلغ منها مجدا و توجيدا فلما روع
قال يا ايها الناس ما انا سددتها و لا انا فتحها و لا انا اخرجكم و لا انا

اسكتة فقرأوا بالتجم اذ اهلوا الى قوله اني هو الذي اوحى بوحي يعني چون رسول
 الله امر كرد بنماز و بفتح درهای صحابه كه در مسجد بودند اين معنى بر جاى
 نهد و دشوار آمد حجة عربى كويد بدستى كه من اکنون حرم را در زیر قلیفه
 سرخ كریای بنم و هر د و چشم او سبل الشك میریزد و خود بخود میگوید غمخ
 را و ابوبكر و عمر و عثمان را برون كردی و عم زاده خود بر جای خود آرام
 دادی پس بگردی گفت كه در تعظیم و رفع منزلت این غم خود هیچ نفیض نمیکند
 رسول الله دانست كه این معنى بر صحابه دشوار آمد الصلوة جامع خوانند
 قاعده خان بود كه چون الصلوة جامع فرمودی جمیع صحابه جمع شدند پس
 آنحضرت بر لای منبر رفت و خطبه خواند چنانكه از رسول الله هیچ خطبه
 نشد كه از آن خطبه خوا بلند و افصح بوده باشد بحسب تعجید و توحید و چون
 از خطبه فارغ شد فرمود ای مردمان نه من بستم ام درها را و نه من كنوده
 و نه من شمار از مسجد میرم نه كرده ام و نه من او را در جای آرام داده ام بعد از
 آیه و التجم خواند یعنی هر چه میكنم آن همه از قبیل رحمتی است نه از هوا و هو
 قوله نع يوم لا يحزى الله النبي الذي آمنوا معه نورهم شعاعی بنی انوار

بایانهم آیه یعنی روزی كه خوار كنند الله تع بفرموده را و آنرا كه با
 ایمان آوردند نور ایشان روانه میشود در پیش ایشان و از دست
 راست ایشان محدث جلی آورده كه نزك في علي و احابه یعنی باز شد
 این آیت در شان علی و احباب او و این مرد و به از ابن عباس روایت
 كند كه او گفت اقول من يكسى من خلل الحجة ابرهيم خطبه من الله
 عز وجل فخر محمد لا ته صفوة الله فخر علي بن بك ينفعنا الى الجنان
 قرأ ابن عباس آية وقال علي و احابه یعنی اقول كى كه داخل و جها
 جنة كسى را بدار برهم بود عليه السلام از جهت دوستى و را خدای عز وجل
 بعد از آن محمد جده الله او بر كزیده خلاست بعد از آن علی زفان كرده شد
 میان ایشان بیوى حجة و ابن عباس بعد از آن این آیه خواند و گفت الله
 معه نورهم شعاعی بن ایدهم آیه علی است و احباب او قوامه همان
 مختار اختصموا فبهم آیه یعنی این دو خصم كه خصومت كند در دل
 پروردگار خود و در بخاری و صحیح مسلم از ابو ذر آمده كه قسم و كنند
 بار میگرد كه آیه همان مختار اختصموا فبهم در شان علی و حرم و عیله

ابن الحارث بن عبد المطلب نازل شده است که در روز بدر با مشرکان که عتبه
و شیبه چنان ربه و ولید بن عتبّه اند مبارزت کردند عتبه و شیبه
و چنان ربه و ولید عتبه هر سه در روز غزاه بدر مبارز شدند حضرت مصطفی
هر سه عتراده خود را حربه ایشان فرستاد علی ولید را کشت و حمزه عتبه را
و شیبه و عتبّه را ساقهای مجروح کرد و آن نخم شعیب شد بر من و شیبه
را بچشم فرستاد و چون این سه ضا دید کشته شدند باقی کفار روی به پشت
نهادند و فرموده **إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَعَلُوا الْفَالِحَاتِ خَاتِمَ الْأَيَةِ**
يَعْبُدُونِي که الله تو میکند از آن کسان که ایمان آوردند و عمل صالح
کردند چنانچه ای که روانه میشدند از شیبه آن جو به این مردویه از مجاهد
روایت کند که **تَرَكْنَا عَلَى وَحْمَةٍ وَعَيْدَةٍ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ**
بَارِزُوا عَيْتَهُ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ قَرَأَ أَمَّا الْعُكَّارُ فَنَزَلَ فِيهِمْ فَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا فَاقْطَعْتُ لَهُمْ سَبِيلًا مِّنْ صَدِيلِي قَوْلُهُ عَابًا لِّمُحَمَّدٍ وَآلِهِ
عَلِيٍّ وَآلِهِ بِرَأْسِ اللَّهِ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا يَفِي قَرَأَ فِي دَرِّ شَانِ عَلِيٍّ وَحَمَزَةٍ وَ
که برزاده عبد المطلب است نازل شده و در باطن چنان که با عتبه و شیبه

ولید مبارزه کردند هر چه در شان کفار این آیه نازل شد که **أَمَّا الَّذِينَ**
كَفَرُوا یعنی حق تعالی بفرما بد هر چه ایشان که کافر شدند با همی ناخن بریده
شد برای ایشان تا عذاب ایشان در آتش اصعب باشد و در شان علی و آله
او این آیه نازل شد که **أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ يَكُنْ قَوْلُهُ قَالُوا لَنُفِئَنَّ بِالْقُدْرَةِ**
وَصَدَقَ بِهِ این مردویه از مجاهد روایت کند که این آیه در شان مرتضی علی
نازل شد و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که او گفت **الَّذِي كَانُوا**
يُحْمَدُونَ عَلَيْهِ الصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ وَصَدَقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و لفظ دعا
ایست عز مجاهد قال **تَرَكْنَا عَلَى وَحْمَةٍ وَعَيْدَةٍ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ**
بَارِزُوا عَيْتَهُ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ قَرَأَ أَمَّا الْعُكَّارُ فَنَزَلَ فِيهِمْ فَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا فَاقْطَعْتُ لَهُمْ سَبِيلًا مِّنْ صَدِيلِي قَوْلُهُ عَابًا لِّمُحَمَّدٍ وَآلِهِ
عَلِيٍّ وَآلِهِ بِرَأْسِ اللَّهِ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا يَفِي قَرَأَ فِي دَرِّ شَانِ عَلِيٍّ وَحَمَزَةٍ وَ
این طالب و محمد بن حبیل آورده که **الَّذِي كَانُوا يَفِي قَرَأَ فِي دَرِّ شَانِ عَلِيٍّ وَحَمَزَةٍ وَ**
وَالَّذِي صَدَقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قال مجاهد یعنی بن قول مجاهد
قوله **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَاقْطَعْتُ لَهُمْ سَبِيلًا مِّنْ صَدِيلِي** یعنی حضرت حق تو با خرم
رسالت بفرموده که اگر چه شما با ما در با خرم بیدن ولیکن از ایشان یعنی
مناقصان انتقام او خواهم ستدن این مردویه از ابن عباس روایت

مسکد که قال ابن عباس متفقون بعلي یعنی بواسطه وبردست علی انقام
دارمی ستانیم و در فردوس الاجار از جانب بن عبدالله مرویت که گفت
ترکت علی بن ابیطالب الله یثقیهم من التائبین و العاصین یعنی
این آیه در حق مرتضی نازل شد باینکه حضرت رسول الله فرموده است که
او بعد از من از یبغی نمکان و ظالمان داد بستاند و فرموده تی و اگر خواست
از اکیین یعنی نماز گذارید و رکوع کنید با نماز گزاران و رکوع کند کان محمد
جلی گفت هو علی بن ابیطالب و این مرد و برادران عباس روایت کند که
پی رسول الله و علی خاصه و معاویه و اهل من صلی و رکوع یعنی با آیه خاصه در
شان رسول الله است و علی نازل شد و ایشان اندا و کسی که نماز و رکوع
کرد قوله فان الله هو مولیه و حبیبه و صالح المرءین یعنی بدین
الله هم مولی و ناصر و محرم است و حبیب و صالح و مؤمنان هم ناصر و یاری
بنماید و محمد بن حلی از مجاهد روایت کند که او گفت علی است صالح المرءین
و این مرد و برادران عباس و اصحاب بیت عیش روایت کرد که گفت شد
الله که بفرمود صالح المرءین علی بن ابیطالب است قوله فان الله

من الکفار یضجون علی الامارک یظنون الیه یعنی روز قیامت آنکه
ایمان آورده اند از کافران میخندند و بر تختهای آراسته خسته نظر میکنند
الخطب خوانندم آورده است که قبل ترکت علی بن جمل و الولید بن المغیر
و العاصی بن وائل و غیره من مشرک مکة کانوا یضجون من عمار و ابی و
غیرهما و قبل ان یطربا بن ابیطالب خانی نفرین المسلمین الی رسول الله
منهم المشرکون فقالوا لاهل مکة و انبیا المصلح ففجکنا منه فارتل
الله الیه قبل ان یصل علی الی البیت علیه الصلوة والسلام یعنی کنید
که این آیه در شان کافران مکة نازل شد که از حال لال و عمار و
غیر ایشان میخندند و گویند که مرتضی در نفری بنیان مسلمانان
رسول الله آمد پس من کان از مرتضی و اصحاب او افسوس داشتند
با اصحاب خود در خطبه گفتند که صلح را یعنی داغ سر زاید بر و از طرار
خند بدید پس الله تو این آیت را فرود آورد پس از آنکه مرتضی بمصطفی رسید
قوله تع امحبب البین احبوا الشایب ان یجعلهم کالدین است
پروا و تمام هم خلاء ما یجکون یعنی آیتان بنده باشند تا آنکه میلان و بدینها
یجاءهم

ساختند که ایضا را بحکم ایمان آوردند و او را بر برگردانیم در محلی و
زندی و در همان و سرکه ساسا بخورن چه بد نمود و او را همان خطیب
خوارزم روایت کند که این آیه در قصه غزاه بدر نازل شد در شان حمز
و علی و عبید بن الحارث چون مبارزه کردند و حضرت فقال عبیده و شبیه و
ولید بن عبیده قوله فی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم
من قبیح الحجة و منهم من ینظر بعی از جمله مؤمنان مردانی هستند که
راست گفتند و بجای آوردند آن عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند
من قبیح الحجة یعنی بعضی از ایشان شهید شدند و منهم من ینظر و بعضی
از ایشان منتظر شهاده اند و خطب خوارزم روایت کند که این آیه در
شان عبید و حمز و علی نازل شد فنهیم من قبیح الحجة عبیده و حمز
و اصحاب ایشان که عهد کردند که در غزاه هرگز پشت بدشمن نکنند و همین
در غزاه جدا میکردند تا شهید شدند و منهم من ینظر علی بن ابی طالب
است قوله تع لقد رضی الله عن المؤمنین اذ ینزلونک تحت البحرة
یعنی بدر یعنی که راضی شد الله تعالی از مؤمنان در آن جنگ که پیروز گردیدند و

در بدر درخت خطیب خوارزم از جابر بن عبد الله روایت کند که گفت کث
فی اهل الجذبة کثرت المؤمنین الفاروا و ابعاد فقال لک البقی انتم المؤمنین
اهل الارض فبايعنا تحت البحرة علی التوب قال جابر و اولی الناس
بذلك اهل البیت علی بن ابی طالب لانه قال و انما هم فحما قریبا یعنی فح
خبر و کان ذلك علی بن ابی طالب این آیه در شان اهل حدیثه
چاهست قریب مکه جابر گوید که در آن روز هزار و چهار صد نفر بودند
بر حضرت پیغمبر با گفت که امروز شما بید بپوشید اهل زمین و پیغمبر
زیر شجر بر سرک یعنی پیغمبر و آن دشمن روی نکرد این جابر گوید که اولی
را حق مردمان باین آیه علی بن ابی طالبست چنانکه حق تعالی فرمود و انما هم
فحما قریبا یعنی مردان با ایشان فحی نزدیک که آن فتح خجسته و آن
فتح بدر است علی بن ابی طالب بود قوله تع و الذین آمنوا بالله و رسوله
اولئک هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و منهم
انسانی که ایمان آوردند بخدا و رسول او آن گروهند که نزدیک بود کار
خود مشرک صدیقان و شهدا دارند ایشان را از مرد و نور حاصل است و

گفت این آیه در شان مرتضی علی نازل شده است قوله تعالى يا ايها النبي
حببك الله ومن تبعك من المؤمنين قالوهو علي بن ابي طالب وهو رأس
المؤمنين يعني ای آنکه پیغمبر حق تو و آنکه آن که اتباع تو کردند از مؤمنان پس
نماد در مظاهر و یاری کردن محمد گفت که قالوا یعنی اهل علم گفتند که براد
از من علی بن ابي طالب است که او سرور و امام مؤمنانست قوله في هذا
المستقيم قال بریده صاحب رسول الله هو حمزة بن عبد المطلب عليه السلام
قوله في راعتهما بجلا الله جميعا قال جلا الله علی و اقل بنه علیهم السلام
یعنی همان دست بجلا الله زیند بریده گفت که جلا الله علی مستد اقل
او قوله و کفی الله المؤمنين القتال و کان الله قوی عن بنی امیه
که جلا و بج آیت که بعد از بنی امیه از کتاب مناف ملک الحافظ ط
المحدث بن احمد بن مؤیدی بر مردویه رحمه الله علیه منقول است قوله و
کفی الله المؤمنين القتال و کان الله قوی یا عزیر یا حافظ بن مردویه
منقول آورده است که کان ابن سعد بن قریه هذا محرف و کفی الله
المؤمنين القتال یعنی بنی ابي طالب و کان الله قوی یا عزیر یا مؤیدی

در زمان رسول الله این حرف یعنی این آیت بدین طور بخواند که و کفی الله
المؤمنين القتال یعنی آنکه طالب یعنی الله تو کافی و پسند کرد ایندیشا را
بکرمه و ایندیشا را بواسطه علی بن ابي طالب از جنگ و قال کردن با عمرو بن
دو و الله تو قوی بود و غالب و حکایت این جنگ در تفسیر سوره اعراب مستدرک
قوله في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و يرفع الله قولها
و الا مآل و حال استقامت تجارة و لا یبع عن ذکر الله الایه یعنی در
خانه ها می که الله تو دستوری و رضا داده باشند در رفت و بلند کردن آن
و نام حق بردن در آن هر آینه تسبیح میکند حق را در آن خانه ها با مباد
و شبانه گاه مردانی که مشغول کند ایشانرا از ذکر حق و اوقات صلوات
و دادن زکوة و تجارت و نه و فروختن می ترسند از رفتن که متقلب
و در کون شود در او دلها و دیدها این مرد و پیر از انسانی مالک
و برین اسلمی روایت کند که هر دو گفتند و از رسول الله فی بیوت اذن
الله ان ترفع الی قوله القلوب و الابصار فقام رجل فقال ای بیوت
یا رسول الله قال من لا یبصر فقال لا یبصر یا رسول الله هذا البیت

مِنْهَا لَيْتُ عَلِيٌّ وَقَاطِبُهُ قَالَ نَعَمْ مِنْ أَفَاضِلِهَا بِعَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَمَعَهُ آيَةُ خَدَائِشِ مَرْدِي بِرِغَاسَتٍ وَكَفَتِ أَيُّهُوَ هَذِهِ بِعَنِي أَنْ كَدَامَ خَدَائِشِهَا
أَيُّ رَسُولُ اللَّهِ أَخْضَرُ فَمُرِدٌ كَمَا أَنَّ سَيِّدَ الْبَنِيَامِ بِرِغَاسَتٍ وَكَفَتِ أَيُّهُوَ
أَيُّ خَدَائِشِهَا عَلِيٌّ وَقَاطِبُهُ أَخْضَرُ فَمُرِدٌ بِرِغَاسَتٍ وَكَفَتِ أَيُّهُوَ
بِهِ الْبَنَانُ صِدْقِي فِي الْأَخْرَبِ خَوَاتِمُ الْأَرْهَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَكَينَا مِنْهُ
أَوْ كُنْهُ أَجْعَلْ فِي بَعْضِ زَيْهٍ مِنْ شَأْنِي نَكُونِي دَرِ الْأَرْهَمِ بِنَا فِي بَنِي
أَزَامَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ رَوَيْتُ كَمَا أَنَّ كُنْهُ هُوَ عَلِيٌّ بَنَانُ طَالِبٍ
عَرَضْتُ وَلَا يَنْهَى عَلِيٌّ بَرِغَمِ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَعَلَّ اللَّهُ
ذَلِكَ بِعَنِي لَنَا عَلَى أَنْ طَالِبُ وَلَا يَنْهَى بَرِغَمِ مَعْرِضِ خَدَائِشِ
بَرِغَمِ كَفَتِ أَيُّ بَارِغَاسَتٍ عَلِيٌّ رَا انْجَلِ ذُرِّيَّتِي مِنْ كَدَامَ وَخَضِرُ خَوَاتِمُ
وَرِغَاسَتٍ رَا انْجَلِ أَوْرَدُ قَوْلَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ
إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ أَلَيْسَ بِعَنِي أَنْ كَدَامَ أَنْ أَوْرَدُ بِلَا طَاعَتِهَا
وَرَسُولُ كُنْهُ هَكَاهُ كَمَا أَنَّ خَدَائِشِهَا كُنْهُ كَدَامَ أَنَّ بَرِغَمِ
دَرِ شَأْنِ نَا مَامُ مُحَمَّدٍ بَارِغَمِ رَوَيْتُ كَمَا أَنَّ كُنْهُ كَمَا أَنَّ دَعَاكُمْ لِمَا

بِحَيْكُمُ وَلَا يَنْهَى عَلِيٌّ بَرِغَمِ طَالِبُ بِعَنِي خَدَائِشِهَا بَرِغَمِ مَعْرِضِ خَدَائِشِهَا
بَرِغَمِ بَرِغَمِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ بَرِغَمِ بِعَنِي شَأْنِهَا
أَيُّ مُحَمَّدٍ نَا مَامُ كَدَامَ إِيْمَانُ أَوْرَدُ أَنَّ كَدَامَ خَدَائِشِهَا خَرِصَتِ بَرِغَمِ
بَرِغَمِ دَرِ خَدَائِشِهَا بَرِغَمِ مَرْدِيهِ أَزَامَ بَرِغَمِ عَمِلَانِ وَأَمَامَ جَعْفَرِ صَادِقٍ
كَدَامَ كُنْهُ نَمَلُ وَلَا يَنْهَى عَلِيٌّ بَرِغَمِ طَالِبُ بِعَنِي أَنْ كَدَامَ خَدَائِشِهَا
مَرِضِي عَلِيٌّ فَرُودُ أَمَدُ قَوْلَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَمَامَ مُحَمَّدٍ بَرِغَمِ مَرْدِيهِ أَزَامَ جَعْفَرِ صَادِقٍ رَوَيْتُ
كَدَامَ كُنْهُ أَوْرَدُ أَمَامَ مَرِضِي عَلِيٌّ بَرِغَمِ بَرِغَمِ حَكَامِ بِعَنِي
قَوْلَهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ كَذِبٍ عَلَى اللَّهِ وَكَذِبٍ بِالصِّدْقِ زَكَاةُ
بَعَنِي كُنْهُ طَالِبُ رَا أَنْ كَدَامَ دَرِغَمِ كَفَتِ بِرِغَاسَتٍ وَكَفَتِ بَرِغَمِ
دَرِغَمِ زَنْ كَدَامَ دَرِغَمِ كَدَامَ كَدَامَ بَرِغَمِ مَرْدِيهِ أَزَامَ جَعْفَرِ صَادِقٍ
رَوَيْتُ كَدَامَ كُنْهُ كَفَتِ الصِّدْقُ وَلَا يَنْهَى أَهْلُ الْبَيْتِ بِعَنِي صِدْقِ عَمَارَتِ
أَزَامَ بَرِغَمِ مَامُ كَدَامَ كَدَامَ بَرِغَمِ مَرْدِيهِ أَزَامَ جَعْفَرِ صَادِقٍ
كَدَامَ كُنْهُ مَرِضِي عَلِيٌّ بَرِغَمِ طَالِبُ بِعَنِي شَأْنِهَا كَدَامَ كُنْهُ رَوَيْتُ

که در شان من نفی فرموده است رد کند و آنرا قبول نماید قوله تَوَدُّ
 مَا قَالِ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ آلَا به معنی مخالفت رسول کردند
 بعد از آنکه هر شایان را راه هدایت و از امام محمد باقر و بن که گفت
 مَا قَالِ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ آلَا به معنی مخالفت رسول کردند در کار من نفی علی علیه السلام
 قوله تَوَدُّ مَا قَالِ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ آلَا به معنی مخالفت رسول کردند در کار من نفی علی علیه السلام
 تَوَدُّ لَوْ لَوْلَا اِنَّ لَعَلَّ عَلَيْهِ كُنَّا وَجَاءَ مَعَهُ مَلَائِكَةُ اِنَّمَا اَنْتَ تَذِيرُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی مگر که تو ترک کنی بعضی مودعی را دل نمی بیند
 آن بجهت گفتن منافقان که چرا از آسمان نمی برید و فرستاده شد با
 خود چرا آمده او فرشته آسمان نیامد تو ای محمد بخیر نذر و ترس
 نیستی و آن خداست که همه چیزی تواناست و قدر است از امام جعفر
 علیه السلام مروی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا من نفی گفت
 اِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يُّوَالِيَ بَنِي وَبَيْنَكَ فَعَلَّ وَسَأَلْتُهُ
 اَنْ يُّوَالِيَ بَنِي وَبَيْنَكَ وَسَأَلْتُهُ اَنْ يُّجْعَلَ وَصِيَّي فَعَلَّ فَقَالَ خَلِّ
 مِنْ الْقَوْمِ وَاللَّهُ لَصَاحِبُ مَنَافِعِ شَرِّ بَاخِيْنُ عَمَّا سَأَلَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلَهُ

فَلَمَّا سَأَلَهُ مَلَكَائِمُغْضُكُ عَلَى عَذْوَةٍ او كَثُرَ اَسْتَبْعَنَ بِهِ عَلَى فَاَقَدَ فَاَنْكَرَ
 الله تَوَدُّ مَا قَالِ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ آلَا به معنی مخالفت رسول کردند
 خدای عز وجل در خواست کردم و مسئله نمودم که میان من و تو مسئله
 و بحث اندازد پس خدای تعالی آن درخواست بفرمود آورد مسئله نمودم
 که میان من و تو سواخواه و برادر گیری کند آن مسئله را منقول کرد
 مسئله کردم که ترا وصی من کند و جانم ببرد پس مردی از قوم
 که منافق بود در غیبت گفت والله که يك صاع از خرمای که
 کن بویسد باشد بخرست از انجری که محمد از پروردگار خود مسئله
 نموده است چرا که درخواست نکرد از حق تبارك فرشته که معاوضه و
 او کند بر دشمن یا کنی که بآن استعانت نماید بر فقر و فاقه و شوق
 احتیاج خود پس حضرت الله تعالی این آیت و فرستاده قوله تَوَدُّ مَا قَالِ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ آلَا به معنی مخالفت رسول کردند
 مثلا ادا تو شد به قصد و نیت بی چون عیبی بر سر برادر ضرب المثل زدند
 که قوم تو ای محمد از آن ضرب المثل صد و دویست و اعراض می پندارند پس
 المؤمنین مروی که رسول الله صلی الله علیه و آله باین گفت اِنْ يُّفَكَّ

جمال و کمال حقانی همدگر مستغفرند بخانه عیب جستن و نه در تقاضا
 غیبت کردن و نه از حضور غیبت نمودن است قوله و تَعْمَرُ خَلْقَهَا
 أُمَّةً يُهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ یعنی از جمله انکسان که آفریده ام می
 و جماعتی هستند که حق را بجای راه راست بنمایند و هدایت میکنند و تَعْمَرُ
 حق از راه باطل عدول میکنند و ادانی از مرتضی صلوات الله علیه و آله
 روایت کند که فرمود تَفَرَّقَ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً
 اثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَبَيْنَ خَلْقِنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَهُمْ أَنَا قَوْمِي
 یعنی این امة هفتاد و سه فرقه و گروه میشوند هفتاد و دو در دوزخ و
 یکی در جنة و این گروهند که الله تعالی در حق ایشان میفرماید وَبَيْنَ
 خَلْقِنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و این فرقه منم و شیعیان قوله تَعَالَى
 لَهُمْ وَحَسَنُ مَا يَرْجُونَ پس گفت که می تفرقه در الجنة اصلها
 جنة علی و ائمه و اهل بیت است و اَلَا وَفِيهَا عِصْنٌ مِنْ أَعْصَانِهَا یعنی
 طریقه درخت است درخت و اصل و بنح آن در جنة مرتضی علیه و آله و سلم است

هم جمع نیست که در او غنی یعنی شاخ و شاخهای آن درخت نیست قوله
 وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا جَعَلَهُ نِسَاءً وَصِهْرًا این آب در دنیا
 مرتضی و فاطمه زهراست قوله تَعَالَى وَآوَلُوا الْأَرْضَ حَامٍ بَعْضُهُمْ أَوْلَى
 بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُهَاجِرِينَ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَى الْأَمَّةِ
 كَانَ مُؤْمِنًا مُهَاجِرًا از اجمیع یعنی اولوا الارحام و خویشان نزدیک که
 مؤمن باشند و مهاجر بعد از حق و اهل بیت اند در حکم کتاب الله گویند آنکه این
 آیه در شان او نازل شد مرتضی علیه السلام که مؤمن و مهاجر و حق
 نزدیک رسول الله بود و این معنی بر تقدیر ریاست که لفظ من در بیان
 اولوا الارحام باشد و اگر صلوة افعال تفضل و متعلق اولی بود معنی چنین
 باشد که اولوا الارحام و خویشان نزدیک که مؤمن و مهاجر باشند بعد
 در حکم کتاب الله حق و اهل بیت اند از مؤمنان و مهاجران که اولوا الارحام
 باشند و شاید که معنی چنین بود که اولوا الارحام که مؤمن باشند بعد از
 اولی و حق اند از مؤمنان جهة اخلاف دین اما این معنی مقصود ما
 نیست قوله تَعَالَى قُلْ لَا اسئلكم علیه ایها النصارى الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی که

ای محمد که من درخواست نیکم از شما می‌دی و اجری بر وجهی ^{عائده}
 من بینا مکر آنکه محبت و زید بنا افرای من در مقدمه آورد ^{الک}
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا تؤذوا علی و فاطمه
 و ولد بهما یعنی مریم و فاطمه و حسن و حسین را و معبد بنی
 از ابن عباس روایت کرده که سئل رسول الله من هو لاد الذین
 یحب علینا نجدهم قال علی و فاطمه و ابناهما قالها لنت مرات
 یعنی سوال کردند از حضرت رساله که این کرده استند که واجبست
 بر ما محبت ایشان آنحضرت فرمود سه نوبت که طیب و فاطمه و هر یک
 ایشان و این حدیث در کشف و غیب همه آمده است قوله و ما
 یرید الله لذهب عنکم الرجاء فی البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی
 گفته اند که این آیت مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه و
 و اما بنی بر روایت ام سلمه و عائشه و غیرها قوله تم ترج العزیز
 یتقیان از اسماء که روایت که گفت بجزین طاعت فاطمه و خیر
 شماست اللؤلؤ المکان حسن و حسین و از ابن عباس روایت

گفت

گفت بجزین طاعت و فاطمه و خیر شماست اللؤلؤ المکان حسن و حسین و خیر
 البحرین علی و فاطمه و شما بر رخ البی صلی الله علیه و آله و سلم خیر شما اللؤلؤ المکان
 الحسن و الحسین علیها السلام قوله و ما دی اصحاب الاعراف و ما لا یفر
 بینهم یعنی ندا کردند و از دادند اصحاب اعراف می‌دانستند که ایشان را
 می‌شناختند و اعراف نام کوهست مشرف بر جنت از مرتضی روایت کرده
 عن اصحاب الاعراف من عرفاه الجنة ارضنا الجنة یعنی ما یم اصحاب اعراف
 هر که ایما شما را می‌شناختند جنت که را یم قوله تم قرأنا الکتاب الذین اصطفینا
 من عبادنا الایه یعنی بعد از ان می‌ماند دادیم کتاب را به کسانی که برگزیدیم
 از بندگان خود من تقی علیه السلام فرمود نحن اولیک ما یم انکان قوله
 و حبنا الله و نعم الوکیل فاقبلوا نعمة من الله و فضل الایه از ابراهیم
 روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من تقی را با تقی جند
 ابره سفیان فرستاد بن یک اعراف از بنی خزاعه ایشان را دید و گفت ان
 القوم قد جمعوا لکم یعنی بدین معنی که فرمان سفیان و تابع او انساب
 خنک از بنی شما جمع کرده اند من تقی و اصحاب و گفتند حبنا الله

وَنِعِمُّوا بِالَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ
 یعنی بدستی که آنکسانی که سابقه نیکوییها از ما حاصلت ایشانرا آن کوه از
 حقیقت و دوزخ دور کرده شده اند از نعمان بن بشیر مرویست که گفت
 عَلَيْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةُ وَقَالَ إِنَّا مِنْهُمْ وَاقْبَلْ لِحَاظَكَ فَفَأَمْرُهُمْ يَقُولُ لَا
 يَمْعُرُونَ حَسْبُهَا بَعِي بدستی که مرتضیٰ علی یکب این آیت را تلاوت کرد
 و فرمود که من از انکاف که سابقه حسنی ایشانرا حاصلت و چون قامت
 صلوات کند مرتضیٰ نماز برخواست و این آیه میخواند که لَا يَمْعُرُونَ حَسْبُهَا
 یعنی نمی شودید بآنکه آخر دوزخ را قوله تعی و اذان من الله و رسول الله
 الناس يوم الحج الاكبر آیه یعنی این اعلام و آگاه گردانندنی است حاصل
 از خدا و رسول خدا و بوی مردمان در روز حج اکبر که خدای تم و رسول
 بنوازند از شرکان این مرد و برگشت که هرچین اذن علی با آیات من
 سور براءه یعنی ای اذان و آگاهی کردن ایشانرا گفت بآنکه مرتضیٰ علیه
 مردمان آگاه گردان آیات که از سور براءه خواند بآنکه دنیا بآیت
 کفتم که مصطفیٰ سور براءه با ابوبکر صوبی مک فرستاد تا آنرا بر کافران

بخواند

بخواند و بعد از سه روز مرتضیٰ در عقب وی ارسال کرد تا سور را از ابوبکر
 بشنود و خود آنرا برساند و رسول الله فرمود درین ارسال مرتضیٰ که ما شریک
 امر که این سور را رساند مگر من یا کسی که ازین باشد قوله تعی اَحِبُّ النَّاسِ
 يَرْكُؤَانِ يَقُولُ اَنَا وَهُمْ لَا يُقِينُونَ یعنی آیا مردمان پنداشتنده که تن
 و معاف میشوند باین مقدار که گویند ایمان آوردید و ایشان از موده و غیر
 شوند قَالَ عَلَى قَلْبِ يَارَسُولَا هُمَا هُنَّ الْقِسْمَةُ قَالَ يَا عَلِيُّ بَيْنَكَ وَبَيْنَكَ
 مُخَاصَمَةٌ فَإِنَّ لِمُحَمَّدٍ بَعِي مرتضیٰ گفت که کفتم یا رسول الله این قسمه و خبر
 جیت و فرمود که ای علی قسمه جیب تو است و بدستی که با تو خصوصت خواهد
 کرد پس آماده کن اسباب خصوصه را قوله تعی و لتعرفنهم في ليلتي القوت
 ابوسعید خدری گفت لتعرفنهم في ليلتي القوت یعنی جضم علی بزبان طالب یعنی
 البته شناسایی منا قاتل را در کئی قول و بدی گفتار ایشانرا جیب دشمنی که
 با مرتضیٰ دارند قوله تعی فَإِنَّ مَثْوًى مِنْهُمْ أَنَّ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِ
 الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لُغْوًا وَ لَعْنًا يَعْنِي آگاه گرد آگاه کتب بیان مردمان
 که گفتند خدا یا دین کافران که دین خود را بهر و لغب فرا گرفته اند انا

بخواب و گفت که این آگاه کنده طبعت قوله ^ت من جاء بالحسنة فله عشر ^{الجار} اضعاف
 الاضعاف هر که روز قیامت یا حسنه و نیکویی آمد بر او راده چندان ثواب و جزا ^{مرد}
 بود و مرتضی علیه السلام فرمود که الحسنة حسنة و السنة بعضا فی نیکویی
 محبت و نر زیدن است یا نادر بدی دشمنی کردنست یا نادر قوله ^ت من جاء
 بالحسنة فله عشر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسنة
 فکبیر و جرهم فی النار یعنی در روز قیامت هر که نیکویی آمد پس
 او را بهتر از آن ثواب هست و آنان که بدین صفت انداز ترس آند و این
 اند و هر که بدی آمد در آن روز در نارخ بر روی او افتد مرتضی علیه السلام
 فرمود الحسنة حسنة من جاء بها کتب الله علی وجهه فی النار یعنی حسنة
 ماست که اهل البیت رسولیم و سنته بعض ماست هر که بآن آمد
 تو او را در آتش دوزخ بر روی او افتد قوله ^ت و الذین یؤذون المؤمنین
 و المؤمنات بغير ما اکسبوا الا به مغانل بن سبطان گفت تزلزلت فی
 علی بن ابی طالب و ذلك ان نفر من المنافقین کانوا یؤذونه
 و یکذبون علیه یعنی بن آیت در شان مرتضی نازل شد و آنجا بود

که تفری خند از منافقان ایضا مرتضی میکردند و بروی دروغ می
 حسند قوله ^ت و یقولون آمنا بالله و ان سولاً و اطعنا لآله این
 عباس گفت تزلزلت فی علی و رجل من قریب از اتباع منکر از ضایع این
 آیه نازل شد در شان مرتضی یک مردی از قریب که زمینی از وی خرید
 بود قوله ^ت فکفوا بحجبا یتبعون فضلا من الله و رضوانا یعنی امام
 موسی کاظم علیه السلام را از ما خود روایت کرد که تزلزلت فی علی یعنی از آنست
 در شان علی نازل شد قوله ^ت فاستغلت فاستوی علی سوره قال
 استوی الاسلام سیف علی علیه السلام قوله ^ت یجبال ذراع لیغیط
 بهم الکفار عن جعفر بن محمد علیه قال هو علی ابن طالب قوله ^ت و اما من
 اوفی کتابه یمینه هو علی بن ابی طالب قوله ^ت هل یستوی هو و من یأمر
 بالعدل و هو علی صراط مستقیم قبل هو علی بن ابی طالب قوله ^ت و
 یؤذون کل ذی فضل فضله امام موسی کاظم علیه السلام گفت هو علی ابن
 ابی طالب قوله تعالی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعی هو علی بن
 ابن ابی طالب قوله ^ت افمن یضلکم انزل الیک من ربک الخ الا به

تزلزلت فی علی بن ابی طالب
 و من یضلکم انزل الیک من ربک الخ
 الا به

هو علي بن ابي طالب قوله تع والعصاة الذين آمنوا
وعملوا الصالحات على وسلمان قوله تع والشافعون الاولون على و
سلمان قوله تع وجبر المجتنبين لا قوله وما رزقناهم ينفقون قال منهم
علي وسلمان قوله تع وثوابوا بالحق وثوابوا بالحق وثوابوا بالحق
تركت في علي عليه السلام ايت احسان آيات از كتاب مناقب بن مردق
رحمه الله نقل كرد **باب يازدهم** در ثبوت افضليت مرتضى عليه السلام
بب كنفية و زوج وي با فاطمه زهرا عليها السلام مني بر دو فصل
فصل اول در فردوس استخيار اقامت سله مديت كه فاطمه زهرا سلامه صلى الله عليه
واله وسلم لولم يخلق علي ما كان لفاطمة كهولم و در مناقب خطيبان ميرالمؤمنين
علي صلوات الله عليه مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود
انا في ملك فقال يا محمد ان الله عز وجل يقربك عليك السلام ويقربك
قد زوجت فاطمة من علي فرجهما منه وقد اسرت شجرة طوبى ان تحمل
الذكر واليا قوت والمجان فان اهل السماء قد فرحوا بذلك وسين
ينها سدا شباب اهل الجنة وبما تزين الجنة فابشر يا محمد فان خير الامور

والمؤمنين

والمؤمنين يعني فرشته بن آدم وگفت اي محمد بد رستي كه خلاي عز وجل بنو سلاله
ميرساند ويكو بد رستي كه فاطمه را بخت عطا کرده ام من تو بزا و را بخت عطا
كن و بخت طوبى اسر کرده ام تا با ركفت از در و باقت و سر جان و بد رستي كه
اهل آسمان از جنت آن شاد شده اند و زود باشد كه از اينان سرور شوند
امام كه سید جوانان اهل جنت باشد و جنت بان دو امام منين شوند و بغير اين
بر جارت باد تراي محمد كه بهترين اولين و آخرين نوبى و ديكر در مناقب خطيبان
بلال بن حارس مرويست كه كفت طلع علينا رسول الله ذات يوم و وجهه مشرق
كداره القمر فقام اليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا
النور قال بشارة انتني من ربي في ابن عمي وابنتي وان الله زوج
علينا من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فمن شجرة طوبى فحملت
رفقا فابقي هيكلا كابد رجعتي اهل بيتي وانشاء من تحتها ملائكة
من نور وودع الى كل ملك صكفا فاذا استوت القيمة باهلها نادى
الله بك في كل يوم فلا يبقى تحت الاهل البيت الا دفعت اليه صكفا
فكاك من انك يا اخي وان عمي وابنتي فكاك رفقا ورجال وفسا من

اُمّی من الشارعی یلوی رسول الله برآمد و روی او مشرق و روشن
 بود همچو دایره ماه بر عباد الرحمن ابن عرف بر روی او خاست و گفت یا رسول
 الله این نور چیست که در روی تو می بینم آن حضرت فرمود این را رب که از
 برو در کار بنی آمد در بار برادر و ابن عم من و دختر من و پسر من که الله
 تو علی را حجت ظاهر گردانید و برضوان که خازن جنت است فرمود تا شجر طوبی
 را بخواند پس طوبی صیغهها یعنی نامها را یاد گرفت بعد دجیان اهل بیت من
 از پشت طوبی ملائکه از نور انوار که در خلقت فرمود و بدست هر ملائکه صیغه
 داد پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند آن ملائکه در میان خلافت و کلمات
 ما را بخوانند بنا بر این هیچ محتاجی ندارند این خاندان را ملائکه بدست او صیغه دهند که
 در آن فکاک و کردن آن را دیوهای زشت و دوزخ بر حسب برادر و ابن عم من و
 من از دست رقاب و ضایعینی گردنهای مردان و زنان امت من آن
 دوزخ این حدیث را ابن خالویه در کتاب الاورد است و همین حدیث را
 مالک بن حاتم مروی که طبع علی بن ابراهیم الله فی ان یوم مسمیاً یحکّم قضا
 الیه عبد الرحمن بن عرفی فقال یا بنی انت کافی یا رسول الله ما الذی یحکّم

قال بنار الله انتم من عند الله فی ابن عمی و اخوی و ابنتی ان الله لما رجع
 فاطمة امره من ان یخرج طوبی فحلت رقا فایضی بیدک صکا کابعد
 محبتنا اهل البیت ثم انما من تحتها ملائکه من نور فاحذ کل ملائکه فاما
 ذال استوت الفقه باهلها نادى الملائکه و الملائک فکله یلقون محبتنا
 لنا فحضا اهل البیت الا اعطوه رقا فیه برادر من ان رقا فاحذ
 عمی و انتی فکاک رقاب نساء و رجال پس از آن رسول الله
 یکر و زبنتم کما ان و خندان پس عبد الرحمن بن عرف بر روی آن حضرت بر خاک
 و گفت بدر و مادر من فدای تو یا دای رسول الله این چیز که ترا بخندد او را
 است چیست فرمود این را نیست که از تر دیک حق تو در باره این غم من و برادر من
 و دختر من آمد بدرستی که الله در آن جن که فاطمه را از ویج کرد و رضوان
 را تا شجر طوبی را بخواند پس طوبی بعد دجیان ما که خاندانیم صیغهها را گفت
 گرفت بعد از آن از تنیب طوبی ملائکه از نور انوار که در او نافرید و هر
 یک صیغهها را گفت پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند ملائکه و خلعت
 در هر یک یکد و دند و بهم برآیند پس هیچ محبت محض و دوست غرض ما را

الناثوت فهم نبهوا دونه بنفهم الى يوم القيمة يعني رسول الله صلى الله
عليه وآله فشنه بود در مسجد که علی مدح حضرت رساله بالو گفت که ای علی
ترا چه مهم آورده است گفت آمدم که بر تو سلام کنم آنحضرت فرمود که اینست
جبریل علیه السلام اخبار و اعلام من میکند که حق تعالی ترا جفت فاطمه کرد و تو
ترا پنج او چهل هزار فرشته گواه گرفت و شیعی طوبی و حجه کرد که در و یا قوت
بر این کما هان نثار کن پس طوبی در و یا قوت بر ایشان نثار کرد و حجه در و یا
نمودند و بتاقت و آن نثار را در طبقهای در و یا قوت انقطاع کردند
بر ایشان آرا بهد یک میفرستند تا در و یا قوت و در سابق خطیب از عید الله
بن سعید مرویت که قال رسول الله يا فاطمة زوجك سيدنا في الدنيا
وآله في الآخرة لمن الصالحين لما أراد الله ان يملكك من علي ابن الله
جبریل فقام في السماء الرابعة فصفا ملائكة صفوا فافتر خطيبهم
فزوجك من علي ثم امر بجران فخلت الحلي واخلل فامر هافتر
علي للملائكة فمن اخذ منها شيئا اكثر مما اخذ غيره افتر به الى يوم
القيامة يعني رسول الله فرمود که ای فاطمه ترا جفت کسی کرده ام که در دنیا

سند است و مهر و بدرستی که او در آخر از جمله صالحانست یعنی در زمره
اینهاست ای فاطمه چون حضرت حق تعالی خواست که ترا بجای جبریل
را فرمود تا در آسمان چهارم ایستاد و ملائکه را صفت صف داشت
و بعد از آن بر ایشان خطبه خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از آن بقیان
جفت را امر کرد که زینب و زینب و جامهای بهشتی را گرفت و فرمود
که آنرا بر ملائکه نثار کرد در هر یک فرا گرفت از آن زینب و جامهای
بهشتی را آنچه خوا و فرا گرفته باشند تقاضا کرد بآن تا در و یا قوت
همین حدیث در کفایت الطالب از عطفه مرویت که گفت فاطمه را با ملائکه
عروسی لرزه بر اندام افتاد پس رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم
با او گفت که زوجك سيدنا في الدنيا والآخرة لمن الصالحين
يا فاطمة لما اردت ان املكك يعني امر الله بجران فخلت الحلي
وخلل فامر هافتر علي للملائكة فمن اخذ منها شيئا اكثر مما اخذ غيره
افتر به الى يوم القيامة يعني رسول الله فرمود که ترا بجای جبریل
را فرمود تا در آسمان چهارم ایستاد و ملائکه را صفت صف داشت
و بعد از آن بر ایشان خطبه خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از آن بقیان
جفت را امر کرد که زینب و زینب و جامهای بهشتی را گرفت و فرمود
که آنرا بر ملائکه نثار کرد در هر یک فرا گرفت از آن زینب و جامهای
بهشتی را آنچه خوا و فرا گرفته باشند تقاضا کرد بآن تا در و یا قوت
همین حدیث در کفایت الطالب از عطفه مرویت که گفت فاطمه را با ملائکه
عروسی لرزه بر اندام افتاد پس رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم
با او گفت که زوجك سيدنا في الدنيا والآخرة لمن الصالحين
يا فاطمة لما اردت ان املكك يعني امر الله بجران فخلت الحلي
وخلل فامر هافتر علي للملائكة فمن اخذ منها شيئا اكثر مما اخذ غيره
افتر به الى يوم القيامة

وخلل بار گرفتند و نمودن آنرا بر ملائکه شاد کرد پس هر که در آن روز آنرا
شاد کردی سند بهشت را بهتراز آنجا دارد و مضاج و بی ستم باشد به آنجا
کند بر صاحب خود ناز و زیارت و در کفایت الطالب امام جعفر علیه السلام
از آباء خود علیه السلام روایت کند که این آباء بکرانه النبی صلی الله علیه
وآله وسلم فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة فاعرض عنه فاریا به عی
فقال مثل ذلك فاعرض عنه واریا عبد الرحمن عوفی فقال لا
اکثر فریش ما لا فلتوا نیت رسول الله فخطب الیه فاطمة زاد الله
إلی مالک و شرفا الی شرفک فایة النبی فقال له مثل ذلك فاعرض
عنه فانما فقال قد تکرر مثل الذی نزل بها فایة علی بن ابی طالب
وهو یسقی تطلیح له فقال لا قد عرفنا قرابتک من رسول الله وقد مک
فی السلام فلتوا نیت رسول الله فخطب الیه فاطمة زاد الله
فضله الی فضلیک و شرفا الی شرفک فقال لقد تمم الیه فاطمة فاطمة
ثم اغتسل ولبس کساء فطریا و صلی رکعتین ثم اتی النبی فقال یا رسول
الله زوجت فاطمة قال اذ انزجکها فاصدقها قال اصدقها شفیق

فوی

فوی و در پی وفاختی قال اما ناصیحتک و سیفک و رؤسک فلا غناء
لک علیها یقاتل المشرکین و اما در عک فاشانک بها فانطلق علی فایع
در عه بار معایه و ثمانین درهما فطریة فیستهما بین یلی رسول الله فلم
یسئل عن عددها و لا هو اجبر بهی بدرستی که ابابکر بن عمر آمد
گفت ای رسول الله مرا خجست فاطمه کن آن حضرت از ابوبکر اعراض فرمود
بعی روی کرد و اند پس عمر آمد و همچنان گفت از وی هم روی کرد پس
هر دو پیش عبد الرحمن بن عوف آمدند و گفتند تو اگر قریبی بخت مالاک
پیش رسول الله میرفتی و خواستاری فاطمه میکردی حق به مال تو میالی
دیگر و بر شرف تو شرف دیگری از و و عبد الرحمن پیش میسر آمد و
خواستاری کرد از وی هم روی کرد و اند ما زید آمد پس ابوبکر و
و گفت بر من نازل شد بجه بر شما نازل شد بود از وی کرد این بن عمر
و جواب نداد و بر ابوبکر و عمر پیش مرتضی آمدند و او تحلی بخدا که ملک
او بود آب میداد و گفتند ما قریب و خویشی ترا نیست رسول الله و نقد
ترا در اسلام معلوم کرده و شناخته ای اگر پیش رسول میرفتی و خواستاری

فاطمه میگویی حق تعالی بر فضل تو و شرف تو می افزود پیش
مرتضی گفت بدرستی که من بدانم که دی و روانه شد و وضو کرد و بعد از آن
علی بر آورد و عبا ی قطری پوشید و دو رکعت نماز کرد و بعد از آن
پیش میفرمود و گفت که ای رسول الله مرا حجت فاطمه کن فرمود که هر
گاه که ترا حجت فاطمه کنم اصرار به متلای صدق و کاین میکنی مرتضی گفت
سپید و فرس و ذریع و ناصح یعنی شتر خود در وجه صدق و مهر و
بی هم آنحضرت فرمود هر چه ناصح و سیف و فرس است از آنها استغنا
و گزیری نداری بجهت آنکه شتر متاع تو در سفر بیدارد و سیف و فرس
آله کارزار است و هر چه در مع و ذره است کار تو است او است یعنی از آن
مستغنی و فارغ پس مرتضی روانه شد و در مع خود را بجا برد و وقت نماز
در مع قطری فروخت و آنرا در پیش حضرت رسالت ریخت نه آنحضرت
مرتضی از عدد آن پرسید و مرتضی از کینه آن اجازت کرد و در ناصح
خطیب خواند ما نام مسلم و سلطان فارسی مرویست که گفتند ما از رکعت
فاطمه بنت رسول الله مددك الشار خطبها انما بر قریب و کان کلاما

رجل من قریب رسول اعرض عنه رسول الله بوجه حتی کان الرجل منهم
تظن فی نفسه ان رسول الله سخط علیه او قد نزل علی رسول الله فیه
بین السماء و لقد خطبها بعدا بی بحرین الخطاب فقال له رسول الله کفایت
له بی بحر یعنی چون فاطمه زهرا دختر رسول الله بحد بلوغ رسید و آن زمان شد آن
قریب خواستار بی او گردید و هرگاه که مردی از قریب فاطمه را پیش رسول بخواند
یا کردی رسول الله از کسی را وی خود گرداید تا حدی که آن قریب در خود
کان میگردد که رسول الله را و سخط دشمنان گشت یا خود بر حضرت رساله در حق
او وحی از آسمان نازل شده است و بدرستی که ابو بکر فاطمه را بر پیش و در کار
موقوفت و بعد از آن عرض خطاب خواستار بی کرد آنحضرت چون جواب داد بعد از
خواستار بی کرد ام سلمه گفت قریب و بجهت رسول الله مشغول فرما و سر و زان
تکشم به وجه علی یعنی دیدم که روی رسول الله مشغول و در مشغولت از رخ
شادی بعد از آن در روزی تکشم نمود و گفت ابشر یا علی فان الله عز وجل زوجهما
بین السماء من قبل ان از و حکن فی الارض **فصل دوم** در تعداد او و زاد کرد
اما مرتضی علیه السلام از کتاب صفوا القصره منقولست که او را ذکر از حضرت

چهارده بوده اند و اناست نوزده **ذکر حسن** و حسین محمد اکبر جنانه ابو بکر
 عباس عثمان جعفر عبدالله محمد صغری عیون عمر محمد و سلطان **اناست** زینب کبری
 زهرا کبری ام کلثوم کبری ام الحسن ام هانی یمنه زینب صغری و زهرا صغری
 ام کلثوم صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکلام ام سلیمه ام جعفر جنانه زینب
 دختری دیگر پسران نسیمه وفاته کرده بود و بعضی کیند فاطمه زهرا را بعد از جعفر
 و سالدیسی استفاط کرده که رسول الله و یار و یار حسین حمل نام نهاده بن
 و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری هر چهاران فاطمه زهرا اند علیهم السلام و محمد
 اکبر که کنیت او ابوالقاسم بوده است ابن حقیقه و نام مادر او خدیجه
 بنت جعفر بن قیس حقیقه و عبدالله و ابو بکر هر دو یار و یار خود امام حسین در
 طرف که بلعید شدند و مادر ایشان علی بن ابی طالب و سید است و عباس
 عثمان و جعفر و عبدالله هر چهاران امام حسین شهید شدند و مادر ایشان
 ام المبین بودند بنت خرام بن خالد بن ادم و محمد و عیون مادر ایشان ام
 بنت عیون خدیجه است و زهرا و جعفر طیار بودند و جعفر در غای موی
 شهید گشت زهرا ابو بکر شد و محمد بن ابی بکر زوی بود و عبدالله ابو بکر بن زینب شد

و یحیی و عون آورد و محمد و سلیمان و اما شد بنت ابی القاسم بود
 و ابن امامه دختر زینب است و زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم امامه را بعد از وفات خاله او که فاطمه زهرا است خواست و ام الحسن
 و زهرا کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروق بن مسعود ثقفی بودند و با
 اولاد از آنهاست اولاد یعنی هر یکی از کیندی بوده الله و یمنه زینب
 وفات چهار زن در کاح داشت امامه بنت رسول الله و علی بنت مسعود
 تمیمه و اسماء بنت عیون خدیجه و ام المبین کلابیه و امات اولاد
 کیند کان محمد ام ولد یعنی کیند داشت و شیخ میگوید که از شایر علماء
 بود در کتاب ارشاد گفت که اولاد برقی نیست و هستند حسن و حسین و
 کبری و زینب صغری که ام کلثوم کینت داشت از فاطمه زهرا بودند علیهم
 السلام و محمد که کنیت او ابوالقاسم بود و است ابن حقیقه و مادر او
 خدیجه بنت جعفر حقیقه است و عمرو رقیه توانان بودند و مادر ایشان
 ام حبیب بنت زید است و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله هر چهار
 در که بلعید شدند و مادر ایشان ام المبین است و محمد صغری که کنیت

او این بگوید و عید الله هر دو در یک باشد و مادر ایشان ^{نیت}
 سعید کلابه است و معنی و عون مادر ایشان اسماء بنت عیس حبشه است
 اما محسن و رمله مادر ایشان ام سعید بن عروه ثقی است و زینب صغری
 اُم هانی و ام کلثوم و حانکه ام جعفر کثیث داشت و مادر ام سلمه و سیمه ^{خطبه}
 و فاطمه این ده دختر یک نام وادی یعنی از یک نام است و محسن برادر ایشان
 حسن و امام حسین بعد از حضرت رساله چهار ماهه بود که افتاد و الله اعلم
باب دوم از حدیث در بعضی احادیث که بعضی ما متعلق است و افضلیت معنی
 را اکثر مستلزم مثل رجاء حرف اول در حکایت منع عمر رسول
 الله را از کتاب آن کتاب که در مرض موت فرماست نوشتن بخاری و را
 هل یتشفع الی اهل الذمه و در باب اخراج المیثاق من جزئه العرب
باب مرض النبی علیه الصلوٰه والسلام را بن عباس روایت کند که میگفت
 یوم الغنیم ما یوم الخیر ^{یعنی} روز خشنود و چه روزی بود بخشنده ^{نیک}
 حتی یخصب و معه المخصب ^{یعنی} بعد از آن که بیت تا حدی که اشک او
 منک در زهار خضاب کرد و زینب ساخت و پروانی ^{نیک} حتی نیک

و معنی المخصب ^{یعنی} گریست بخدا که اشک او سنک را ترک کرد پس
 مردمان با وی گفتند که یا ابن عباس چیست این ^{نیک} یوم الخیر گفت چون جمع
 جمع و خنثی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صعب شد فرمود که
 کتابی و پروانی بیاید شانه شتری تا از بهر شما کتابی بنویسم که بعد از آن
 کتاب هرگز گمراه نشود و در فضیلت نیت تا ابد این عباس گوید که صحابا
 بخصوت و نزاع افتادند و حال آنکه نزدیک هیچ پیغمبر نشاید که نزاع
 باشد و گفتند اهر رسول الله ^{یعنی} هرزه و هدیان گفت رسول الله
 و پروانی گفتوا ما که اهر استشفهم ^{یعنی} گفتند پیغمبر را چه شد
 که این میگوید آیا هرزه و هدیان است این سخن که میگوید استشفهم
^{یعنی} تفحص کنید از وی که این چه سخن گفتی باشد و پروانی گفتوا
 ما شانه اهر استشفهم ^{یعنی} قد هبوا یردون علیه ^{یعنی} گفتند که
 پیغمبر را چه حالت آیا هرزه و هدیان گفتن مشغول شده است ^{استفهام}
 و استفسار کنید از وی که چه میگوید بن عباس گفت قد هبوا یردون
 علیه ^{یعنی} در آیدند و سخن پیغمبر را بر پیغمبر میگردانند و قبول نمی کردند

بلکه حضرت رساله بهره و هدایان گفتن منسوب کردند و در نصف
ثانی بخاری در باب قول المریض قوله عني و در باب کراهیه ^{خلافی}
هم آن ابن عباس روایت کند که چون وعده وفات رسول الله رسید
در خانه پیغمبر جمعی از صحابه حاضر بودند و عمر خطاب در میان ایشان
بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه گفت که بیایند تا از
بهر شما کتابی که هرگز بعد از آن گمراه نشوید و در خلافت
نیفتید تا ابد عمر گفت که بدرستی که خستگی و وجع بر پیغمبر غالب شده
است یعنی در این حالت بر سخن او اعتماد نیست و قرآن نزدیک شماست
و کتاب الله است ما را پس و آن صحابه که در خانه حاضر بودند دو گروه
شدند و با هم دیگر مخالفت و خصومت کردند و بعضی پیغمبر را ^{ند} مستحب
و میگفتند که آلت کتاب نزدیک کنید تا که پیغمبر از برای شما کتابی بنویسد
که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و در خلافت نیفتید تا ابد و بعضی آن
سخن می گفتند که عمر گفته بود این عباس گوید که چون این جماعه در حضور
پیغمبر انکار مخالفت و خصومت کردند و گفتار باطل و لغو و لغظ از خود

کتاب بخاری

گفتار اینده حضرت رساله فرمود قوله عني یعنی پیغمبر از پیش من و هم
را از خانه بیرون کرد و ابن عباس هرگاه که این شکیه حکایت کردی در
آخر آن گفتی که ان الزبیرة علی الزبیرة ما کمال بنی رسول الله و ثقیان
یکتلمهم ذلک الکتاب من اخلاهم و لفظهم یعنی بدستی که هم مصیبت
آن بود که مانع و خایل شد میان رسول الله و میان کتابت آن کتاب
و ولی مؤمن از بی حرف افضل است مرقی لازم آید بنا بر آنکه عمر حضرت
رساله را پدیدان و هر که گفتن نسبت کرده است و حال آنکه هیچ کس نقل
نکرده که در حضور حضرت رساله از مرتضی امثال ابن عثمان و ابن کثیر
یا کردار صادر شده باشد بلکه همیشه متمثل امر آنحضرت می بود و اقوال
و افعال رسول الله را بنص کلام الله که وما یطعنون عن الهوی ان هوی
الاولی و حی یوحی عن احوال و افعال حضرت صدیر می دانست حرف و در
در کیفیت صلاه ابوبکر و تا پیغمبر حضرت مصطفی او را و آن دونوبت
برده یکنوبت در حالت صحت پیغمبر و راوی حدیث سهل بن سعد است
و نوبت دوم در حالت مرض پیغمبر و راوی حدیث عاتقه است و اول

بخاری در باب من دخل بيوتها الناس فجاءه امرأة منكم فدخلت في الصلاة
 والحمد في الصلاة للرجال ودر باب رفع المني في الصلاة ودر باب الاشارة في
 الصلاة ودر آية باب صلح از سهل بن سعد ساعدی مرویت که بنی عمرو بن
 عرف در موضع قبله ای مدینه می بودند و میان ایشان جهال و خاصه افتاد
 حضرت رسول با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت تا میان ایشان صلح و اطلاع
 کند وقت نماز آمد پس مؤذن که بلال بود پیش ایشان بگرفت و گفت وقت
 نماز میگردد و رسول الله نیامده و جمع رعبت داری در امانت مردمان این یکی
 نعم ان شئت یعنی بلی رعبت دارم اگر خواهی و بروایتی ان شئتم اگر خواهی
 پس بلال فاستأففت و ابوبکر پیش رفت و پیکر احرام بست و مردمان بکمال حرا
 بستند و در میان نماز بودند که حضرت رساله بپا نهید و در میان صفوف
 نماز میرفت و صفها را یک یک میگذاشت تا بصف اول رسید مردمان
 بتصفیق و دست بردن مشغول شدند تا ابوبکر التفات کند
 و ابوبکر در نماز خود ملتفت نمیشد چون مردمان گفتار تصفیق کردند
 نمود رسول الله را دیدیم رسول الله و را اشاره کرد که بجای خود بایست

ابوبکر هر دو دست برداشت و گفت الحمد لله که حضرت این اشارت بر کرد
 ابوبکر باز پیش آمد و آنحضرت پیش رفت و نماز عصر گذارد و چون از نماز فارغ
 شد با ابوبکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه بر جای خود ثابت شوی آنقدر
 که بخواهش کردم ابوبکر که این امر فحاشه را این مرتبه نیست که پیش نمازی را
 الله کند و حضرت رسول الله روی بر مردمان کرد و گفت چرا در نماز تصفیق
 کردی هر که را کاری مایمی در نماز پیش آید اگر مردست باید که بجان
 الله بگوید و اگر زن است تصفیق کند یعنی دست بردست زند و این
 روایات موافق صحیح حموی و ابی الهیثم و ابی اسحق شمس و هر چه فرمود
 در باب الامامة یائی قوما فیصلح بنهم آورده است که چون رسول الله
 صلح بنی عمر رفت با بلال گفت که هرگاه وقف صلوة در آید و من نیامده باشم
 یا ابوبکر بجای من پیش نمازی کند و باز فرمودی گفت در آخر این روایت که
 ابوعبده الله بخاری فرموده است که این روایت غیر حادیه را وی نگفته است
 یعنی روایت گفتن رسول الله بلال را که ابوبکر بفرمای تا پیش نمازی کند و
 دوم در باب حد المریض ان یهدی الجماعة و یا یهل العلم والنفل

بالامامة و باب الزجل ياتر بالامامة و ياتر الناس بالامامة از عاينه
روایت کند که در مرض موت حضرت مصطفی بلال بانك نماز گفت و بطلب
رسول الله آمد آنحضرت گفت بفرماید تا ابو بکر پیش نمازی مردمان کند تا
گوید که من گفتم که ابو بکر مردی رفیق الفلک است هرگاه که در مقام تو
توقیف نماید و در جای تو ایستد امامت کردن نمیتواند سه نوبت این عمل
می آورد و آنحضرت میگفت بفرماید تا ابو بکر پیش نمازی کند و بفرماید
که عمر ای بفرماید چه ابو بکر هرگاه که قائم مقام تو شود کبر بر وی غالب شود
آواز مردم شنوایند و بیا حفظه دختر عمر گفتم تا همین سخن گفت آنحضرت
فرمود که ان **کس صواب یوسف** بدرستی که شما آن یارانید
که یوسف را بخت و نعمت و بلاي زندان گرفتار کرد بدعاينه گوید که چو
ابو بکر در نماز ایستاد و بکرا حرام است حضرت رسول الله در خود خطمی یافت
و خود را سبک و بیارخانه برون آمد و یکدست بردوش عباس نهاد و یکی
بر دوش مردی دیگر و آنحضرت هر دو پای خود در زمین میکشید از نایست
توتم وضعف عبد الله بن عباس گوید که آن مردی دیگر که عاينه نام آن مرد

علی بود و همچنین حضرت عباس و مرتضی حضرت رسول الله و ائمه علیه و آله
و سلم می آوردند تا بر باب دست بجا ابو بکر نشست و آنجا نشسته امامت کرد
و بر دوشی آورده که یا اعمش گفتند که مردمان اقتدا با ابو بکر میکردند و
بکر حضرت مصطفی اقتدا کرد اعمش خبرش را داده کرد که علی ای کس من مادری
روایت منصفانه میگوید اگر عرض از اقتدای مردمان به ابو بکر آنست که ابو
بکر امامت مردمان میکرد و آنحضرت امامت ابو بکر میفرمود این خود منعت
زیر که در هیچ ملت و مذهبی جایز نیست که یک جماعه را دو امام امامت کند
و اگر عرض آنست که ابو بکر مؤذن و مقرر بود این مسئله است اما فضیلت
پیش ازین هست و در باب **انما جعل الامام لیوتی به** از عاينه مرویت
که پیغمبر در مرض موت ثقیل و کرانی یافت و در وقت غشاء آخره از
پرسید که مردمان نماز کردند گفتیم نه و منتظر توان بود ای رسول الله
آنحضرت فرمود که برای من آب در تفرار کنید عاينه گفت آنجا که در بر علی ایستاد
چون عرض فرمودند پس من گفتم و همچنین تا سه نوبت میبرد که مردمان نماز
کردند و ما میگفتیم که منتظر تواند و او میفرمود که آب در تفرار کنید و

بگرد و در حین قیام بهوش میشد تا شیشه کردید که بعد از آن سویی بوی بفرستاد
 تا پیش نمازی کند ابو بکر مردی رفیق القلب بود بفرقت که نویسن نمازی کن
 عمر بدو گفت که تو اولی و اخی ای ولی مؤمن ازین حرف استقامت فاضلت
 و مفصولیت صحابه توان کرد و بواسطه غزل و نصب چه مرتضی در هیچ امری
 و منصبی هیچ کس مغزول نشده است با وجود آنکه بدگویان بن رسول الله
 حق او بدگفتند چنانکه در باب دوم گفتیم که مصطفی مرتضی را سر لشکر کرد
 بهرین فرستاد و چهار نفر از صحابه در حین مراجعت پیش حضرت رساله اورد
 مکاتبه کردند و آنحضرت بر ایشان غضب کرد دیگر در غزای سلسله ابو بکر و عیسی
 خطاب و عمرو عاص بدین ترتیب هر یک سر لشکر میشد شکست می یافتند باز
 میکشند و مغزول میشوند و بعد از عمرو عاص مرتضی سر لشکر شد فتح
 کرد و در غزای خیبر بود که صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت و بعد
 از آن عمرو صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت و بعد از آن رسول الله
 مرتضی رفت و فتح کرد و در فرستادن سوره براه همراه ابو بکر و سید
 مرتضی در عقب وی مغزول شدند بوشیدند تا آنکه بخاری در باب اول

و الفضل اخی بالامامة و در باب ریح الفقہ فی صلوة اناس مالک
 روایت کند که ابو بکر در ضمن موت رسول الله امامت کرد و روز شنبه
 که روز وفات حضرت بود در وصف نماز ایستاده بودید که پیغمبر در حین
 داشت دیدید که بر پای ایستاده بود و سویی مانتظر میکرد بعد از آن با اشارت
 که نماز خود تمام کند و همان روز وفات یافت ای ولی مؤمن درین روز
 تا مثل کن هرگاه که حضرت یسوع در حالتی که ضعیف و نحیف بوده و استطاعت قیام
 نداشته تا بجای که میان علی و عباس محمول بوده جماعت میرفت و برکات
 بیکر دنیا که بخاری گفت که حدیثی است که جماعت آید پس بگویند حضرت
 بکرت جماعت بنیاید در حالتی که متمکن باشند از قیام و استطاعت قیام را
 باشند بلی شاید که انس مالک از واقعه خود خبر داده باشد یعنی انس بخاری
 دیده باشند در روز وفات پیغمبر که اصحاب در صف نماز ایستاده بودند
 پیغمبر برده در حجره برداشته باشند و صحابه و برادرهای ایستاده دیدند
 حلی و الله اعلم و سید مرتضی در قصه فداکاری در اقل باب خمس و در
 غزو خیبر از عایشه روایت کند که فاطمه دختر رسول الله بعد از وفات رسول الله

از ابو بکر نصف مال رسول الله بنص ای طلب کرد و آن غنیمی بوده در مدینه
که الله به پیغمبر داده و فلک که قریه بود از قریای خیر و آنچه مانده بود از پنج
یک خیر پس ابو بکر در جواب گفت که من از رسول الله شنیده ام که میفرمود ما که
پیغمبر ایم بران خوردند از هر چه میگذارید صدق است و ابو بکر از آن مال فاطمه
همچو چندان داد تا بر آنکه صدقه بر اهل بیت حرامست فَاَطْلَمَ عَلَیْهَا السَّلَامُ خنک
شد بر ابو بکر و در غضب رفت و همچنین ماوی سخن گفت تا بقاله بیاورید
بعد از پیغمبر شش ماه بقید جوع بود و چون وفاته کرد مرتضی علی و بر آن
دفن کرد و خود بروی نماز گزارد و علامه و اخبار ابو بکر کرد به فاطمه
عَلَيْهَا السَّلَامُ تا مرتضی ای جان وصیت کرده بود و نخواست که ابو بکر بد
نماز کند و در جزء اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه
دیویری آورده است که ابو بکر چون منع کرد فاطمه را از قتل زویر
با عرکت قریباً الی فاطمه فَاَتَاَهَا غَضَبُهَا یعنی بر خیزد با عر
فاطمه زویر و عذر خواهیم که و بر آن آورده وَأَمَرَ بِمَنْعَةِ فَاطِمَةَ فاطمه
ایشان را باز نداد پس مرتضی را وسیله کردند تا باز نیافتد و چون بخانه فاطمه

در آمدند و سلام کردند سینه النساء الغالین روی روی دیوار آورد
و جواب سلام باز نداد و با ایشان گفت اگر شما را بحدی اخبار و اخبار
کنه به اقرار می آید گفتند بلی گفت هیچ شنیدید پیغمبر را که میفرمود فاطمه
بِقُوعَةِ مَتْنِ بِرَضِیْهَا مَا رَضِیْنِی وَیَسْخَطُهَا مَا یَسْخَطُنِی مِنْ أَرْضَائِهَا فَقَدْ
أَرْضَائِیْ وَمِنْ أَرْضَائِیْ فَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ وَمِنْ أَسْخَطَائِهَا فَقَدْ أَسْخَطَ اللَّهُ
فَقَدْ سَخَطَ اللَّهُ قالوا نعم سمعنا هَیْطَ اللَّهُ تَعَالَى وَآلَهُ وَسَلَّمَ بِقَوْلِ ذَلِكَ
یعنی فاطمه کشت باره است از من و رضا و سخط او رضا و سخط منست
او را هر که خشنود کرد ایند مرا خشنود کرد ایند است و هر که او را بر آورد
مرا و خدایا بر آن آورده باشد ابو بکر و عمر هر دو گفتند که بلی شنیدیم
حضرت رساله را که این حدیث میفرمود پس فاطمه فرمود که ای اشهد
الله و ملائکته استکما استخطمائی و ما ارضیمائی و لیست ابی لا
تکونکم اینه یعنی پدر منی که من خدایا و فرشتهها او را کوا میگویم که مرا
بهم آورده و ناخشنود کردید و اگر بایده ملاقات کنم شکایت شما کرد و آنرا
باز بکایت و روایت بخاری عایشه گوید که در آنجا جوع فاطمه علی این سرش

حرم و بجاه بود چون فاطمه متوفی شد علی مردمان از جهان سیدیدند که
 بیشتر با جرم التماس مصالحه و مباحثه میکرد و در آن شش ماه با ابو
 بکر بیعت نکرد و بود پس بطلب ابو بکر از سال فرسود و گفت که بشوی ما بیا
 و همگی هم راه خود بیاور تا بنده گوید که این سخن چیست آن گفت که از جا
 شدن و آمدن عمر که اقیهه داشت بر عمر با ابو بکر گفت که بشو اینان
 مرا با ابو بکر گفت که یا من چه خواهند کرد و الله که تنها خواهم رفت و بخانه علی
 و صلح کردند و این در و اینست بخاری است اما حمیدی در جمیع بن الصحیحین
 آورده است که قال رجل لزهري فلم يبايعه علي سبعة اشهر قال لا والله
 ولا اخذ من بني هاشم حتى يبايعه علي يعني يك مردی باز و این گفته که
 زهري است گفت که علی شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد زهري جواب داد که
 نه والله و نه هیچکس از بنی هاشم با ابو بکر بیعت نکرد تا آنکه که مرتضی بیعت کرد
 بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند و در کتب چهار آمده است که ابو سعید
 گفت چون رسول الله بعاله بقارفت فاطمه نزد ابو بکر آمد و از نایب خطه
 و مملکت فدا کرد فرمود ابو بکر گفت من میدانم که توانا الله بغیر حقینک

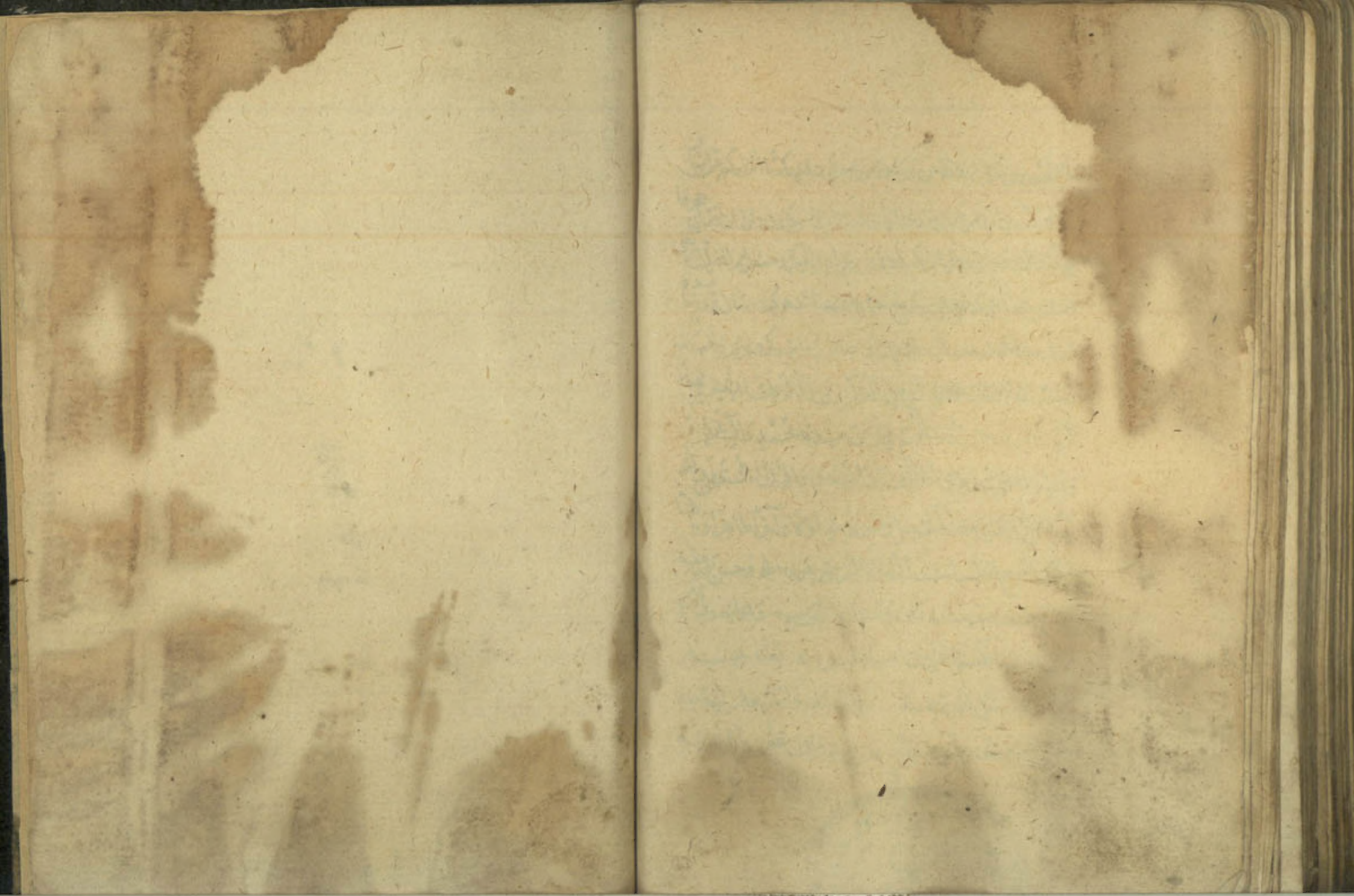
ولكن بینه و گواه خود بیا و حضرت فاطمه^{علیها السلام} و از این را بگو ای آورد ابو
 بکر گفت یکن یا خود یک مرد دیگر یا رفاقك را شود هم این از طریق
 سنت است و میگویند که ابو بکر از آن جهت فدا را فاطمه نداد که نصیب
 قمار نبود چرا که نصیب شهادت دومرد است یا خود مردی و دوزن و بیا
 شو کند نداد با وجود یک گواه و بنده و بیعت آنکه مجتهد بود و علی بکر را
 بد مرد یا مردی و دوزن و اما نزد شیعه آنست که ام سلمه زوجه پیغمبر
 و اما حسن و اما حسین هم گواهی دادند و اهل سنت میگویند که از طریق
 ما ثابت نیست این که ام سلمه گواهی داده باشد و امام حسن و امام حسین
 در آن حین بالغ نبودند و بنی گواهی فرزند گواهی پدر و مادر مقبول نیست
 چه نفع ای و بی مؤمن از حکایت منع فدا با وجود یک گواه و بنم و شش ماه
 فاطمه زهرا و دفن وی بنیب مهم میشود امری بخود از بیعت نکردن مرتضی
 نشاء با وجود آنکه بیعت با امام تجویم از قنای فساد و اصلاح جناح و این و لا
 و منتقم است امری بخود تا مثل معلوم میشود از انصاف و حقانیت مرتضی
 نیست خلافت و حکومت خلفا چرا که علم بیعت یقین که عدم رضای مرتضی است

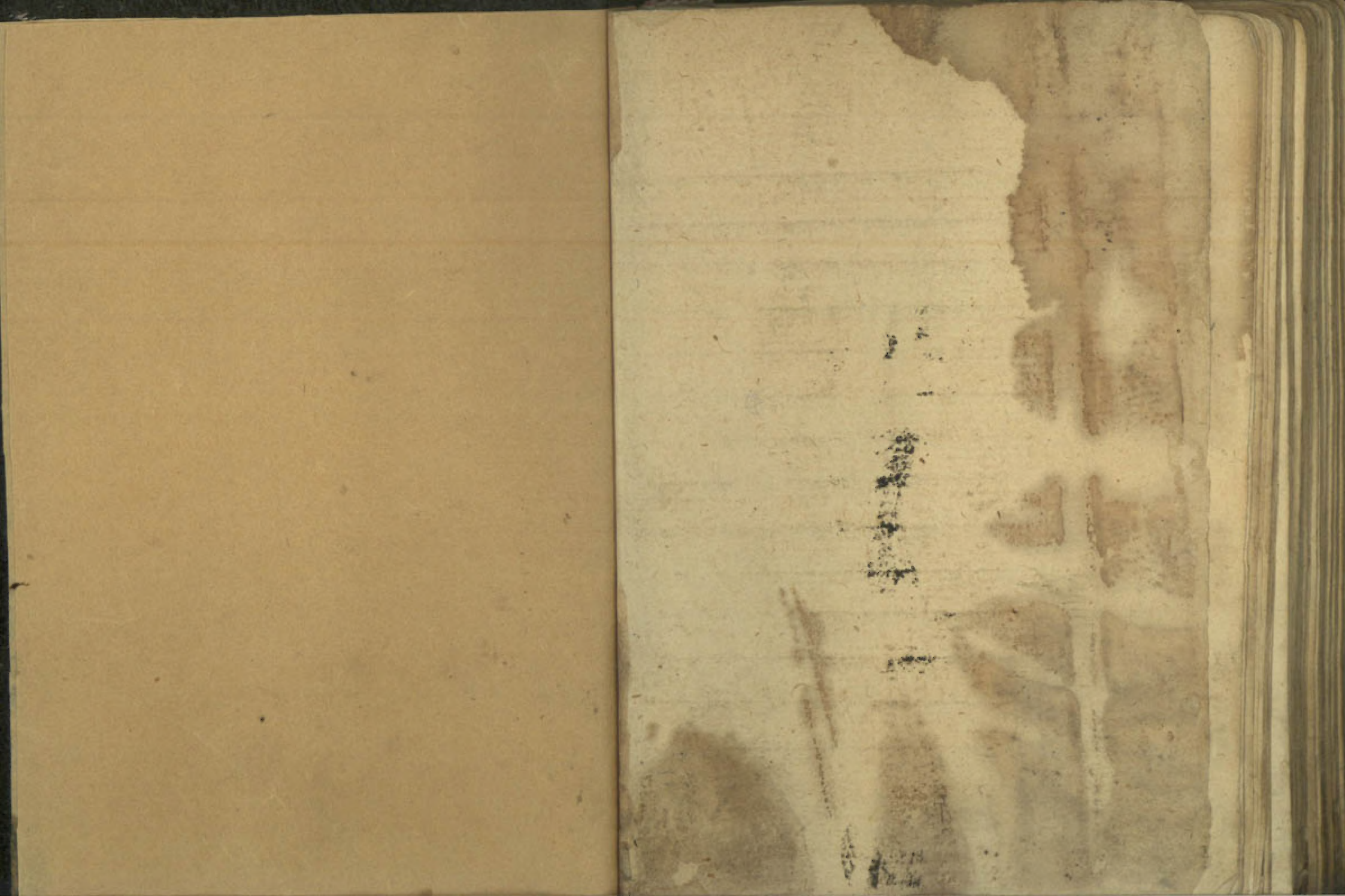
مخلافت و حکومت خلفای از حجه انکه ایشانرا اهلیت بن منصب نبوده باشد و
خانیق شاره است و یا از حجه انکه اهلیت مرفعی از دوی علم و فضل نسبت
این منصب پشتر از ایشان بوده باشد و اقلیت عبارت از آن است حرف
چهارم بخاری در باب شرب آورده است که رسول الله در خانه اش
مالک بود که برای وی شیر کوفته آوردند و آنرا با آب چاهی که در خانه
اش بود مزوج کردند و از دست و از دست راست بغیر اعرابی نشسته
بود و از دست چپ ابوبکر و چون خضره را مال از آن شیر مزوج آتایند
قدح از دهن مبارک برداشت عمر بن سعد که بغیر قدح به اعرابی دهد
ای رسول الله قدح به ابوبکر بده که نزدیکتر است بغیر النعمان یعنی وی نکرد
به اعرابی داد و فرمود ایمن فالایمن یعنی هر که بر دست راست بود او
مالی که این مرد اعرابی امیر المؤمنین علی بود بخاری نزدیک نقل کرده
معه حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و یعنی آواز خود را
بغیر بلند نکنید که علمای شما بپا شود و شما را آن باهی شعور بود این
ایه بلکه روایت کرد و گفت که نزدیک بود که ابوبکر و عمر هلاک شوند

چه آواز خود در حضرت بغیر بلند کردند در آن حین که رجب بنی تمیم آمدن بود
پس ابوبکر با بغیر گفت که افرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن و عمر گفت از برای
مردی دیگر که او را امیر کن پس ابوبکر بغیر گفت که مقصود تو نیست از مخالفت
من و عمر یا ابوبکر گفت که مقصود تو نیست از مخالفت من و او از ایشان
درین باب بلند شد بنی حنی و این آیت در ایشان فرو فرستاد و نزدیک قول
حق تعالی ان الذین ینادونک من وراء الحجاب اکثرهم لا یعقلون یعنی
که آنان که میخوانند ترا از قفای حجاب اکثر ایشان لا یعقل و جاهلند و
در بخاری از عبدالله بن زبیر مرویست که رجب بنی تمیم نزدیک بغیر آمدند
برای ابوبکر با بغیر گفت قحطاع بن معبد را امیر کن و عمر گفت بلکه افرع بن حابس
را امیر کن پس ابوبکر با عمر گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و عمر یا ابوبکر
گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و یا هر یک مجادله کردند و در خضره
رسالة آواز بر آوردند و در میان این آیت نازل شد لا تقدر
بنی یدی الله و رسوله یعنی در پیش خدا و رسول خدا در گفتار و درستی
میکند تا آخر آن و بعد از آن فرمود و لولا الله صبروا و اخی تخرج الیه

خَيْرُ الْهَمِّ عَنِ الْإِثْمِ غَافِلِينَ وَجَاهِلِينَ صَبْرٌ كَرْدَنِي كَمَا أَنَا كَاهِلٌ بِشَرِّهَا
 بِرُونَ آمَدِي إِثْمًا زَاهِقًا بُوَدِي اَزَانِ كَنَدَنِ ابْنِي مِيكُنَدِ وَرَدِ اَز تَقَايِ جَوَاهِرِ
 مِجَوَانَدِ غَضَبِ كَمَا اِيْنِ رَوَايَاتِ كَمَا دَلَالَتِ بِرْتِ اَبِي مِيكُنَدِ مَسْتَلِمًا اَفْضَلِيَّتِ بِرْتِ
 اسْتِ بَلَكِهْ آيِي كَمَا بِقَابِ وَتَوْبِخِ تَعَلُّقِ دَاشْتِهْ بَاشْدِهْ كَرْدَرِ شَانِ وَفِي سِدِّ
 اسْتِ پَخَانَكِهْ دَرِ صَدَابِ دَهْمِ اَز اِيْنِ عَنَاسِ رَوَايَتِ كَرْدِهْ اِيْمَرِ وَتَقَدِّ
 غَايَتِ اَللّهُ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ اَيُّ مَنِ الْقَرَارِ وَمَا ذَكَرْتُ اِلَّا بِخَيْرٍ فَهَذَا
 اٰخِرُ مَا اُوْرَدْنَا اِيْرَادَهْ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ
 وَفَّقِنَا لِمَا نَحِبُّ وَرَضِّنَا فَاِنَّكَ اَنْتَ الْمُبْتَدِي وَالْيَاكُ الْمُنْتَهَى اَللّهُ
 يَقُوْلُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا طَاهِرًا وَبَارِكًا
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ نَسْتَرْسِلُكَ اِلَى رَسَالَةِ الشَّرِيفَةِ بِعَوْنِ اَللّهِ وَحَسَنِ تَوْفِيقِهِ
 فِي رَاجِعِ عَشْرِ شَهْرِ صَفَرِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَتِسْعِمِائَةِ الْحَجَرَةِ وَلِكَايَةِ وَلِيَّائِهِ
 وَلِيْنِ سَعْيِهِ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِيْ اَسْتَغْفِرُكَ اَللّهُ لِيْصَاحِبِهِ
 يَا نَاطِرًا فِيهِ سَلِّ اَللّهُ مَرَحَةً عَلَي الْمُصَنِّفِ وَاسْتَغْفِرْ لِيْصَاحِبِهِ
 وَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ مِنْ خَيْرِ بَدَنِيهَا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرَانًا لِكَايَتِهِ







v9.1.29